

ادعای نامه دادستان ارتش

بر علیه

نهیضت آزادی ایران

۲۰۰

۲۰۱

۲۰۲

۲۰۳

۲۰۴

۲۰۵

۲۰۶

۲۰۷

۲۰۸



دکتر عزیز محمد عثمان آبادی
پشاور



آئی جی سید محمد رفیق اعظمی
پشاور



سندس مہتمم پرویز احمد خان
پشاور



احمد علی بابا
پشاور



عائشہ رازویا
پشاور



دکتر قاسم شیبانی
پشاور



سندس مہتمم عثمان علی
پشاور



اسد
پشاور



مصطفیٰ حمیدی
پشاور



مدی مسعودی
پشاور



امیر افضل علی
پشاور



ادعای نامہ دادستان ارس

بر علیہ

منہضت آزادی ایران





کتابخانه و کتابخانه‌ها هم با این آیه در میان مردم و دولت است
که دیگر کتابخانه‌ها را که در این کشور بودند
و که در این کشور بودند و کتابخانه‌ها را که در این کشور بودند
و که در این کشور بودند و کتابخانه‌ها را که در این کشور بودند
۱۳۳۲

هدیه به هیئت آزادی ایران مبارزین راه آزادی
سلسله یادگارهای مبارزین

۴۴،۲۲۲

<p>بگد ارید ما سربازان صفوف اول و وسط این پیکار و شهید ای قلبی مقدم امام عصر باشیم هر منافع حیات قربانی شده هزاران هزار امثال ماجاد همروزی اسلام بنیان گذاری شود ا. از حکومت جهانی واحد (مهندسان بازرگان)</p>	<p>ان فی ذلک لعن کان له قلب ان القی السمع و هوشهید قرآن و در این تذکری است برای صاحب دلان و آنانکه گوش فراد هند که خدا گوا هست.</p>
--	--

هموطن :

گفتار و دافعات مردیکه با پایمردی و ایمان تمام در راه احقاق هد فهای
 جهانی خویش و دفاع از ارزشهای انسانی و حقوق ملت ایران دمی انهای نایستاد
 اکنون پیش روی شماست . چراغیکه او و یارانش از اصالت فکری اسلام و مبارزه
 سرسختانه بی هیچ مسامحه و انحراف و کج اندیشی فراراه فرزندان این ملت
 افراشتند همواره روشن خواهد بود .

ملتیکه زنجیرهای بندگی را پاره میکند و اجبش عظیم فکری راه استقلال و
 آزادی را میباید پیش از همه با افراد فد اکار نیازمند است - افرادیکه بی هیچ سود
 مادی هزاران ناکامی و ناراحتی را با نیروی ایمان و اراده خود تحمل کنند .
 قانون لا یتغیر خلقت چنین اقتضا میکند که سرانجام حق بر باطل و عدل بر ظلم
 چیره میگردد و بدست توانای مردان حق بنیاد ستم از صفحه گیتی فروافتد .
 قضاوت (درباره سربازان نهضت آزادی ایران و اقداماتشان) با تاریخ
 است و با ملت هوشیار و فد اکاریکه سرانجام خود را از چنگال استبداد و استعمار
 نجات خواهد داد .

در اینجا لازم میدانیم اقدامات و پشتیبانیهای مراجع تقلید و شهادت و
 فد اکاری و کلاهی مدافع را که بانهایت صداقت و صمیمیت وظیفه خویش را انجام
 دادند ستایش و سپاسگاری کنیم و نسبت به شیطان صفتانیکه ملتی را به بند
 اسارت کشیده اند و خبر از آتیه خویش تو ستم می تازند ابراز تنفر و انزجار
 کنیم و اوراق این دفتر را بعنوان منعکس کننده گوشه ای از مبارزات ملت ایران
 بر تاریخ مبارزات حق طلبانه بشری بیفزائیم .

موضوع اتهام اقدام بر ضد امنیت کشور

گروهش کاره‌س از قیام ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وانهدام حزب منحلّه توده احزاب و دستجاتی که تحت عناوین مختلف فعالیت می نمودند دست از فعالیت برداشته و برخی از رهبران آنان که اتهامی داشتند دست گیر وده ای مخفی و متواری گردیدند ولی بعد از مدتی مجدداً جمعی از آنان بطور مخفیانه گرد هم جمع شده و دست بتشکیل سازمانی بنام نهضت مقاومت ملی زدند . در این سازمانها ده معدودی از سران مخفی و گروهی از دانشجویان و عناصر افراطی عضویت یافتند و بطور کلی استقبال قابل ملاحظه ای از آنان بعمل نیامد و از جمله افرادیکه در نهضت مقاومت ملی فعالیت شدید وحاد داشتند جناحی بودند که بوسیله آقای مهندس مهدی بازرگان اداره میگرددند و مخصوصاً رده های پائین تشکیلات نهضت مقاومت ملی را بیشترین افراد بمعبده داشتند .

نهضت مقاومت ملی گاه بگاه بناسبتهای مختلف از قبیل ۲۹ خرداد و یا ۳۰ تیر و غیره اعلامیه هائی بطور مخفی چاپ و منتشر مینمودند آقای مهندس بازرگان و همفکران و طرفداران وی همزمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی در خارج از کادر نهضت نیز فعالیتهائی داشتند ولی این فعالیتها در لوی انجمنهای مختلف اسلامی نظیر انجمن اسلامی دانشجویان و معلمین صورت میگرفت و تحت پوشش تشکیل جلسات مذهبی سعی داشتند از تفرق و پراکندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنها را تا فرا رسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت عطنی در اطراف خود نگاهداری کنند تا بهار سال ۳۹ وضع بهمین منوال ادامه داشت تا اینکه بناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیتها در این انتخابات و کارگردانان سابق جبهه نیز در صدر برآمدند که بتجدید فعالیت عطنی این جبهه بهر دازند و تقریباً از همین تاریخ نهضت مقاومت ملی عملاً منحل و کلیه سران آن از جمله آقای مهندس بازرگان سید محمود طالقانی دکتریداله سبحانی در روز ۳۰ تیر سال ۱۳۳۹ طی انتشار

اعلامیهای آغاز دوره جدید فعالیت جبهه ملی را اعلام داشته و در جریان انتخابات تابستانی و زمستانی شرکت نموده و سرگرم گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات جبهه شدند.

عوامل وابسته به آقای مهندس بازرگان ضمن شرکت در فعالیت های جبهه ملی پیوسته در داخل جبهه مزبور جناح خاصی را تشکیل داده و بعضا با سایر رهبران این جبهه در زمینه های مختلف اختلافاتی داشتند و بطور کلی معتقد بلزوم فعالیت شدیدی در دست زدن با اقدامات حاد بوده اند. در اثر اختلاف سلیقه ها و پاره ای اختلافات دیگر آقای مهندس بازرگان و عده ای از دوستان و همفکران وی تصمیم به تشکیل سازمان مستقل در نیمه دوم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ تشکیل جمعیت نهضت آزادی ایران بوسیله ۷ نفر بعنوان هیئت موسسین بشرح اسامی زیر:

آقای مهندس بازرگان - سید محمود طالقانی - دکتر پدال الله محابی - مهندس منصور عطائی - حسن نزهه - عباس سعیدی - رحیم عطائی - رسما اعلام گردیدند. رؤس هد فهای جمعیت نهضت آزادی ایران طبق آنچه در برنامه آن درج شده است بقرار ذیل است: از لحاظ سیاست داخلی احیای حقوق اساسی ملت ایران با استقلال حکومت قانونی و مردم پر مردم و تضمین حدود اختیارات و مسؤولیتهای قوای مختلف ملکی و ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس مسأله دین مبین اسلام با توجه بمقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر. از لحاظ سیاست خارجی - مجاهدت برای تامین بیطرفی ایران و تضمین آن بوسیله دو بلوک شرق و غرب و ایجاد همبستگی بیشتر با ممالکی که با ما دارای علائق مشترک تاریخی و جغرافیائی اجتماعی یا مذهبی هستند (کشورهای اسلامی). اما در عمل روشن شده است که مرام و رویه جمعیت مزبور خارج از حدود برنامه آن بوده که بظاهر منتشر شده و کارگردانان این جمعیت هدف دیگری داشته اند که برای رسیدن باین هدف از هیچ عطی فروگذار نکرده و نه تنها بقوانین اساسی و ملی کشور احترام ننهادند بلکه با اصول اخلاقی و فرور ملت نیز پایبند نبوده و از احساسات

مذهبی مردم سوء استفاده - از آنجهت نهل بهداف اصلی استفاده - در مقام فراهم ساختن زمینه های مساعد جهت برهم زدن اساس امنیت و حاکمیت کشور و تغییر رژیم مشروطه سلطنتی ایران بوده اند و در این راه حتی با بیگانگان در مقام برقراری ارتباط بود با مغایره تلگرافی ملت ایران را اسیر و در قید و بند معرفی و صریحا کمک و همراهی آنان را تقاضا نموده اند .

سازمان و تشکیلات و انجمنهای وابسته

جمعیت نهفت آزادی دارای يك هیئت موسس (کمیته مرکزی) با شرکت ۷ نفر که نام آنها قلا زکر شد و يك هیئت اجراییه با ضویت آقایان مهندس بازرگان دکتربد الله سبحانی - سید محمود طالقانی - رحیم طالقانی - همچنین ظاهرآ کمیته های سیاسی - تحقیق - دانشجویان - کارگران - کسبه - بازاریان میباشد ولی در حال حاضر مواصل گرداننده فعالیتهای جمعیت نهفت آزادی همین افراد نامبرده بالا بوده اند که عناوین جمعیتهای مذهبی فعالیت نموده و از احساسات مذهبی افراد سوء استفاده کرده و تحت این عنوان نيات مکتوم خود را اجرا مینموده اند .

فعالتهای نشریاتی و تبلیغاتی

فعالتهای نشریاتی جمعیت نهفت آزادی را میتوان بدو قسمت تقسیم نمود :

- ۱- نشریات نوه ای و مسلسل که عبارتست از نشریه داخلی جمعیت کسبه تقریبا هر ۱۵ روز یکبار منتشر میگردد و همچنین سلسله نشریاتی که تحت عنوان "با حاشیه بی حاشیه" ۲- اعلامیه ها و نشریاتیکه نوه و موجد معین نداشته و بناسبتهای مختلف انتشار میافته است ضمن اعلامیه ها و نشریات دسته دوم نشریات و اعلامیه هایی با اظهارات جملی و عناوین ساختگی نیز به چشم میخورد که از انجمله اعلامیه ایست با مضای جمعیت شهبازی (که باتهام اهدامسات تجار سرانه و همکاری با افرار فارس تحت تعقیب است) همچنین اعلامیه ای تحت عنوان سران هابیر فارس که از طرف نهفت آزادی انتشار یافته است . جمعیت

نهضت آزادی برای چاپ اعلامیه‌های خود و نشریات خود ماشین پلی‌کپی در اختیار داشته که از منزل ابوالفضل حکیمی بدست آمده و با استفاده از این ماشین اعلامیه‌ها و نشریات گاه بامضای اصلی جمعیت و سازمانهای وابسته و زمانی بامضای اصناف و جمعیتها و افراد موهوم انتشار میافته که ضمن آن بنحو فوق العاده زننده و موهنی بمقامات عالیه کشور حمله و اهانت شده بمنظور برانگیختن احساسات مردم طایفه مقامات عالیه و فراهم ساختن زمینه یک شورش و افشاش دامنه دار از جعل و نشر هرگونه اتهام و نسبتهای خلاف واقع فروگردار نموده که اینک این مطلب رانامه ایگه از طرف هیئت اجرائیه نهضت آزادی ایران بامضای آقایان - مهندس بازارگان - دکتر بدالله سبحانی - سید محمود طالقانی - و رحیم عطائی خطاب بحضرت رئیس جمهر هند که بدعوت اطمحضرت شاهنشاه بایران آمده بودند نوشته شده و ضمن مدارک مکشوفه از ابوالفضل حکیمی بدست آمده است کاملاً محسوس است و ضمن آن چنین نگاشته اند " ملت هوند آزادی فکر و بیان را بهمانک بلند ندا میدهد ولی ملت ایران هنوز با تمام استمدادی که برای آزادی و بهسرفرت دارد در چنگال خود کامگی و فساد رژیم وحشت گرفتار است " رژیم پلیسی و حکومت استمدادی ایران برای بتاغیر انداختن نابودی خود وجهت افسون بیگانگان و محافل سیاسی ارضسی و آزادی زنان ترتیب میدهد وشاه ایران که همه نیروهای مادی و معنوی ملت ایرانرا برای بهره برداری بحساب پس اندازهای شخصی خود در بانکهای امریکا ولندن و پاریس و ژنو استثمار میکند بکمک دستگاههای تبلیغاتی پولهای بیحسابیگه برای خریدن جراید ارضایی خرج میکند خود را در راس این رستاخیز توغالی و مسخره قرار داده است " - آقای رئیس جمهر ملت ایران مقدم شما را گرامی میدارد ولی متاسفانه شما را میهمان خود نمداند زیرا نه میتواند با شما حرف بزند و از نزدیک احساسات خود را نسبت بملت هند بیان کند شما متاسفانه مهمان کسی هستید که پیوندی با ملت ایران ندارد و همه حرفها و حرکات و رفتار او و نزدیکیانش چیزی جز توهین بملت ایران نیست و بدبختانه وجود او و دولت او و سیاست او ثمری جز ورشکستگی و لغت برای ملت ایران ندارد " همانطور که قبلاً بحرف رسید جمعیت

نهخت آزادی بموجب مرامنامه آن - جمعیت خود را طرفدار بیطرفی ایران و خواهان توسعه روابط با کشورهای اسلامی میداند و برای این مناسبتی نسبت به کلیه کشورهای اسلامی دارای احساسات یکسان با خود ولی در عمل ملاحظه میکند که باین نیت جاهه عمل نپوشانده بلکه پیوسته سعی داشته اند با دولی رابطه حسنه داشته و بفتح آن تبلیغ نمایند که این دولتها با دولت ایران دارای حسن رابطه نباشد و بهمین مناسبت از هنگامیکه دولت مصر با دولت ایران رابطه فرمادی و فرحسنة پیدا نموده سران جمعیت نهخت آزادی بیشتر بطرف آن دولت متوجه شده و در نشریات و تالیفات و جلسات خود سیاست داخلی و خارجی آن دولتها را تایید و زمامداران کشور ایرانرا بهاد ناسزا گرفته اند تا جائیکه بمناسبت تشکیل فدراسیون عربی تلگراف تبریکي سران کشورهای فوق الذکر مخابره و متن آنرا پلی کپی و منتشر نموده اند که قسمتی از مندرجات این تلگراف ذیلا درج میشود .

" . . . تشکیل اتحادیه ممالک عربی را که گام بزرگی در راه خدمت بکشورهای عربی و سپس اسلامی است بآن جناب تبریک گفته امیدوارم ما و سایر ممالک اسلامی اسیر نیز بزودی با جانفشانی خود و کمکهای ذیقیمت شما و سایر برادران آزادشونده کشورهای اسلامی بکسب استقلال و تشکیل حکومت ملی نائل شویم . " نقل از اعلامیه موجود در پرونده مهندس سبحانی و همچنین اعلامیه دیگری از طرف جمعیت نهخت آزادی ایران که در این زمینه صادر و تلگرافی نیز در این خصوص بنام طلاب حوزه طبعیه قم مخابره شده است که اصل آنها در پرونده های موجود مضمون است .

(رويه و هدف واقعی جمعیت)

همانطوریکه قبلا توضیح داده شد در مرامنامه جمعیت اشاره باجرای کامل قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه مملکتی میباشد ولی در عمل رويه و هدف این جمعیت غیر از مواردیست که در مرامنامه پیشبینی شده است برای توضیح مطلب اشاره ببنگات زیر ضروری بنظر میرسد . الف - در تاریخ ۲۶/۳/۴۲ هنگامیکه آقایان مهندس بازرگان - دکتر سبحانی (متهمبوردیف ۱ و ۲) زندان قصر پزندان قزل قلعه منتقل میشدند در موقع حمل اثاثیه زندانیان چهاربرگ نامه که

جارت از دو برگ متن اعلامیه‌ای که در زندان قصر تهیه و تصمصم بچاپ و نشر آن داشتند و دو برگ دیگر که متن اعلامیه مورد بحث را مورد تفسیر قرار داد مورد ستروا^{تی} در مورد تصحیح و چگونگی چاپ و نشر اعلامیه مورد بحث داده شده بود از داخل اناتیه آقای دکتر سحابی کشف شد که در مورد چگونگی تهیه آن اعلامیه تحقیقات مفصلی و دامنه داری بعمل آمده است که در پرونده امر منعکس و مضبوط است و بموجب آن روشن گردید که مینوت اعلامیه مورد بحث بوسیله آقای مهندس عزت الله سحابی متهم ردیف (۴) تهیه و پس از آن که مورد مشورت آقایان مهندس سبزواری و دکتر سحابی قرار گرفته است بوسیله آقای علی بابائی متهم ردیف (۳) اظهار نظرهایی نسبت بآن شده است . متن این اعلامیه پس از جریان ۱۵ خرداد ۴۲ تهیه شده و ضمن آن مردم را تحریک و تحریر بآنقلاب و برهم زدن رژیم نموده اند در این اعلامیه بنحو بارز و آشکار نسبت بحقام سلطنت اهانت نموده و چنین مینویسد: ((باید از عان کرد که شخص اول مملکت خود عامل و مقصر اصلی این جریان بشمار میرود زیرا ایشان بوده اند که پارا فراتر از هر کس دیگر گذشته و از حدود طبیعتی و قانونی خویش خارج و بنا باعترافات مکرر خود به حقوق مردم و قوای مقننه و قضائیه و مجریه تجاوز طنی کرده و از هر موقعیت جهت تشکیل متینگ و رجزخوانیه‌های خلاف حقیقت و اهانت بحق مقامات ملت در قم و مشهد - در هر موقعیت دیگر داعفا بتحریرك اصحاب و برانگیختن نفرت و انزجار مردم تا اینکه شعارهای مردم قیام کننده در روز چهارشنبه مستقیماً علیه شخص ایشان بوده است)) و بالاخره در پایان اعلامیه چنین توضیح داده شده است ((. . . اینجاست که شدت این قیام و شهامت و ایمان و از خودگذشتگی قیام کنندگان در چه امید بسوی نجات و سعادت ملت ایران میگشاید و هاتف الهی از برای قواین و نوامیس خلقت و جهان فریبند میزند ایرانی بیدار شو برستاغیز خود ادامه ده و از راه حق و حقیقت منحرف نشو صبح امید نزدیک است و پایه های کاخ ظلم نزدیک بفروریزی است)) آقای علی بابائی پس از مطالعه اعلامیه مزبور و مشاوره با آقایان مهندس سبزواری و دکتر سحابی اظهار نظرهایی نسبت بحتمن اعلامیه مزبور مینماید که این اظهار نظر بخط خود او بوده و دو قسمت آن زیلا درج میشود . (۱) - روح کلی این نامه بالخصوص بشهادت

تصریحات در مقدمه نامه حاکمیت که ما تصدیق داریم این جنبش یک انقلاب بود و بعلاوه بر این سند میدهم که ما طرفداران و هواداران چنین انقلابی هستیم و تلویحا در آن دست داشته ایم باین هم اکتفا ننموده دعوت بانقلاب و طغیان علی برضد قوانین و نظامات موجود نموده ایم درست است که این قیام عمومی طست در مقابل دستگاه حاکمه بالخصوص مظاهر شاخص و مشخص آن بوده است و آرزوی همه است که این قیام با انقلاب تکمیل گردیده و با سرسختی هرچه بیشتر دنبال شود و لیکن از جهات گوناگون ما نمیتوانیم اینگونه عملیات باطنی خودمانرا بر ملا کرد مهنام جمعیت و هیئتی منتشر کنیم (۲) - اظهار این مطالب باین صراحت منطبق بر موبد مربوط بقیام عمومی برضدیت سلطنت مشروطه و جای د فای باقی نماند ارد راست است که دستگاه مقابل برای مشروطیت و سلطنت مشروطه چیزی باقی نگذاشته و لیکن مارا که بحاکم سپس و جامعه ملل بحاکمه نمیرند ما را در کشوری محاکمه خواهند کرد که آنها هم خود متجاوز و هم خود قاضی هستند پس بر ماست که با نهایت زهرکی و فطانت مقاصد اجتماعی و احیانا انقلابی خود آنرا در لفافه های قانون منتشر کنیم والا ضایعات زیاد در نتیجه صفر خواهد بود . - توجه بجمعات ((لکن از جهات گوناگون نمیتوانیم اینگونه تعصبات باطنی خودرا بر ملا کرده)) - ((پس بر ماست که با نهایت زهرکی و فطانت مقاصد اجتماعی و احیانا انقلابی خودمانرا در لفافه های قانونی منتشر کنیم)) بخوبی میروماند که هدف اصلی ایمن جمعیت شیراز آن است که بظاهر تحت عنوان مراسمات منتشر گردیده است . ب - ضمن مداریکه در مورد جمعیت منور بدست مامورین انتظامی افتاده است اعلامیه ای خطاب بافسران و سربازان بدینشرح ((سربازان و افسران مسلحان از مراجع دینی خود پشتیبانی کنید سربازان مسلحان خود را قربانی . . خائن و بیدینس نکند)) که مینویس این اعلامیه بخط آقای سید محمود طالقانی و بنا باضراف سایر متهمین دستگیر شده این اعلامیه با اقداماتیکه آقای پرویز عدالت منش (همسیره زاده آقای طالقانی) معمول داشته در شیراز بچاپ رسیده و منتشر شده و تعدادی نیز بتهران حمل بنشانی اشخاصیکه بوسیله غیرنظامی طاهر آل ابراهیم ((پسر خاله

پرویزد التمش) تهیه و برای آنان ارسال شده است مطالعه اعلامیه مزبور بطور آشکارا هدف نهضت آزادی را روشن میکند و چون متن آن بسیار موهن میباشد از درج جملات و کلمات آن اعلامیه در اینجا خودداری میشود. پ- اعلامیه دیگری تحت عنوان ((خطابه سیدالشهدا علیه السلام قبل از ورود بکوفه)) توسط این جمعیت تهیه و طبع و منتشر شده است که بنا به اقرار آقای سید محمود طالقانی متن ترجمه فارسی آن با متن عربی متفاوت است و فرمایشات حضرت سیدالشهدا علیه السلام را در ترجمه تعریف نموده و کلمه ((تغییر رژیم)) در آن گجاندۀ اند که قصد و فرض ناشرین کاملا واضح شده و هدف و رویه جمعیت نهضت آزادی ایران را روشن مینماید و مسلم میدارد این متظاهرين باسلام در ترجمه خطابه معصوم هم برای نیل بمقصود رعایت امانت ننموده اند و تصور میروند مراتب بالا کاملا رویه و هدف نهضت آزادی را روشن و مبرهن میسازد و بنظر میرسد که احتیاج بذکر تمام موارد در شواهد دیگری در پرونده منعکس است نباشد.

ه- نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام - (۱) - متهم ردیف ۱ آقای مهندس بازرگان - لازم است قبلا با ذکر سوابق بی ثباتی عقیده سیاسی نامبرده توضیح داده شود خلاصه آنکه مشارالیه قبلا عضو حزب ایران که وضعیت محتاج بتوضیح نیست بوده و هرچند عضویت خود را کتمان مینماید و اظهار میدارد فقط در جلسات آنها شرکت میکرد لکن با توجه بهمکاری صمیمانه با افراد موثر حزب و سخنرانی در جلسات رسمی حزبی این اظهار صحیح نیست اما بعد از مدتی از این حزب ظاهرا بعنوان آنکه با حزب منحلۀ توده ائتلاف نموده است کناره گرفته و با جبهه ملی که با برنامه وسیع موافقین در تلاش تحصیل قدرت بوده نزدیک میشود و هرچند پس از قیام ۲۸ مرداد عموم ملت که این آقایان آنها را کودتا مینامند دستگیر میشوند لکن با استدعای عضو پیشگاه مبارک ملوکانه و مقرر تصمیمات از زندان آزاد شده و ظاهرا مرد آرامی میشود ولی چون هدف شیطانان دافعا در او در وسوسه بود هوا و راحت نمیدگذاشته است در سال ۱۳۳۴ اقدام بتشکیل سازمانی بنام نهضت مقاومت ملی مینماید ولی چون از این بار هم طرفی نمیند در سال ۱۳۳۹ که جبهه

ظاهر املی بکارگردانی آقای النبهار صالح اعلام میدارد باین مولود جدید الولاده
 چسبیده و با آنکه عضو شورای عالی انتخاب میشود معینا بعلمت اصطکاک منافع
 شخصی با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی بنای ضاد و لجاج و اهانت
 سران جبهه ملی را میگردد تا آنجا که از طرف آقای دکتر کریمنجابی بـ
 نمایندگی شورای مرکزی جبهه ملی اعلامیه صادر و صریحا اعلام میدارد (در این
 چند ماهه اخیر اعضای نهضت مقاومت ملی رومای جبهه ملی ایرانرا مورد حمله
 قرار دادند و نسبتهای ناروا بآنها داده اند که با دریافت مبلغی از هذنفهای
 مقدس خود دست برداشته و بدستاری بعضی از فعال دولت برای ضربه زدن به
 جبهه ملی در تلاش هستند . . . الی آخر) و چون آقای مهندس سازگان و همکاران
 اخود را از اینجا رانده و از آنجا مانده مینند بفکر بازی نو افتاده و بطوریکه در
 مقدمه کفرخواست توضیح داده شده در نیمه دوم اردیبهشت ماه چهل همسراه
 شفی نفر دیگر تاسیس جمعیت نهضت آزادی ایرانرا اعلام میدارد که این مراتب
 تلویحا و صریحا در جریان تحقیقات مورد تایید مشارالیه میباشد اما با آنکه هدف
 خود را از لحاظ سیاست داخلی و از لحاظ سیاست خارجی ظاهر در لفافه‌های
 متناسب با قوانین کشور اعلام مینماید ولی در عمل نه فقط از تحریک مردم بانقلاب
 و انتشارش فروگذار نمینماید بلکه افسران و سربازان را هم تشویق بطنفیان و عدم
 اطاعت مینماید و مدارک این ادعا اعلامیه های موجوده در پرونده اوراق بشماره
 ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۶۵ است همچنین این ادعا آزاد بخواه و وطنپرست که هلاک
 و کشته وطن و استقلال وطن بوده از توسل به بیگانگان و تمنای کمک آنان و تقاضای
 دخالت آنها در امور داخلی کشور خودداری نکرده و مدارک این مدعا تلگرافاتی
 است که دولت مصر نموده برگ ۱۲۶ پرونده و در مقابل اعلام تمام این اتهامات
 بذکر آنکه من از نشریه با حاشیه و بیجاشیه خبر ندارم و از مفاد اعلامیه ها و نشریه
 داخلی جمعیت نهضت آزادی بی اطلاع اکتفا نموده و این بیخبرویی اطلاع
 نمیدهند که رفقای صمیمی ایشان چه گفتند و نویسنده و تنظیم کننده نشریه با
 حاشیه و بی حاشیه صریحا اعلام میدارد که انتشار آن با اطلاع و موافقت آقای

مهندسان بازرگان بوده و اعلامیه های اخیر که متن آن در زندان بدست آمد با نظر ایشان تنظیم گردیده است که پس از تذکر این موارد نا علاج به شاخ دیگری بریده و میگوید مفاد این اعلامیه ها را مهندسین محاسبی تهیه کرده به پدرش داده بود که با من مشورت نماید و این نمیداند که اگر بالفرض این مطالب حقیقت داشته باشد پس جماعتی با مقاصد مختلف و هدفهای متفاوت او را دست انداخته اند هر که هر چه دلش خواست مینویسد و تحت عنوان نشریه داخلی جمعیت نهضت آزادی منتشر میکند ولی نه چنین است بررسی مفاد این اعلامیه هائیکه رفته رفته بصورت تند و حاد در آمده و حاکی از نیت باطنی او و جمعیت او میباشد میرساند در مخالفت او و همکاریها با اساس حکومت رژیم سلطنت مشروطه تردیدی نباید کرد نوشته های علی بابائی در پیش نویس اعلامیه اخیر بخلاصه آنکه ما نمیتوانیم نیت باطنی خود را آشکار کنیم مرید این ادعا میباشد و عجیب نیست اگر با عقیده مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی آنهم نسبتهای ناروا بشخص اول مملکت بدهد و اهانتهای صریح مینماید وقتی در مقابل باز پرس قرار میگیرد و این مدارک یکی پس از دیگری در مقابل او گذارده میشود در جوابها نوشتن خیلی چیزیکه در با حاشیه و بی حاشیه نقل شده است باعث تاسف میباشد. از خود دفاع نماید بنا بر اتبالات وقوع جرایم انتسابی از ناحیه مشارالیه محرز و هیچ یک از دفاعات ایشان نمیتوانند رافع اتهام بوده باشد. (۲) - در مورد متهم ردیف ۲ آقای دکتر بداله محاسبی بنا بر اترافات شخصی در تحقیقات (برگ ۲۹ پرونده انفرادی) عضو مؤسس جمعیت بوده اند و مستند بحدک مذکور در باره متهم ردیف ۱ دفاع ایشان باین گه میگوید در موقع انتقال از زندان قصر به قزل قلعه فرزندم آقای محاسبی متهم اعلامیه ها را بمن داد که مطالعه کنم و من فرصت نکردم و بعدا مفقود شده است و من از مفاد آن اطمینان ندارم صحیح نیست (برگ ۲۹ پرونده) چه آنکه اولاً از نتیجه تحقیقات معموله از آقای مهندس بازرگان و مهندسین محاسبی و علی بابائی واضح است که این مطالب با توافق جمعی تهیه شده و موضوعی اطلاعی در بین نبوده است ثانیاً خود آقای دکتر محاسبی در جلسه مورخه ۱۳/۴/۴۲ در باز پرس

صریحا اصراف کرده اند (بسیاری از مطالب این چهار ورقه منطبق با مضامین و گفتگو هائیکه در اجتماع ما در زندان قصر صورت میگرفته میباشد) (برگ ۸ پرونده مانفرادی) بنابراین وقوع جرایم انتمایی از ناحیه متهم محرز و هیچیک از دفاعیات اینکسان نمیتواند رافع اتهام بوده باشد . (۳) - در مورد متهم ردیف ۳ آقای سید محمود طالقانی نامبرده در جریان تحقیقات خود را عضو جمعیت نهفت آزادی معرفی میکند ولی بموجب اعلامیه منتشره (برگ ۱۳۲ پرونده مهندس بازرگان) و همچنین اظهارات آقای مهندس بازرگان و سایرین مشارالیه عضو این جمعیت بوده و اظهار میدارد سمت اینجانب علاوه بر مسئولیتهای دینی و روحانی تنها برای اینست که جوانها را با اصول اسلام و قرآن آشنا سازیم (برگ ۴۲ پرونده) ولی در تمام اعلامیه های صادره از طرف جمعیت آنچه رعایت نشده اصول اسلام است زیرا از هیچگونه هتاک و اهانت و تعرض افراد بمخالفت با قواعد و نظامات اجتماعی که قرآن هدف مقدس اسلام میباشد خودداری نشده متهم در جریان تحقیقات (برگ ۱۵ پرونده) در جواب سؤال بازجو که پرسیده است شما بطور کلی بفرمائید با فراندم مخالفید یا اکید با مواد پیشنهادی و یا قسمتی از آن اظهار میدارد در فراندم بطور کلی در باره قانون و تفسیر آن با تفسیر رژیم که همان مراجعه به افکار مومست ولی در مواد پیشنهادی اول در باره اصلاحات طکی اسلام خود نظری دارد که چون کشور اسلام است و قانون اساسی که تصریح دارد احتیاج به فراندم ندارد و بعبود است در باره عنوان القاء ارباب و رعیتی مراجعه بآراء موسی مسخره است و قرآن این عنوان را در هزار و چهارصد سال پیش القاء کرده سپاه دانش مخالفی ندارد تا محتاج بمراجعه آراء موسی باشد تصویب نامه دولت که اگر حق دولت است احتیاج نیست و اگر حق دولت نیست باید در مجلس تایید بشود - این اظهارات بکلی بی اساس است و از آن گونه مطالبی است که اگر هزار مطلب مشابه آن گفته شود و عاقبت بصورت کتابی درآید خواننده پس از قرائت آن در غایت کتاب چیزی نفهمد و تعجب اند عاقبت نظر نویسنده چیست و بهین ملاحظه مختصر توضیحی داده میشود اینک متهم در هر کجا و در همه جا عنوان اسلام و هدف

اسلام و دین بمان کشیده هیچ مقصودی جز مشروع جلوه دادن مقاصد و نیت سو خود ندارد و ملاحظه بفرمائید میگوید برای القاء عنوان ارباب رحمتی مراجعه به آراء عمومی مسخره است و قرآن این ضایع را در هزار و چهار صد سال پیش القاء کرده مسلماً اگر ساده لوحی این مطلب را بهنود که قطعاً در مسجد هدایت هم بر منبر همین مطالب را ساده لوحان شنیده و تصور میکنند که زمانه اران فعلی بدعتی در دین نگذاشته اند و یا خدای ناخواسته اصول محکم متقن اسلام و نصوص قرآن مجید را لازم به مراعات ندانسته در صورتیکه درست نیت غیر از این است زمانه اران و مخصوصاً تشخیص اعلی حضرت همایون شاهنشاهی که صفای باطن و وفای سوگند معظم اله مورد تأیید عام و خاص می باشد فقط بدعتی در دین نگذاشته اند بلکه لزجاً جهت توجه کامل با اصول مقدس اسلام و اینکه ملاحظه فرموده اند قواعد حکم و قوانین متقن اسلام در اثر اعمال فلذ بعضی راهنماییها در بونه فراموشی افتاده در مقام اجرای قول یکی بعد از دیگری برآمده اند مثلاً حکم ان اکرمک عند الله اتقیکم را که نشانه بارزی بر برادری و برابری برادران مسلمان میباشد با الفساق عنوان ارباب رحمتی که پس از بحث فی اکرم کعبه ناپود شده بود هوای نفس بعضی افراد بتدریج آنها احیاء کرده بموقع اجرا گذاشته اند حاصل بجای پشتیبانی و حمایت و خوشوقتی از اینکه چنین حکم متین بموقع اجرا گذاشته شده و از متخلفین قویاً جلوگیری شده است باسم دین و باسم اسلام و باسم قرآن آنرا مسخره معرفی مینمایند در جلسه بازرسی مورخه ۱۵/۲/۴۲ (برگ ۵۲ بهرونده) بازرسی پس از ذکر توضیحات لازم اشاره مفاد اعلامیه مورخه ۱۹/۹/۴۱ و اعلامیه تحت عنوان فضل اله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً از متهم سؤال کرده است که باین سئوالات پاسخ دهید : (۱) کدام ماموریت برادر رکشیت که با فرمان ارتش واگد ارشده که آنها هم از انجام آن خودداری کرده اند ؟ - (۲) مقصود از حالت حد شاه سلطان حسین چیست و کیمت ؟ - (۳) اینکه میگوئید ممکن است بازی متوقف شود یا بار دیگر بازیگر اصلی پشت پرده برود وظیفه ما آنست که ننگ ارباب بازیگر پشت پرده برود و یا ایادی خود را از مهلکه نجات دهد مقصود کیمت و چیست روشن بنویسید - (۴) شما که آنقدر سنگ ملت بسینه میزنید چگونه

قیام ملت را در ۲۸ مرداد ۳۲ کودتای ننگین و بدست اربابان خارجی معرفی می نمایند . (۵) - چگونه بخود اجازه میدهند باین صراحت مردم را تحریک بحقاوت علیه حکومت فعلی نمایند و چگونه هرکجا با آنان برخورد کردید در حلقه محاصره خود قرارشان بدید و تجهیزات ملی را ضبط کنید و خودشانرا توقیف نمائیم . (۶) - اینکه در اعلامیه مورخه ۱۶ آذر ۴۱ تصریح شده بخاطـر دیکتاتورچنین میکنند زیرا او حافظ منافع استعمار است مراد از او کمیت و وجود دلیلی برای آنکه حافظ استعمار است دارید و قیلا مردم را تحریک ببراند اختس رژیم استبدادی میکند آیا مقصود شما همین رژیم فعلی کشور است یا منظور دیگری دارید جوابی ندارید و فقط بطور سر بسته میگوید آنچه در نشریات مطابق اسامنا جمعیت است قبول دارم و آنچه از این حدود خارج است مطرود میدانم باز باز پرس سئوال میکند شما که عضو موسس و عضو موثری هستید چگونه نسبت باین نشریات بعضی قبول دارید و بعضی قبول ندارید ایشان میگوید آنچه از نشریات بآن استناد میکنید در خیاب این جانب بوده و اگر انحرافی از افراد یا دسته از جهت روش و اسامنا برای اینجانب اثبات شود در مرحله اول میکوشم از انحراف باز دارم در مرحله دوم چنین افرادی باید از جمعیت اخراج شوند و اگر روزی احماً کردم این جمعیت با افرادی از آنها از این اصول منحرف شده و چاره برای اصلاح هدایت آنها نداشتم وظیفه دینی میدانم که از ضحیت چنین جمعیتی بیرون شوم و از قرار استنباط شخصی اینجانب برای باز پرس این توهم ایجاد شده که شاید این سخنان معمولی برافت باشد و متهم فی الواقع سوء نیتی نداشته و بهمین ملاحظات بوده است که در تاریخ ۴/۳/۴۲ قرار بازداشت مشارالیه بمقررات التزام تبدیل و متهم آزاد میشود اما بطوریکه در مقدمه کفرخواست توضیح داده شده میبینم که آن اظهار بی اطلاعی از مفاد اعلامیه ها و کیفیت انتشار آنها تجاهل بیسی دور از حقیقت بوده است و متهم پس از آزادی در نقاط مختلفی مخفی شده و مخفا اقدام بتجهیه اعلامیه و فراهم نمودن موجبات انتشار آنها مینموده

است که از جله اعلامیه با عنوان افسران و سربازان مسلمان از مراجع دینی خود پشتیبانی کنید بخط متهم میباشد و در ضمن نیت سوء متهم کاملاً مشهود است و بقدری این آقای روحانی نسبتهای نادربیی ناموسی و اجنبی پرستی داده که من که بزعم ایشان عامل یزید هستم از تکرار آن شرم دارم و بعد هم با ارسسال چنین اعلامیه بشیراز موجبات چاپ آنرا فراهم کرد. قسمتی در شیراز مقداری در تهران منتشر و برای بعضی از افسران و امراء ارشد ارتش باهت فرستاده شده است که اسامی آنها بخط فرستندگان در پرونده ضبط است و دفاع متهم در این قسمت اینستکه این اعلامیه را بکفر درب منزل آورده و من با انتشار آن موافق نبودم النهایه يك رونوشت برای خود تهیه کردم و این خط همان رونوشتی است که تهیه کردم ولی این اظهار برخلاف حقیقت است و میرا بطوریکه در متن اعلامیه ملاحظه میشود بعضی کلمات بیکار و دوار خط خورده و اصلاح شده بگفته دیگری تبدیل شده است در صورتیکه ممکن نیست کسی از چیزی رونوشت تهیه کند و اینطور بها مخدوش کردن کلمات آنرا تصحیح نماید که البته با دعوی اجتهاد این تصور صحیح نیست بالجمله با ترجمه به مراتب بالا و مفاد تمام تحقیقات معموله و اعلامیه های صادره و قوم جرائم انتسابی از ناحیه متهم محرز و هیچیک از دفاعیات ایشان نمیتواند دافع ایشان بوده باشد.

۴- در مورد متهم ردیف ۴ آقای مهندس عزت اله سعابی بنا با اعتراض شخصی در تحقیقات عضو جمعیت نهضت آزادی بوده و طبق اعتراف صریح او در تحقیقات برگه ۵۲ پرونده افراد مسئول و تهیه کننده اصلی نشریات نهضت آزادی از او اخراج بهمن ماه ۱۳۴۱ بوده است با توجه با اظهارات آقای مهندس سربازگان و آقای دکتر سعابی و آقای احمد علی بابائی در تهیه و تنظیم اعلامیه ای که در زندان از آنها بدست آمده شرکت داشته و دفاع مشارالیه باینکه هر فرد که دل در گرو عدالت داشت با انتشار حقایق باید وظیفه خود را انجام دهد برای فرار از مجازات بوده و آنجا که تذکر داده میشود که با این مطالب سراها موهن و دعوت مردم بعصیان چگونه میتوان ارشاد کرد میگوید البته اگر کلماتی در یاد داشت مورد بحث وجود

داشته که از آن استنباط غیر ادب شده باشد چون به مرحله انتشار و رسمیت نرسیده و بهیچ وجه وارد طرح اتهام نمی تواند باشد يك ادعای بی اساس و بی وجه بوده و با توجه به آثار برصحيح و صريح مفاد کليه اعلامیه ها و اعتراف به عضویت در جمعیت وقوع جرائم انتسابی از ناحیه او محرز و هیچک از دفاعیات دافع اتهام نمی تواند باشد . (۵) در مورد متهم شماره پنج آقای دکتر عباس شیبانی بنا باعتراف شخصی در تحقیقات برگ ۲۱ پرونده عضویت او در جمعیت نهضت آزادی میشود قبول دارد و بنا باعتراف صريح نامبرده مسئول انتشار با حاشیه و بدون حاشیه بوده که شماره هائی از آن در پرونده ضبط است و اضافه مینماید موافقت آقای مهندس بهزرگان را هم برای انتشار آن گرفته ام در تحقیقات معمول خود را عضو موسس معرفی مینماید و در دانشگاه هم برای نیات باطنی جمعیت فعالیت مینموده و بطوریکه از مجموعه تحقیقات او مستفاد میشود خیلی برای نیل با اسم و عنوان از این راه نامشروع تلاش کرده است مفاد نشریات با حاشیه و بدون حاشیه چیزی جز قلب حقیقت و اهانت و اسائه ادب و موبد نظریات باطنی اعضا جمعیت نهضت آزادی است و عجب است که بعضی از این اعضا حتی اعضا موسس از قبول مسئولیت بعضی از این نوشته جات خود داری کرده اند و معلوم نیست چه کسی مسئول و جوابگو میباشد در دفاع باینکه این اقدامات بخاطر هدایت هموطنانم برای خدمت به مملکت بوده است تاثیری در دلائل موجود علیه نامبرده نداشته وقوع جرائم انتسابی از ناحیه او محرز و هیچک از دفاعیات او نمی تواند دافع اتهام باشد .

(۶) در مورد متهم ردیف ۶ احمد علی بابائی نامبرده در جریان تحقیقات عضویت خود را در جمعیت نهضت آزادی مکتوم میدارد و میگوید من طرفدار این جمعیت هستم و چون بوطنم علاقه مند همیشه نشریه جات آنها را میگردم و اشخاص مختلف آنها بدست من میدادند ولی با توجه باینکه آقای مهندس بهزرگان او را از افراد موثری معرفی کرده و با توجه به نسخه خطی اعلامیه که هنگام انتقال

زندانیان مزبور از زندان قصر بزنجان قزل قلعه بدست آمده و متهم بخط خود نسبت به مفاد اعلامیه نظریاتی داده است و میگوید (ما تصدیق داریم که این جنبش يك انقلاب بوده و علاوه بر این مسند میدهم که با طرفدارو هوادار چنین انقلابی هستیم و تلموحها در آن دست داشته ایم و اضافه مینماید این آرزوی همه است که این قیام یا انقلاب تعطیل نگردد و با سرسختی هرچه بیشتر دنبال شود لیکن از جهات گوناگون ما نمیتوانیم اینگونه تضمینات باطنی خودمان را بر ملا گردانیم و هیئتی منتشر کنیم مسلم است که نه فقط در جمعیت نهضت آزادی عضویت داشته بلکه از عناصر صاحب نظر هم بوده و از تضمینات باطنی جمعیت هم اطلاعی داشته است و بدین ترتیب عضویت او در جمعیت نهضت آزادی محرز و دفاع نامبرده به اینکه بازداشتن عده ای جوان از تحصیل محروم و عصبانی و ناراحت جز با زبان خودشان مقدور نیست با اینکه میگوید بنظر هم رسیده جمعیتهای نامبرده هدفهای قانونی دارند و علاقه مندی بنده هم بانها فقط باین خاطر است در مقابل نظریه کتبی بخط خودش که بهسکاران توصیه مینماید در متن اعلامیه مراقبت شود تضمینات باطنی جمعیت آشکار نشود مسموع نیست و نمی تواند ارزش و اعتباری داشته باشد با توجه به مدارک بالا و سایر مدارک مربوطه به سایر متهمین از جهت اشتراك مسئولیت وقوع جرائم انتسابی از ناحیه متهم محرز بوده و دفاعیاتش نمی تواند دافع اتهام بوده باشد .

(۷) - در مورد متهم ردیف هفت آقای ابوالفضل حکیمی نامبرده در جریان

تحقیقات خود را عضو جمعیت نهضت آزادی معرفی نموده و بموجب صورتجلسه تنظیمی ضمیمه پرونده ضمن سایر اوراق و مدارک یکدستگاه ماشین پلی کپی از منزل وی کشف میشود و اظهار میدارد از تاریخ اسفندماه سال ۱۳۴۱ نشریات نهضت آزادی را پلی کپی میکنم و بنا به اظهار وی پیش نویس این نشریه ها توسط آقای مهندس سبحانی به ایشان داده میشده است (برگهای ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - پرونده) که نشانه فعالیت های نامبرده در پیشرفت نجات باطنی جمعیت میباشد و با توجه به مراتب بالا در مقدمه در قسمت مفاد اعلامیه ها که چاپ مینموند

وقوع جرائم انتسابی از ناحیه او محرز است و دفاع مشارالیه باینکه چون نهضت آزادی ایران تازه تشکیل شده بود عمل یا مسئولیتی به بنده محول نشده با کشف پلی کی از منزل او و اعتراف به چاپ اعلامیه های متعدد که ظاهر آن حاکی از اهانت های شدید به مقامات عالی و باطن آن مبنی هدف اصلی جمعیت و بنظر نیل به تعنیات باطنی میباشد انکار به مورد است و برای فرار از مجازات میباشد و چون در جریان تحقیقات طرز تحویل گرفتن پیش نویس اعلامیه و اخذ پول برای تهیه کاغذ و لوازم چاپ از آقای جعفری و جریان چاپ و توضیح اعلامیه ها توضیح داده و وقوع جرائم انتسابی از ناحیه او محرز و هیچ يك از دفاعات نمیتواند دافع اتهام بوده باشد . (۸) در مورد متهم ردیف ۸ آقای مهندس جعفری نامبرده در جریان تحقیقات (برگ ۱۸۴) پرونده ضحوت خود را در جمعیت نهضت آزادی اعتراف میکند و با توجه به توضیحات مشروح و مفصل از گزارش مسافرت خود به شیراز (برگ های ۵۴ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ پرونده) و همچنین نامه های شخصی بنام عبد الکریم جوکار که تقاضای ضحوت کرده و آقای مهندس بازرگان آنرا رسیدگی به آقای انتظاری ارجاع نموده و مشارالیه گزارشی داده است در جمله ارتباطات مطرح چون آشنائی خیلی با ایشان نبوده هیچ سابقه نداشت قرار شد آقای جعفری مسئول ارتباط فارس شخصا در این مورد بررسی و نتیجه را اعلام نمایند مسلم میشود که مشارالیه علاوه بر ضحوت بنفع جمعیت در فارس فعالیت میکند و طبق اظهارات آقای ابوالفضل حکیمی مسئول ماشین پلی کی چاپ اعلامیه ها که میگوید پیش نویس اعلامیه ها و همچنین پول جهت تهیه کاغذ و لوازم چاپ از آقای جعفری میگرفتم در تهران هم در جریان تهیه پیش نویس اعلامیه های سرپا توهین و تاملین مخارج چاپ آن فعالیت و مسئولیت داشته و با توجه به مطالب بالا و اوراق مکتوبه از منزل نامبرده است و اینکه در مقابل مثال بازرگان که برسد است که تبریک خطاب به سران ضر و سوریه و عراق بوسیله چه کسی تهیه شده صریحا میگوید این تبریک را خودم تهیه کرده ام و بوسیله حکیمی متهم ردیف ۷ چاپ و ارسال گردیده است و همچنین بنا بگفته پرویز هدایت منش در صفحه ۵

پرونده انفرادی این اعلامیه خطاب به سران عشایر فارس را که در حال طفیمان و شورش بودند فاند تهیه و بوسیله طبرضا دست خیب جهت چاپ به شیراز فرستاده است وقوع جرائم انتصابی از ناحیه او محرز و دفاع باینکه میگوید مقصود از تقاضای کمک معنوی بوده است و بخیال خود کمک مادی را از کمک معنوی تفکیک و راه فرار برای خود باز میکند دفاع بی اساس است چه اقدام هرکسی برای توسل بسبب بیگانگان خاصه دولتی که با ایران روابطش قطع است اقدام مذموم بوده و معلوم نیست این آقای که در اعلامیه های متعدد بنام مقامات عالی گستاخانه میثار و نسبت تجاوز از حقوق و دخالت در کار و وظیفه دیگران را میدهد که کمک یک اجنبی را برای دخالت در امور داخلی کشور خود عاجزانه تنا کند . (۹) - در مسعود متهم ردیف ۹ پرویز عدالت ضحای این شخص عضویت خود را در جمعیت نهضت آزادی منکوم مینماید ولی با توجه به اینکه اعلامیه خطاب به افسران و سربازان را از آقای سید محمود طالقانی که به خط خود ایشان بوده دریافت داشته و بدست آقای طبرضا دست خیب سپرده که به شیراز برود و چاپ برساند و پس از چاپ و انتشار در شیراز مقداری از آنرا به مرکز آورده و همین شخص بنابه اعتراف خودش اساسی افسران و نشانی آنها را تهیه کرده اعلامیه مزبور را با پست برای آنها فرستاده است و همچنین مسؤل و مباشر بخش اعلامیه مزبور را با پست برای آنها فرستاده است و همچنین مسؤل و پخش بخش اعلامیه از طرف جمعیت غمبازی باغسی و متجاسر بوده و در جریان تحقیقات صریحا اقدام خود را بشرح داده است و نیز توضیح میدهد در جریان ۱۵ خرداد چگونه روی باجه بلیط فروشی کده شده و بوسیله خلبان انداخته بودند رفته برای تهیه شورشیان سخنرانی کرده است و توضیحات و دفاعات این آقای در تحقیقات که ادعای اصلاح وضع اجتماعی خاصه دارد بی ارزش ولی خیلی خوشمزه است مثلا راجع به اخذ منوت اعلامیه از آقای سید محمود طالقانی همان اعلامیه خطاب به افسران و سربازان که بوسیله طبرضا دست خیب چاپ رسانیده و در شیراز و تهران منتشر کرده است در جواب مسؤل بانهرس که آیا آقای طالقانی منوت اعلامیه را برای چاپ بشما دادند میگوید خیر

من يك روز رفته بودم منزل ایشان و مشغول چیز نویسی بودند و من يك ورقه کاغذ میان کاغذ های آقا دیدم آنرا برداشتم گفتم توجیهم آقا هم نفهمید بعد سردم بیرون دادم به طبرضا دست فیب آنرا بخواند او هم گرفت گفت بعد می خوانم و متوجه می شدم ولی پس ندادم بعد در شیراز چاپ کرد و مقداری هم آورد تهران بمن نشان داد من گفتم چرا بدون اجازه چاپ کردی گفت کار بست شده بعد با هم یکی یکی آنرا داخل پاکت گذاشته برای افسران توسط پست فرستاده آن اظهار برای طرز بدست آوردن مینوت اعلامیه را این بیان طرز چاپ و انتشار آن چیزی جز بهرت و پلاگوشی نیست با آنها که سؤال میشود روز ۱۵ خرداد چه کردی میگوید روز ۱۵ خرداد ۳/۵ بعد از ظهر پس از صرف نهار (که البته نهار را ساعت ۲/۵ صرف کرده) از اواسط خیابان قصر دشت آدم طرف خیابان بوست^۱ سعدی نرسیده به سلسبیل در آنجا دیدم عده ای پیراهن سیاه چوب بدست رسیدند و از من خواستند که بنفع تظاهرات آنان شعار بدهم و سخن پراکنی کنم منم رفتم روی یکی از باجه های بلیط فروشی از جا کنده شده و شعار هائمی دادم ولی دیدم جمعیت به دو دسته تقسیم شده که لابد اثر شعار ایشان بوده است یک دسته بطرف غرب و یک دسته به طرف شرق رفته من ماندم و عده ای در حدود بیست نفر که رفتم بطرف سرآسیاب اما من فقط درل تماشاچی را داشتم چون دیدم اینها بدون جهت باجه های بلیط فروشی را خراب میکنند بالاخره رفتم تا خیابان کرج آنجا حمله کردند بساختمان بهیسی کولا و آنجا را سنگ باران کردند من رفتم خودم را مقابل شیعه ها قرار دادم شاید این جماعت حیا کنند همیشه ها را نشکنند ولی حیا نکردند منم خودم را بکناری کشیدم تا قوای انتظامی رسیدند آنها را متفرق کردند همچنین راجع به تحریک مردم بوسیله آقای سید محمود طالقانی میگوید آقای ابوالحسن طالقانی گفت رفتم بدیدن آقای طالقانی در زندان قزل قلعه از حال و احوال ایشان پرسیدم و از آزادی ایشان جفا شدم ایشان گفتند نمی دانم ولی عقیده دارم که روز هاشم را در جلود متجات مردم خطبه حضرت

سید الشهدا علیه السلام را بخوانند من این موضوع را با خانه و کلمه (خطبه های معروف مردم بر علیه ظلم و ستم حضرت علی علیه السلام از نهج البلاغه و کلمه ی منتراکسیون را اضافه کردم تا آخرا اینها بدانند منم کی و کاره هستم اما با همه این فعالیتها از دست موسس نهفت آزادی دل خوشی ندارد و در آخر همین دفاع میگوید راست آنکه من در جوانی خواب دیدم که در اثر آن خواب رفتم به مشهد من خوابی دیدم که مجبور شدم برگردم تهران در دنبال آره های عمومی مردم و در احوال بزرگان تحقیق می کردم که بگفته شنیدم جمعیت نهفت آزادی تشکیل شده رفتم فعالیت نموده ها آنها همکاری کم که در این دفاعیات دلایل اتهام وی بشرح مذکور بالا بی وجه و اساس بوده وقوع جرائم انتسابی را از ناحیه او محرز می سازد و در هیچ یک از مدافعات نمی تواند رافع اتهام او بود باشد نوع بزه و انطباق با قانون عمل سه نفر متهمین شماره ۱ و ۲ و ۳ جزو مومسین جمعیت نهفت آزادی میباشد و این جمعیت مرام روزه آن ضدیت سلطنت مشروطه ایران میباشد و همچنین عمل متهمین ردیفهای ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ از جهت عضویت مزبور جنائی منطبق با بند ۱ از ماده ۱ قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت و از جهت اهانتهای مکرر و گستاخانه نسبت به مقام شامخ سلطنت از درجه جنیه و منطبق با ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی میباشد و صدور حکم مجازات آنها را رعایت ماده ۱ الحاقیه باصول معاکمات جزائی مورد تقاضا است و تاریخ و محل وقوع جرم تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ از تاریخ تشکیل جمعیت نهفت آزادی ضمنا پرونده بنام افرادی که پرونده آنان تا کنون ارجاع نشده یا دستگیر نشده اند مفتوح است .

دادستان - سرهنگ فخر مدرس

یادداشت نطق دفاعی آقای مهندس بازرگان
در اولین جلسه دادگاه تجدید نظر دادرسی ارتش
در عشرت آباد ۱۳۴۲/۱۲/۱۴

بسمتعالی

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتی
ای پیغمبر آنچه بر تو از ناحیه پروردگارت نازل شده است (بمردم) برسان
اگر نکردی پس رسالت او را ترسانده ای
والله یحصک من الناس - و خدا تو را از مردم حفظ میکند .
این دستور خدایه پیغمبرش بود . بحکم اینطور دستور داده است .
ولکن فی رسول الله اینه حسنه - و برای شما پیروی نیکویی در پیغمبر خدایست .

قبل از صحبت ، تشایق خدا از اجابا میآوریم که سلامتی و صبر و ایمان بما اعطا
فرموده ما را پیش قدم و وجدان خودمان محبوب و سرافرا کرده است . خوشحالیم
که با توکل و نشاط بیشتری در این دادگاه حاضر میشده ایم :

آنرا که حساب پاک است از محاکمه چه پاک است

اینکه میگوئیم از محاکمه چه پاک است مقصودم در دادگاه عدل الهی است زیرا
هر قدر پرونده ما در دادگاه شما قطور تر و سنگینتر باشد در دادگاه خدا
سبکتر و حسابان پاکتر خواهد بود . بنابراین اگر طرف ما یعنی عدوت حاکمه
نگرانی نداشته باشد برای ما نگرانی نیست . این محاکمه . محاکمه دو جانبه
است . همانطور که دادگاه ما است دادگاه هیئت نیز میباشد شما دادرسیان
پرونده ما هستید و ملت ایران دادرسی شما و هیئت حاکمه خواهد بود .
فعلا مرحله مقدماتی دادگاه است . تکلیف فرموده اید هرگاه در زمینه
مرور زمان - نقص پرونده - صلاحیت دادگاه - ایراد داشته باشیم بیان نمایم
و بنده هم در باره این موضوع از طرف دوستان و خودم صحبت میکنم .

۱- مرور زمان - از این بابت ما ایرادی نداریم . ما بخاطر چیزی بزنسدان انداخته و بداد گاه کشیده شده ایم که بهیچوجه و مشمول مرور زمان نیست . یعنی مطالبه حقوق مردم ایران و مبارزه با استبداد و استعمار .

از انقلاب مشروطیت ایران که مبداء آزاد یخواهی و تحول اجتماعی کشور ما است پنجاه تا شصت سال بیشتر نمیگذرد پنجاه و شصت سال در حساب عمر یک مملکت لحظه ای حساب میشود . بنابراین آزاد یخواهی در ایران مساله کامل تر و تازه است . اتفاقاً متهمین ردیف ۱ و ۲ و ۳ شما از نسل و نژاد همین حادثه اجتماعی هستند . خود من زائیده ۹۰ سال صدر فرمان مشروطیت میباشم . و دیگر از آقایان هم یکی دو سال جلوتر و عقب تر .

مادر دوران آزاد یخواهی و مشروطیت طلبی یا مبارزه با استبداد بدنیها آمده ایم ، در این فکر زندگی میکنیم و آخر سر امید داریم در حالیکه آزادی و قانون اساسی واقعاً در مملکت حکمفرما شده باشد بحریم :

السلام علینا یوم ولدنا و یوم نعت و یوم نعت حیا

۲- نقص پرونده : در این قسمت حرف زیاد داریم . پرونده ما سرانبرقیض و ناجوری است .

قبل از دادگاه اول که برای پرونده خوانی ما رامیا موزندند و نامه هسنای اعمالمان را جلومان میگذاشتند با چیزهایی عجیب و غریب رو شدیم . قلاً خیال میکردیم در دستگاههای انتظامی مملکت خصوصاً سازمان اطلاعات و امنیت کشور با آن طبول و تفصیل و شحمیل بود چه سنگینی که بر ملت فقیر مینماید و این همه اعضای رسمی و جاسوس که در همه جا دارد . در دستگاههایی با اطلاع موشکاف با دست و وجدانی هستند .

اماد بدیم کاملاً تو خالی . غیر از گرفتن و زدن و کشتن و آزار مرد مکار و بگری بلند نیستند . اطلاعاتشان سطحی و ناقص ، غالباً غلط و گاهی ضد و نقیض است . و کلاهی مدافع محترم نمونه ها و نظایر بسیاری از این بیدقتیها و نواقص را نشان داده و خواهند داد . در یک گزارش محرمانه که در پرونده بنده است دیدم اداره اطلاعات شهر بانی کل کشور نه تنها از وضع نهضت آزادی بلکه از قسمت اجرائیات

وکلانتریهای خودش هم بیخبر است . در گزارش مورخ ۱۱/۲/۴۲ محل نهفت آزادی ایران را خانه شماره ۱۴۱ خیابان کاخ مینوسد . در حالیکه این خانهدر یکسال وهشت ماه قبل از آن (مرداد ۱۳۴۰) بوسیله پاسبانان بسته وتاچند روز که مصنوع الهود بود از طرف آنها نگهبانی میشد . تابلورا شبانه برداشتند و ما مجبور شدیم اجاره محل رافسخ کنیم و در بدر باشیم . . .

پرونده تنظیمی آفینه خلانکارها و ناشیکریهاست . نشان میدهد که دادرسی ارتش اصلا دادرسی بلد نبود و نمیدانسته یا نمیخواسته است پرونده لا اقل محکمه پسند تنظیم کند . آقایان وکلای مدافع ما در جریان ۳۰ جمله جمعا ۳۲ فقره نقص تحقیقات و نقص و خلاف قانون پرونده ها را در مراحل بازجویی و بازرسی باتکای مدارک و دلائل قانونی نشان دادند . ولی دادستان و دادگاه گذشته جوابی ندادند - یعنی نداشتند که بدهند .

مجددا آقایان موارد نقص پرونده و اعتراضها و ایرادهای قانونی خود را به مراحل دادرسی و بدادگاه غیر قانونی بدوی بیان خواهند کرد . اگر دادگاه فعلی تشخیص داد و قرار صادر فرمود بد که پرونده ناقص است و باید برگردد امید داریم حکم شما برای دادرسی ارتش بمنزله تعلیم و تنبیهی باشد و خدمت غیر مستقیم ما گردد . انتظار داریم مانند آن دفعه خستگی به تن آقایان وکلای مدافع نماند و در میان دادرسان محترم گوش شنوا و قلم و زبان گویا وجود داشته باشد که با شهامت لازم قرار نقص صادر نمایند .

در هر حال ما نگرانی و امتناعی از کشف حقیقت و بیان مطلب نداریم . از معرفی نهفت آزادی ایران و افکار و اعمال خودمان آنطوری که هست خوشنود و راضی خواهیم شد .

دادگاه بدوی نگذاشت ما چهره نگاری از نهفت و خودمان و آفینه داری برای دادگاه بنمائیم . ما را وادار بسکوت نمود .

چرا ما سکوت کردیم ؟ چون نمیخواستیم برای در دیوار و برای تهاجمین معدودیک زن و بچه خودمان بودند صحبت کنیم . ما سکوت کردیم تا مردم ایران

و دنیا بدانند در چه شرائطی محاکمه میشوند .

روزیکه دادگاه بدوی وارد بحث در ماهیت شد و بعا تکلیف دفاع کرد دولت ایران با سر و صدای فراوان جشن سالگرد پانزدهمین سال اعلامیه جهانی بشر را میگرفت و خود را مدافع و مجری کامل آن میدانست . ما بدون بحث و تفهیم ساده دهم آن اعلامیه را خواندیم :

" هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعایش بوسیله دادگاه مستقل و بیطرفی منصفانه و علنا رسیدگی شود . " توقع و تقاضای ما علاوه بر این چهار مطلب چیز دیگری نبود اما بما داده نشد . علیرغم ماده دیگری از همان اعلامیه که میگوید " آزادی برای کسب اطلاعات و افکار و اخذ و انتشار آن بتمام وسائل ممکن " در مملکت و مطبوعات ما از آنها خبری نبود (سازمان امنیت مانع درج اخبار دادگاه در روزنامه ها بود و شهربانی کل کشور آقای مهندس حسن عبودیست را بجرم اینکه حامل اوراق پلی کپی شده خلاصه اخبار قسمتی از جلسات دادگاه بوده است زندانی و بیرحمانه شکنجه کرده و هنوز هم ایشان در زندان است) . دادگاه غیرمستقل و غیر علنی و غیر قانونی بود . ما سکوت کردیم اما سکوت ما از صحبت کردن خیلی رباتر و گویاتر درآمد . به . . . کیلومتری دادگاه رسید . اعتراضنامه ای بامضای بیش از چهل نفر استادان طراز اول سوربن و پاریس و دانشگاههای فرانسه و مکتشفین معروف مراکز تحقیقات علمی فرانسه و همچنین مورخین و فلاسفه و نویسندگان نامی و روسای اتحادیه های بین المللی حقوق بشر بایران - طرفدار صلح و آزادی - علیه دادگاه نظامی و محاکمه ما در ارضها منتشر شد .

اعتراض ما در آن دادگاه این بود که دادگاه غیر علنی و بنابراین غیر قانونی است . حال میگوئیم جلوگیری دولت از انتشار مدافعات صادر دادگاه نه فقط خلاف قانون بلکه خلاف مردانگی و مروت است . آیا شرافت سربازی و رسم آدمی بشما اجازه میدهد کمیرا به دوئل دعوت کنید ولی فقط خودتان اسلحه بدست بگیرید ؟ .

هیئت حاکمه از افشای عمل خود و جوابهای ما ترس دارد . حتما حرفهای

ما را منطقی و قانونی و مقبول ملت و دنیا میدانند که نمیگردد کسی آنها را بشنود
دستگاه با چنین عقلی زیرحکم براثت ما و محکومیت خود را امضا میگردد .
بگفته و لتر :

" در نظام دیکتاتوری و حکومت زور ممکن است آرامش و آسودگی ظاهری
برای طبقه حاکمه بوجود بیاید ولی این آسودگی همراه با سعادت مردم نیست .
جامعه تنها در صورت آزادی عقیده و بیان میتواند روی سعادت را ببیند ."

وقتی ما دیدیم بحمد الله فریاد مظلومیت و حقانیت ما (ولو يك كلمه از هزار
كلمه آن) بهموطنان و هموعان رسید و مراجع تقلید بزرگ و علمای اعلام پیغام
و دستور دادند که حرفمان را بزنیم . دانشگاهیان و بازاریان و طبقات ملت نیز
از ما خواستند در این دادگاه دفاع و اتمام حجت نمائیم . این اوامر و خواسته
ها برای ما وظیفه و رسالت شده بیاید امر خدا افتادیم که فرمود :

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك - فان لم تفعل فما بلغت رسالتكم
والله يعصمك من الناس . ما هم تأسي برسول خدا مهكميم .

دانشگاه تهران که در تاریخ ۲۵ دیماه گذشته در آن شرایط خفقان و
اخراج و زندان بعنوان اعتراض به رای دادگاه چنان اعتصاب بکروزه پرشکوهی کرد .
این اعتصاب و اعتراض برای خاطر آزادی و عدالت و برای تأیید مردم و مقصد
نهضت بود . برای ما ماموریت و وظیفه شد .

مردم تهران و روزه بگیران ماه رمضان که از بالای منابر و عاظها شهادت
فداکار بنام آنها و از زبان آنها فریاد علیه زندانی بودن و محکومیت حضرت آیت
اله طالقانی و سایرین را بلند کردند و با وجود دستگیرشدنهای متوالی دیگری
میآمد و همین اعتراض و همدردی را ابراز میداشت ، آنها نیز با ماموریت رسالت
ابلاغ و دفاع میدادند

پس ما دیگر اینبار خود را موظف بدفاع و صحبت میدانیم . یقیناً طاعت
پشتیمان و همدای ما خواهد بود و از برای ملت ، خدا نگهدار ما است . والله
يعصمك من الناس - انشاء الله .

يك علت ديگر نيز ما را تشويق بکلام و دفاع مينمايد و آن اينکه دادگناه آنقدرها هم بي تماشاچي و بي مستمع نيست. در دادگاه قلمي گفتند "نوار يکيه اينجا ضبط صورت ميکنند بحضور اعلیحضرت برده ميشود و ايشان استماع ميفرمايند . . . چه بهتر .

ما از خدا ميخواهيم شخص اول مملکت بلاواسطه - بي تحريف حرفهاي مارا بشنود . پادشاه مملکت نيز احتياج دارد و کلمه حرف حسابي از زبان اشخاصي که نه ترس دارند و نه طمع بشنود . چه حرفهاي ما و چه اظهارات با صراحت و با ارزش اين افسران رشيد شجاع ما .

چه بهتر کساني از طريق اين نوار ضبط صوت برابر اشخاص اول مملکت بايستند و صحبت کنند که قرون طولاني استبداد قامت آنها را نتوانسته است خم کند و جز در پيشگاه ذات نوالجلال رکوع و سجود و تعظيم و تسبيح نميکنند. شاه مملکت بايد افتخار نمايد که در ميانه ملت ايران اشخاصي هم پيدا ميشود که "غلام خانه زاد" و "نوکر جان نثار" نيستند . و بحمد الله ماتنها چنين نيستيم . هيات حاکمه در هر حلقه نفرات خيلي بيشتري از اين نوع افراد را مقابل خود ديده و مي بيند .

ايشان سالهاي سال حرفهاي مردم را از زبان نوکران و چاکران استماع فرمودند . بکار هم از زبان آزاد مردان (ولي نه آزاد مردان کنگره اي . . .) سازمان اضتي که نه آزاد بودند و نه مرد .) بشنوند . يقينا فايده و ثمر بيشتري خواهد داشت . همين پريشب گذشته روزنامه ها چنين نوشته بودند :

" اعلیحضرت همايوني در افتتاح بيستمين دوره اجلاسيه کميسيون نجات آسيما و خاور دور فرمودند :

طل آسيما اکنون چشم باز کرده اند . آنها ديگر سرنوشت خود را مقدر نميدانند . . . دولتهاي منطقه ما مسئوليت عظيمي براي برآوردن آرزوهاي مشروع مردم که با ايدآلهاي سازمان طل نيز هماهنگ است برعهده دارند . آنچه بعراتب مهتر از اهزام انسان بکره ماه امت انساني است که در روی زمين

زندگی میکند"

انسانیکه از آزادی و حقوق اولیه انسانی محروم است .
در هر حال گفتنی زیاد داریم و میخواهیم از هم اکنون بدرگاه احکامالحاکمین
رو کرده بگوئیم :

"بازلبها تو شاهی که ما و وکلای مدافع ما به پیروی از فرمانیکه ———
بیمصرت دادی آماده" بلاغ هستیم . اگر نرسانیم دادگاه و دستگاه دهان مارا
بسته است .

۳- صلاحیت دادگاه - دادگاه حاضر حائز کلیه شرایط عدم صلاحیت
است .

اگر ده دلیل بر اثبات این مدعا باشد بنده یکی از آنها را عرض کرده
بقیه را به حضرات وکلای مدافع عزیزواگذار میکنم . تنها دلیل را که دلیل لازم
ندارد و خودتان هم قبول دارید عرض میکنم . نه فقط دادرمان محترم آنرا قبول
دارید و اذعان میکنید بلکه افتخار هم بآن مینمائید .

اگر از شما بپرسند مختصرا لطفا بفرمائید چه کاره هستید ؟ سینه جلوداده
مفرمائید " من سربازم " کجا کار میکنید ؟ " در ارتش شاهنشاهی "
کلام ما و دلیل سلب صلاحیت دادگاه هم همین جا است .

وارد این بحث نمیشوم که اتهام ما سیاسی است و بر طبق اصل ۲۹ متمم
قانون اساسی باید با حضور هیئت منصفه محاکمه شویم . و در باره سایر شرایط
و ایرادها نیز حرف نمیزنیم . فقط بعنوان خاطرات دوران نظام وظیفه این شعار
را که در سربازخانه ها بدر و دیوار زده بودند بهادتان میآورم :

" ارتش روح کشور است و انضباط روح ارتش است "

" ف " گفتم خودتان تا فرزند تشریف خواهید برد . یقینا فهمید که از
کجا میخواهم در میآورم . معذالک برای حفظ در پرونده و نوار و برای آنکه باز
بپراهن عثمان درست نکنند توضیح و تصدیح میدهم :

آقایان چون خود را سرباز و ملزم به اطاعت از دستور و انضباط ارتش میدانید

استقلال رای ندارید . خوب که همه کارها را کردید و سر ما را بریدید با تاسف و تواضع میفرمائید " العاۃ مور معذور "

البته خواهید فرمود " خیر - چنین نیست . دادگاه مستقل است و بر طبق قانون و دستور عدالت ما رای می‌دهیم " (اتفاقاً آقای رئیس دادگاه هم بلا فاصله بعد از شنیدن جمله فوق کلام ناطق را قطع کرده و همینطور گفتند .) بخود اجازه تکذیب فرمایشاتتانرا نمیدهم و دلیل و سابقه خصوصی از آقایان نداریم . اما تا آنجا که دادگاههای نظامی را دیده و شنیده ایم موارد و شواهد عدیده ای در نظرمان هست که قضات و حتی وکلای مدافع بعضی اینک خواسته اند با استقلال رای بدهند و از وجدان و قانون اطاعت کنند گرفتار خیلی چیزها شده اند .

در هر حال برای آقایان و در هر مقام و کاری انضباط و اطاعت اساس کار افسران ارتش است .

ما هم انضباط و احترام و اطاعت سرمان میشود . در ارتش کار نمیکنیم ولی در فرهنگ و دانشگاه پیوسته به معلمین خود احترام گذاشته و از شاگردان انضباط و اطاعت خواسته ایم . بحمد الله احترام و اطاعت هم همیشه دیده ایم . اما صا و شاگردانمان آن احترام و اطاعت را برای خاطر درس و علم میفهمیم . هیچوقت توقع نداریم اگر معلمی بگوید $2 \times 4 = 6$ یا مسلمات عقلمرا نادیده بگیرد ، کسی کورکورانه از او اطاعت نماید . تمام اطاعت و احترام در مدرسه بخاطر علم و حقیقت است . ما نوکر علم و حقیقت هستیم ، نه آنکه علم و حقیقت قربانی و قسوع بر احترام و عنوان ما بشود در چنان مکتب و مدرسه ای نرفتن بهتر از رفتن است . در باره افسران و ارتش نیز میگوئیم و یقین داریم تصدیق میفرمائید که ارتش و آرتشیان بخاطر امنیت مملکت و برقراری عدالت اند . انضباط و اطاعت از دستور از آنجهت روح ارتش شده است که مردم در حریم امنیت نفس بکشند و با امید عدالت زندگی و رشد نمایند .

انضباط و اطاعت از دستور های مافوق هر قدر هم لازم و مقدس باشد تا

پشت در دادرسی و دادگاه اجازه ورود و عمل دارد - نباید در حریم قضاوت پیم بگردد . حکم دیگر با عدالت و انصاف است . حال اگر استقلال رای و حکومت قانون وجود ندارد و قرار است از مافوق دستور و نظر گرفته شود ، نبودن دادگاه و دادرسی بهتر از بودن آنست .

همانطوریکه ما معلمین خود را نوکر دانش و خدمتگزار دانشجو میدانیم . افسران و دادرسان نیز باید خود را خدمتگزار عدالت و امنیت و ملت بدانند . امید داریم این گفته استوارت میل را قبول داشته باشید که :

" با پیشرفت امور مردمان زمانی فرا رسید که دیگر مردمان نمیتوانستند بپذیرند که حکمرانان آنان باید بالضروره قدرتهای مستقل و مستبدی باشند و همیشه منافع حکمرانی با منافع توده مردم متناقض باشد . متوجه شدند حق آنستکه دارندگان نیروی حکمرانی وکیل و خادم آنها باشند و تنها با رضایت آنان حق حکمرانی یابند تنها با این ترتیب است که ملت میتواند از ستم حکمرانان خود مصونیت کامل داشته باشد ."

دادرسان محترم با توجه باینکه در تمام طول خدمت بر حسب وظیفه سرپازی از مطالعه و دخالت در سیاست ممنوع و محروم بودند و حق دارید که الفهای سیاست را بلد نباشند ، ماموریت یافته و بحکم همان اطاعت و انضباط سرپازی حاضر شده اند با ظم بعدم صلاحیت و سابقه ، در محاکمه یک عده ای اشخاص و جمعیت صد درصد سیاسی قضاوت نمائید . این خود تائید عرض بنده و دلیل بارز بر عدم صلاحیت دادگاه نیست ؟ خصوصا که غالب دادرسان دادگاههای نظامی در حقوق و قوانین هم کمترین سابقه و سررشته ای ندارند . اطاعت و خدمت وقتی توأم با صلاحیت و تربیت قلبی نباشد چه بسا که با وجود منتهای حسن نیت و عشق بوطن منتهی به خسارت و خیانت میشود . مثلا اگر حضرت آیت الله که فن جنگ نیاموخته اند در موقع حمله از فرط فداکاری و خدمت گذاری به مملکت بیرونند پشت تانک یا جت بنشینند و آنها را برانند چه خواهند شد ؟ جز آنکه خودشان و تانک و جت را بدست دشمن بدهند کار دیگری

خواهند کرد ؟ . . . کار قضاوت و سیاست هم فنی نیست که بصرف افسر وظیفهشناس بودن کسی وارد آن بشود . این قبیل قضاوتها نتیجه اش ظلم و حق کشی و خبیانت به ملت و مملکت است .

+++++

در پایان عرایض ضرر ندارد نکته ای را بعنوان اتمام حجت یاد دلالت (هسر طور که خودتان قبول کنید) یاد آور شوم خصوصا که دادرسان محترم را بعنوان افراد مسلمان و عامل بفرائض دینی بما معرفی کرده اند . اتفاقا در محیط اطراف دادرسی ارتش بیش از همه جاهای دیگر به فرمایشات و شمائل حضرت امیرمؤمنان بر میخوریم . همین علی ابن ابیطالب مولای بزرگوار و خلیفه جهاندار به مالک اشتر فرماندار اعزامی خود به مصر چنین دستور میفرماید (نقل از ترجمه مرحوم جواد فاضل) .

ولا تقولن انی مؤثر امر فاطاع . . . فانظر الی عظم ملک الله فوقک و قدرته
منک علی مالا تقدر علینا من نعمک .

" ای مالک هرگز مگو که من مأمورم و معذور . هرگز مگو که بمن دستور داده اند و باید کورکورانه اطاعت کنم . هرگز طمع مدار که تورا کورکورانه اطاعت کنند مالکا هر قدر که خود را افعال و قادر می بینی به یاد آر که خداوند از او فعال تر و قادر توست ."

+++++

بعد از قرائت رای گذاشتی دادگاه بدوی حضرت آیت الله طالقانی برای اخطار و انداز سوره شریفه و الفجر را تلاوت کردند . حالا بنده قیلا برای تبیین و تذکرات آیهاتی از آن سوره را قرائت میکنم :

الم ترکیف فعل ربک بعداد ارم ذات العماد

آیا مینگری پروردگارت چه رفتاری با عباد کرد ؟ - با آن کاخهای ستون افراشته آرام

التي لم یخلق مثلها فی البلاد

که مانند آن در کشورهای ایجاد نشده بود

و نمود الذین جابوا الصخر بالواد
 و قوم نمود یکه صخره هارا از صخره‌ها می‌شکافتند - و فرعون صاحب میخ‌های محکم -
 الذین طفونی البلاد
 همان کسانی که در سرزمینهای طفیان نمودند
 فاکترو فیها الفساد
 فساد و فتنه در آنجا
 و تا می‌توانستند فساد را زیاد کردند - تا آنکه بالاخره تازیانه عذاب بر سرشان ریخت
 ان ینک لبالصرصاد
 آن ریگ پروردگارت حتما در کمینگاه ستم کارانست
 بد آنکه پروردگارت حتما در کمینگاه ستم کارانست
 ++++++

متن خطابه آقای مهندس بازرگان
 در دادگاه تجدید نظر نهضت آزادی ایران
 در مرحله ماهیت
 =====

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقده من لسانی یفقهو قولی
 السلام علی‌الحسین و علی‌اولاد الحسین و علی‌اصحاب الحسین و همچنین بر
 بهرمان او چه معاصرین چه امروزها تبصر ریاست دادگاه - دادستان محترم
 حضار گرامی - جناب دادستان - وکلای مدافع معظم - دوستان عزیز شاید دفعه
 چهارم باشد که این آیات شریف که دعای حضرت موسی بود در این دادگاه
 عنوان کلام قرار می‌گیرد . اول دفعه آقای دکتر سبحانی بآنها توسل و تکیه می‌کنند
 بعد سرکار دادستان در مدافعات خود این دعا و تمنای حضرت موسی را که
 ما مورد دعوت و تنبه فرعون شده بود تکرار کردند . یک مرتبه هم جناب سرهنگ
 غفاری وکیل مدافع بلند پایه ام و حالا هم بنده .
 اگر تکرار در مطلب و ماده دیگری قابل ایراد بوده باشد این تکرار

مسلمان مذموم نیست . اولاً هرگوشی در کلام خدا خوش است و ثانیاً بیش از هر چیز و همه ما چه متهمین حاضر در دادگاه چه وکلای مدافع - چه دادستان و حتی خود آقایان دادرسان احتیاج به این معنی و دعا داریم و داریم .
 خدایادل ما و فکر ما را بازکن - ما را صاحب سعه صدر و وسعت نظر و ظرفیت قرار بده .

خدایا کار ما را آسان بگردان چون حقیقه همه مادرین دادگاه و هر کدام بدلیلی و از جهاتی در برابر کار مشکلی قرار گرفته ایم . کی از دلها و آنچه در آنجاها میگرد خبر دارد ؟ و کی میداند در ضمیر شما آقایان چه گره ها و عقده ها هست ؟ خدایا نارسانی و گرهیکه در زبان من است بگشا . دفاع در این دادگاه نمونه کامل سهل و متنع است . تجربیات مرحله صلاحیت نشان داد که چگونه بدیهی ترین بدیهیات از طرف آقای دادستان انکار میشود . اثبات نقص و عدم صلاحیت بسیار آسان بود اما میدیدیم وکلای مدافع چه خودکشیها میکردند وقتی میدیدند عبارات ساده فارسی مواد قانون و مندرجات پرونده با همه صلاحیت و صراحت مثل تیرچوبی که بر سنگ بخورد بی اثر و بیحاصل است باید باز عقب مدرك و دلیل بروند . اینجا است که از خدا زبان و منطق تقاضا میکنیم که هم خدا بپند و هم تیمسار بپند باشد .

بفتحه قوی - تا کلام همدیگر را بفهمیم - تفقه کنیم - درک کنیم . پس دادستان و شما آقایان متقاعد و تسلیم منطق ما خواهید شد یا ما تسلیم کلام و منطق شما میشویم . حتی بنده میخواهم محیط و مقصد این دعا را از حدود دادگاه هم بالاتر و وسیعتر نمایم و بخواهم که کلام ما را در خارج دادگاه هم همه تفقه و قبول کنند .

تصفیه حساب گذشته - مرحله ای از دادگاه تجدید نظر را پشت سر گذاشته و سلامت و میمنت وارد مرحله دادرسی میشویم . آقایان طیرغم دلائل و حجتها قرار صلاحیت و عدم نقص صادر فرمودند - بسیار خوب .
 قاعده باید تکلیف ما روشن باشد و نمره صفری را که بنا بر خاصیت و صادت

مکتب داری به دادگاه بدوی دادم خدمت آقایان نیز تقدیم و سکوت کنیم . اما نظر بدلائلیکه در جلسه اول دادگاه بعرض رسید اینکار را نمیکیم و از ورود به اهمیت استقبال مینمائیم . علاوه بر این لازم است که حساب گذشته را تصفیه کنیم بطوریکه تاراحتی و گلایه و حساسی از مرحله قبلی رسیدگی فیما بین وجود نداشته باشد .

برای اینکار یعنی برای تصفیه حساب گذشته و همراه شدن با آقایان در سفر طولانی ماهیت باید سعه صدر داشت و زاویه دید مانرا تغییر و یا لا اقل توسعه بدیم . ما منطق خشک و خالی و از درجه منافع و نظریات خودمان اگر نگاه کنیم بجائی نرسیم . در فرانسه ضرب المثلی است که میگوید " دل منطقی دارد که منطق آنرا درک نمیکند . ما هم باید قدری تغییر منطق بدیم . بنابراین از گذشته میگذریم و دیگر از ماده ۱۳۸ حرف نخواهیم زد چون خودمانیم ایمن پرونده امر تعقیب دارد . حالا مصلحت نداشته اند ظاهر و آشکار باشند و دستغیب درکار باشد قبول میکنیم .

عدم حضور هیئت منصفه هم اشکالی ندارد . چون هیئت منصفه برای نظارت و دفاع از حقوق ملت است . ما که تخطی بحقوق ملت نکرده ایم . ملت که مدعی ما نیست و ملت برای ما اشک میریزد . بحوض هیئت منصفه سه نفری در دادگاه هیئت اجتماع چند طیبون نفری طما و بازاربان و دانشجویان رای خود را در باره ما داده اند و میدهند .

از آقایان دادرسان محترم هم تعجب و گه ای نداریم . از اول ما میگفتیم که روح ارتش انضباط است و افتخار افسران اطاعت . و وقتی جناب دادستان در رد استدلالهای ما فرمودند انضباط در ارتش وجود دارد اما انضباط معنوی است برای اثبات استقلال قضات ارتش و روح معنوی دموکراسی که حاکم بر انضباط است مثالی زدند . فرمودند : " فرمانده افسران ستاد را جمع میکند از آنها نظر میخواهد هر کدام از ادانه نظرشانرا میدهند آخر سر فرمانده فرمان صادر میکند که بروید آن ته را اشغال کنید . . . و همه اطاعت میکنند . . . " ما هم غیر از این چیزی نگفتیم .

آنجا که گفتید نواقصی وجود ندارد و مدارك كافی است ما شاخ در آوردیم و هیچ انتظار نداشتیم وقتی قضایای دستغیب و شکجه های آقای عدالت منش و فرزند آیت الله طالقانی و جعلی بودن نامه رئیس جمهر هند و امثال آنها^{آنطور} از طرف تشریح و تثبیت شده است و هر چه مکتبی هم حس میکند که مدارك اصلی این پرونده کاملاً مورد تردید و مخدوش یا لا اقل متنی بر تحقیقات ناقص است چنین ادعائی از قلم آقایان دادرسان بیرون آید برای بنده که گچی دست داد . . . اما بعد از مدتی که بخود آدمم دیدم حق با شما است و راست میگوئید یعنی کافی بودن مدارك كاملاً قابل قبول و توصیه است - مدارك كافی است و همین برای محکومیت ما کافیست . از کجا معلوم که نظر دادرسان این ملت است که برای براءت ما کافیست .

در قرار صادره جمله ای بود که با ایجاز و رسائی کامل جواب ۳۴ جلسه که ما و وکلای مدافعمان صحبت کردیم میداد و بنظر بنده بسیار زیبا بود . در این دادگاه غالباً چه از طرف دادستان و چه از طرف بعضی وکلای مدافع دانشمند سخندان ما مثل تیمسار بهار مست توپل به استفاده از بزرگان ادب چون فردوسی و حافظ و مولوی شده است بنده هم آن استدلال بسیار زیباورسای قرار صلاحیت دادگاه را هداق این بیت لسان الغیب دانستم :

پدر روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم

آقایان با عبارت " عملاً هیچیک از دادگاههای نظامی که باین قبیل جرایم رسیدگی نموده حضور هیئت منصفه را قانونی ندانسته و شرکت نداده اند علیهذا دادگاه این ایراد را وارد نمیداند " بما فهماندید که " شما توقع زیادی از ما دارید " که میخواهید عطف برخلاف آنچه دادگاههای نظامی دیگر و دادرسی ارتش تا بحال کرده اند و رویه قضائی نظامی شده است بنمائید . دادگاههای نظامی دیگر و موسساتی چون سازمان امنیت برادران و خواهران ما هستند و ما همه از يك پدر هستیم .

کاملاً صحیح است ما و وکلای مدافع در اشتباه بودیم و عمل استثنائی و

و ناخلفانه از این دادگاه انتظار داشتیم .

جای دیگر با عبارت : " امر تعقیب برای متهمین این پرونده بموجب ماده ۱۳۸ قانون دادرسی و کفرازش با توجه باینکه مقررات ماده مزبور مخصوص متهمین نظامی است - نظر آنها وارد نیست " بیدار باش دیگری بما داد و باز ما در اشتباه بودیم که خود مان " غیر نظامیها " را با شما نظامیها در یک ردیف میگذاشتیم . در صورتیکه همان عنوان غیر نظامی که در اوراق بازداشت هانهرسی و کفراخواست و برگ معرفی بزندان و غیره وجود دارد و خیلی شبیه به اصطلاح continental است که انگلیسیها از قلعه اشرفی جزیره بریتانیا برای مردم مالک ارها گذاشته اند میباشد . با عنوان عجم که عربها برای ایرانیان و رومیان و ترکها و هندیها بکار میبردند . اتفاقاً آقای دادستان ^{دادگاه} گشته همین معنی را در جواب وکیل مدافع اینجانب تیمسار شایانفر با بیان دیگری اعلام داشتند . تیمسار شایانفر در ابتدای ایراد های به نقص پرونده مسئله عدم اجازه حضور وکیل مدافع بنده را در جلسات بازرسی بر طبق تبصره ای از مواد اصول محاکمات جزا عنوان کرده بودند . بعد از اینکه نهایت کلام به دادستان رسید در جواب تیمسار شایانفر فرمودند همانطور که وکلای دادگستری (یعنی غیر نظامیها - غیر آرمها - یا عجمها) را راه به محاکم غیر نظامی نیست مقررات دادگستری هم حقیقاً در اینجا ندارند . . .

بلی تیمسار ما بودیم که نمی فهمیدم - ما پا از گیم خود درازتر کردیم خود اجازه همطرازی با صنف اشرف ارتشیمان را که دولتی در دولت و کشوری مافوق کشور ایران هستند میدادیم !

فقط این نکته را متذکر میشوم : " با قبول اینکه این دادگاه و دادگاه بدوی و سایر دادگاههای نظامی و سازمان امنیت همه با هم خواهر و برادران یک پدر هستند ولی ما متهمین اگر غیر نظامی هستیم غیر ایرانی نیستیم . پدر شما پدر ما نیست ولی پسر مو هستیم . پدر بزرگمان یکمست - درجد اعلی هم باز اشتراک داریم - یعنی همه انسان هستیم (اگر ما را به انسانیت قبول داشته

باشید) و از يك تنه بزرگ و بکره‌شده هستیم . تن بدن شما وقتی لباس افسر را در آورید فرق با تن و بدن آقای عدالت‌منش ندارد . بنابراین توقع داشته و داریم فکر کنید زیر شلاق سیاحتگرها تن و بدن شما هم درد خواهد گرفت و مجروح خواهد شد . بنابراین جا داشت خاطره دردی که به تن هرکس می‌آید و یا تصور اینکه شما هم مثل آیت الله طالقانی فرزندان را دارید یا خواهید داشت بنابراین برای اینکه آنها گرفتار شلاق سیمی سیاحتگرها و فرزندان سیاحتگرها نشوند خیلی بی احتیاطی به پسر عموها و نوه عموهایتان نباشید .

همانطور که عرض کردم اگر بلحاظ صنف و موقعیت با هم برادر و همکار نیستیم ولی شاخه هائی هستیم از يك تنه (ایرانیت) و يك ریشه (انسانیت) بوده و همگی از يك آسمان باران و آفتاب و هوا دریافت می‌داریم . قدیم هم برای رساندن خوشاوندی می‌گفتند پدرانمان پیراهنش^۱ را زیر يك آفتاب خشک کرده اند . اتفاقاً این خوشاوندی و مشارکت در سود و زیان است . به عبارت دیگر همه فرزندان يك خدا هستیم .

بنابراین جا دارد خیلی آقایان خود را محفوظ و مجبور در چهار دیواری اوامر و انضباط ارتشی نه بینند . فوق این دستگاه و مملکت ایران و خود قانون وجود دارد (همان قانون دادرسی و کیفر ارتش را هم ما قبول داریم) و فوق کل ذی ظم ظمهم - و یدالله فوق ایدیم .

امیدوارم در مرحله ماهیت همانطور که در دعای ابتدای مراسم متوسل شدم آقایان با سعه صدر و وارستگی و نظر عالیه‌تری به دفاعات و استدلالهای ما گوش دهند . معذالك با وجود تمام آن سوابق نمره صفر نمیدهم و قطع امید از دادگاه و دادستان محترم نمی‌نمائیم . لایتم^۲ سوا من روح الله . این کلام - حضرت یعقوب - این ما و شمار ماست بهیچوجه من الوجود خود خواه نیسود ه شرافت و شهادت را منحصر بخود و کلای مدافع ضمیر خود نمیدانیم . آقایان هم مثل ما ایرانی و مسلمان هستید - وجدان دارید - مغز دارید - روح دارید - خدا دارید . ما حق نداریم از روح جهانبخش خدا و از امداد غیب نا امید باشیم - همان روحی که بعد از سالها فراق و بیخبری و قطع تمام امکانات و احتمالات زنده

ماندن یوسف او را به یعقوب رساند - همان روحیکه بر پیغمبران خصلتها و نیروهای ایجاد میکرد - پسری چون عیسی را بدون پدر در رحم مریم ایجاد میکرد . همان خدا قادر است در دل و روان دادرسان آن جرات و شهامت و فداکاری را که ما انتظار داریم ایجاد نماید همه کس در دنیا تا آخر راه اطاعت سرافکنده و بهانه‌الما^۱ می‌مذور را ادامه نداده است . در چنین ایامیکه به عاشورای حسینی نزدیک میشویم خرفهائی هم پیدا میشده اند

در هر حال ما تا آخرین لحظه دادگاه از دادرسان محترم و از آن خدا شیکه به پیغمبرش و بما فرمود " قل جاء الحق و رجع الباطل - ان الباطل کان زهوقا تطع امید نینمائیم . آنچه بعقلمان میرسد و موافق حقیقت و قانون و حقوق میدانیم میگوئیم . از ما بیان - از شما استماع و رای - از خدا هم دادرسی و قضاوت نهائی .

دفاع از خود و از شرافت - دفاع کردن ما البته نباید حمل بر جان دوستی و خود پرستی بشود . ما این عطرا هم منساب و وظیفه شرعی و طبیعی و انسانی مینمائیم . ما در عین آنکه مانند هر بشری آزادی و آسایش و زندگی در آفوش گرم خانواده با عزیزان خود و پرداختن به معیشت و معاشرت را دوست داریم . شرافت شخصی و خانوادگی و مخصوصا مکتب فکریمان را هم دوست داریم . خیلی دلمان میخواهد آزاد شویم و از محصوریت و زندان بیرون بیاییم اما شرافتمندانه و مردانه میخواهیم بیرون بیاییم .

در سال ۱۳۳۴ که برای اولین بار سعادت زندانی شدن بجرم حقوقی را پیدا کردم و پنج ماهی در لشکر زهی بسر بردم جناب سروان بازوجو (که حالا سرهنگ تمام و با جناب یکی از فرزندان یکی از متهمان حاضرند) حرفی زدم . ایشان اصرار داشتند و با ملاطفت و مناصحت اصرارشان توأم بود که شما چند تا اسم اینجا بگوئید که چه اشخاصی چه کارهائی میکردند - من شمارا اخلاص خواهم کرد . بنده از لطف ایشان تشکر کردم اما گفتم جناب سروان چرا اصرار دارید که فرمانداری نظامی یا ارتش ایران دستگاه بیصرف مازی شود ؟ اشخاص

باشرف و انسانیت اینجا بیایند و بعد با متهم کردن و مقصر ساختن دیگران (با لودادن اشخاص اگر بغرض چنین موردی باشد) از اینجا سر افکند موشرف فروخته بروند) بعد در روزنامه ها وقتی خبر تبعید آقایان میرزاسید باقرخان کاظمی و دکتر عبدالله معظمی و امیرعلائی را نوشته بود خواندم که بدروغ نوشته بودند . * آقای مهندس بازرگان گفته است چون مرد مسلمانی هستم و نباید دروغ بگویم اینجا علیه دولت اخلاص میکرده اند (آنوقت شما ملاحظه میفرمائید در کیفر خواست ذیل عنوان نتیجه تحقیقات و دلائل اتهام می نویسند لکن با استدعای عفو از پیشگاه مبارک ملوکانه و عذر تقصیرات از زندان آزاد شده . . . این عارت خیلی مرا تکان داد . ما مقصر نبودیم - گاهی و کار بدی نکرده بودیم که عذر تقصیر را بخواهیم و استدعای عفو بنمائیم . ما مورد ظلم و حق کسی قرار گرفتیم - دیگران میبایستی از ما معذرت بخواهند .

حقیقه عجیب است که سازمان امنیت چه اصراری بر کشتن هر گونه شخصیت و غیرت و شرافت در این مملکت دارد . در ماههای آخر سال ۱۳۴۱ که حدود ۷۰ نفر جبهه ملیها در زندان قصر بودیم و از همه جور افراد در میان ما بود - از وزرای سابق - استاد - دانشجو - کاسب بازاری - کارمند - کارگر - راننده تاکسی . . . شما نمیدانید شب عهد که شد چه صحنه هائی مامورین سازمان امنیت راه می انداختند . در ایامیکه در ملاقات و دیدار خانواده و دوستان بروی ما بسته بود یکی از آن آقایان بازاری میخواستند - او هم با خوشحالی که حالا بدیدار کمانش میرسد لباس میپوشید کراوات می بست - سر شانه میکرد - او را با طاق افسر نگهبان میبردند . پدرش - مادرش - زنش - فرزندانش از بزرگ و شیرخوار - خواهرش همه جمع بودند - اما همه گریان (بدست و پای او میافتادند - خواهش و تمنا میکردند . . . نمیفهمید چه خبر است) . در اینموقع آقای افسر سازمان امنیت یا شهرپانی با قیافه برادرانه خیلی دلسوزانه میآمد و میگفت آقایان مادر بیگم - باین زن جوانت - باین بچه هایت رحم کن - دو کلمه بنویس - از این جبهه ملیها که شما را آلت دست خودشان کرده اند و

میخواهند وزیر شوند اظهار تنفر کن . از همین جا من آزادت میکنم با خانواده برو خاگاه ات او میگفت و باز سیل اشک و نگاههای معنا راه می افتاد . . . ناچار با دل داری به کسان و با دلیل و برهان گویی به آقای افسر و با یک عالم تعجب و تاثیر بزدان بر میگشت . خدایا چه خبر است ؟ اینها را کی جمع کرده و چرا چنین بیاناتی میکردند ؟ . . . بعدها معلوم شد به پدر و مادر و زن این آقا تلفن میکردند و میگفتند قرار است پسر شما تیرباران شود حالا اگر میخواهید نجاتش دهید بیایید زندان .

تیمسار محترم - این صحنه یکبار و دو بار و یکجور و دو جور بازی نشد . با همان آقای بازاری آذربایجانی شاید پنج مرتبه با دانشجویان یکبار و دو بار از تک تک یا دسته جمعی - با کارگر پیراهن دوز - با راننده تاکسی . . . برای هر کدام بنحوی بساط تهدید یا تطمیع درست میکردند و میگفتند اگر میخواهسی برای شب عید آزاد شوی تنفر - نامه بنویس - استعفا کن - استعفا نمیدی تعهد کن . تو تعهد بنویس و بعد برو هر کاری میخواهی بکن .

ولی باور فرمائید - و اینجا است که آدم زنده میشود و به نسل ایران و به آینده ایران امیدوار میگردد - حتی یکفرا آنها هم حتی آن کارگر پیراهن دوز حاضر نشدند با روی شرافت و غیرت و عقیده بگدارند . . .

شب چهارشنبه گذشته که این یادداشتها را تنظیم میکردم بهناست شب اول ماه محرم زبان حال آن مردانرا منطبق با فرمایش حضرت سیدالشهدا عمیدم آنجا که میفرمود :

الا ان هذا الدمی بن الدمی - قد کفینى بین اثنتین - بین اللعوالذله هیبات منا الذله .

نهرو هم بیانی در کتاب زندگانی من در همین زمینه در آن سالهای فشار و زندان حکومت بریتانیا دارد :

ما فکر میکردیم که خیلی بهتر است باینصورت بر ما حکومت کنند تا آنکه خودمان جان و روحمانرا بایشان بفروشیم و به فحشای اخلاقی تسلیم شویم . ما

که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی برای مبارزه نداشتیم و بعدم فعالیت محکوم بودیم احساس میکردیم که از همین راه و بهمین شکل خیلی بیش از بسیاری کسانی که آزاد بودند بوطن خدمت میکنیم .

خلاصه اینکه قصد داریم بنده چند سال قبل از يك تيمسار مطلعی شنیده بودم که در سازمان امنیت متخصصین و مشاورین زیردستی وجود دارد و آنها گردانندگان پشت پرده هستند . اما بزحمت میتوانستم این حرف را قبول کنم . - قضایای بعدی و این شخصیت کشیها را که دیدم مسئله برای قدری آسان شد . خوی شخصیت کشی بلحاظ اجتماعی و ملی از شخص کشی بدتر و جنایت آمیزتر است . خودی هیچگاه دست به شخصیت کشی که افتخار ملی است نمیزند . همانطور که که برادر ممکن است در اثر اختلافات برای منافع برادرش را بکشد اما فحش خواهر و مادر با و نمیدهد و نفی نسل و نژاد و طبیعت خانوادگی او را نمیکند . در هر حال لحوش حالیم که چنین اقدامات مشر و مسبب احیای شخصیت و عرق طبیعت میشود .

خلاصه اینکه قصد داریم از خود دفاع کنیم . دفاع بقصد براءت و آزادی ولی آزادی شرافتدانه . از هم اکنون باید بگویم بهر دو طرف سر مینهم - چه براءت و چه محکومیت . زیرا با همانطور که در دادگاه بدوی گفتم خود را مشمول " هل تهبصون بنا الا حدی الحسنین " میدانیم .

رای دادگاه بدوی : رای صادره از دادگاه بدوی را که آقای منشی قرائت کردند با این جمله ها شروع میشود " گردش کار - بموجب کیفرخواست شماره ۵۱۲ - د - ۲ - ۴۲/۵/۶ دادستان دادگاه ارتش . . . ملی جمعیت منور د ارای هدف و مقصد دیگری بود . . . و معلوم میشود که هدف و منظور آنها مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی بوده . . . صریحا بمقام شامخ سلطنت امانت نموده اند . . . "

رای صادره اولی استناد بکیفرخواست و پیروی از آن مینماید . ثانیا روی هدف و مقصد و منظور تکیه میکند . ثالثا ما را متهم بمخالفت با رژیم مشروطه

سلطنتی و اهانت بحقام سلطنت مینماید .

اگر دادگاه بدوی کیفرخواست را تایید ننموده با لاقبل دادستان دادگاه حاضر قسمتهائی از آنرا مسترد میداشت و فقط مدارک مزبور در رای دادگاه بدوی را مورد ایراد و استناد خود قرار میداد عمل دفاع بنده و استماع دادرسان محترم ساده تر و کوتاهتر میشد ولی چون چنین اظهاراتی نشده و کیفرخواست در هر حال برای دادستان معتبر و برای دادرسان مورد نظر و قضاوت میباشد بنسبت همانرا منی و مرجع دفاع و بحث خود قرار میدهم .

تابلوی کیفرخواست : در متن کیفرخواست ۲۱ صفحه ای که بطور کلی متوجه نهضت آزادی ایران است و در مرحله دوم که به اشخاص میرسد بار عمده را روی دوش اینجانب گذارده است. بجمله هائی از این قبیل بر میخوریم :

- کارگردانان این جمعیت هدف دیگری داشته اند که برای رسیدن باین هدف از هیچ عملی فروگذار ننموده و نه تنها به قوانین اساسی و عادی کشور احترام نمیکشده اند بلکه با اصول اخلاقی و ملی نیز پایبند نبوده و از احساسات مذہبی مردم سوء استفاده

لازم است که قبلا با تذکر سوابق بی ثباتی عقیده سیاسی نامبرده (بازرگان) توضیح داده شود که . . .

. . . با جبهه ملی که با برنامه وسیع عوامفریبی در تلاش تحصیل قدرت بوده نزدیک میشود . .

. . . ظاهرا مرد آرامی میشود ولی چون هدف شیطانی دائما در او در وسوسه بود و او را راحت نمیکشده است در سال ۱۳۳۴ اقدام بتشکيل سازمانی بنام نهضت مقاومت ملی مینماید . . .

- مهندسان بازرگان و همفکران او همزمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی در خارج از کادر نهضت نیز فعالیتهائی در لوای انجمنهای اسلامی داشته و تحت پوشش جلسات مذہبی سعی داشتند از تفرقه برآکنندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنرا تا فرا رسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت

ملتی در اطراف خود نگاه دارند .

- بعلت اصطکاک منافع شخصی - با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی

بنای عناد و لجاج و اهانت بمران جبهه ملی را میگذارد .

- که با دریافت مبلغی از هدفهای مقدس خود دست برداشته و مستیاری

بعضی از فعال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی در تلاش هستند .

- بفکر بازی نواقده

- در مقام فراهم ساختن زمینه های مساعد جهت برهم زدن اساس امنیت

و حاکمیت کشور و تغییر رژیم مشروطه سلطنتی

- افسران و سربازان را هم تشویق به طغیان و عدم اطاعت میکند .

- آزاد بخواه و وطنپرست که هلاک و کشته وطن بوده از توسل به بیگانگان و

تمنای کمک و همراهی آنان و تقاضای دخالت آنها در امور داخلی کشور خودداری

نکرده

- و این بیخبری اطلاع نمیداند که رفقای صمیمی ایشان چه گفته اند

پناه بر خدا :

اگر این نسبتها و صفات و روحیات راست باشید باید اعتراض کرد که چرا

فقط ده سال محکومیت تقاضا شده است . تا بلو از این سیاهتر و زشت تر میشود

برای کسی کشید ؟ از تصویر دوربین گری هم بدتر است .

با چنین شکل و شمایلیکه دادرسی ارتش با سازمان امنیت برای من روی -

پرده افکار عمومی و دادگاه آورده است من آدمی هستم که قصد و هدفی جز

شیطنت - مقام و منفعت نداشته - مقدسترین کمال مطلوبها و ارزشها را کسبه

مخد اوند و مذ هب است طعمیه و وسیله قرار داده - جوانانرا اغوا کرده ام - سیا

جبهه ملی را برهم زده ام - مملکت را بفنا سوق داده و بدشمنان التماس و التجا

کرده ام . . . تا به هواهای شیطانی و نفسانی خود برسم . . . نقاشهای قدیم

مادیو و شیطان را هم اینچنین نقاشی نمیکردند .

شاید هم در مت باشد - من خودم حالیم نیست .

و ما ابره نفسی و ما از کبها - که هر چه نقل کنند از شر در امکان است .
ولی چه راست باشد چه دروغ - وظیفه طبیعی و قضائی و دینی ام حکم
دفاع میکند .

اما چگونه میتواند این تابلوی وحشتناک را که هر خط و هر نقطه اش ننگ
و جنایت درشتی است از مقابل چشم و خاطر و درون شما پاک کند ؟ و بجای
آن يك تابلوی دلخواه مطبوع بکنم ؟

ملاحظه میفرمائید کار بسی دشواری است . اگر مجال نباشد به آب زمزم
و کوثر سفید نتوان کرد . اینجا است که از خداوند دعا کردم " و احلل عقدة
من لسانی - یفقهو قولی " بیاد شعر سعدی افتادم :

ندانم کجا دیده ام در کتاب	که اهلیم را دید شخصی بخواب
بقامت صنوبر طلعت چو ماه	برازنده بزم و ایوان و گاه
فرارفت و گفته ای عجب این توش	فرشته نباشد باین نیکوئی
چرا نقش بندت در ایوان شاه	دژ روی گرد است و زشت و تباه
تو گاین روی داری بحسن قصر	چرا در جهانی بزشتی سمر
بخندید و گفت آن نه شکل مضت	ولیکن قلم درک دشمن است

ایکاش مثل آن شیطان خیالی شاعر میتوانستم شب بخواب شما بهایم و کار را
درست کنم . اما متأسفانه و برخلاف ادعای کيفرخواست قدرت شیطانی ندارم -
ناچارم با وساطت انسانی بسراج شما در سان انشاء الله دور از شیطان بهایم .
با حرف و منطق . حرف زبانه و منطق محکم . مثل اینکه دوراه بیشتر برای دفاع
نداشته باشم :

۱- توسل به قسم و تعنا - برای شما قسم بخورم که به پیر به پیغمبر -

بخدا قسم این حرفها و اتهامات دروغ است . نهفت آزادی ایران جمعیت
صلحا و پاکان و فداکاران است . بنده کمترین هم آدم خیلی بدی نیستم
معلوم است که چنین راه حلی نه شایسته بنده است نه پذیرفته دادگاه .
۲- تابلوی سازمان امنیت را خط بخط و رنگ و رنگ پاک کنم و جایش خطوط

ورنگهای واقعی را بگذارم . البته خراب کردن يك بنا و افترا بستن بیک شخص و لجن مال کردن يك مكتب و فکر کار سهل و سریعی است . ولی خراب را تبدیل به آباد کردن و از نو چیزی ساختن و اثبات حقانیت کردن مشکل است .

راه حل دوم که یگانه راه حل محکمه پسند معقول است این عیب را دارد که مشکل و طولانی است . بقینا آقایان را خیلی خسته خواهد کرد . ولی بدانید که من تقصیر ندارم - گله و اعتراض را به اداره خودتان باید بفرمائید . البته يك راه حل یا راه فراری وجود دارد : اگر آقایان قبالا بفرمائید ما کفرخواست را کاملا خوانده ایم و باین نتیجه رسیده ایم که بی پایه و مغرضانه است . بنسده کارم و زحمتم خیلی کم خواهد شد . اما مادامیکه دادستان محترم و جنس اب دادستان هیچ قسمت آنرا پس نگیرند هر متهم و وکیل مدافعی ناچار است روی تمام آنها انگشت بگذارد و با وجود بداهت و خلاف واقعیتی که داشته باشد يك يك را رد کنند

در هر حال اختیار با آقایان است .

ورود بدفاع -

اینک که معلوم میشود از نظر دادستان و دادگاه ، کفرخواست و رای - دلگناه بدوی بقوت خود باقی است و آمادگی خود را برای استماع مدافعات و نظریات ما اعلام فرموده اید ، در واقع بما میگوئید :

بیار آنچه داری زمردی و زهر که دشمن بهای خود آمد بگور

ما هم میگوئیم سلاح ما گرز و بمب نیست - منطق و قانون است - بهمان است و سخن . و بفضل خدا از این بابت بی بضاعت نیستیم ولی بستگی به پذیرش و قبول دارد . با استاد سخن میگوئیم :

قسمت مهادان ارادت بیمار تا بزند مرد سخنگوی گوی پس :

بسم الله الرحمن الرحيم - رب ادخلنی مدخل صدق - و اخرجنی مخرج

صدق - واجعل لی لدنک سلطانا نصیرا .

عداوت شخصی در بین نبوده است :

قبل از هر چیز باید بگویم و ذهن آقایان را از این تصور خالی کنم که نه ما کینه^۱ خصوصی نسبت به تنظیم کنندگان کیفرخواست داریم و نه فکر میکنیم که با زوجها و بازپرسها و سراسر دادستانی و اداره^۲ دادری ارتش کوچکترین خصوصیت شخصی و حساب خورده با ما داشته اند . بعکس گاهی اوقات از ادب و انسانیت هم فرو گزار نکرده اند .

اگر قلمشان اینطور برخلاف ادب و اصول انسانیت و مخصوصا رسم و تشریح تفاوت تند رفته مثل مقاله نهسان روزنامه های مبتذل مزدور فحاشی کرده اند ، هد نشان بهیچوجه شخص آیت الله طالقانی یا بنده یا افراد نهضت آزادی ایران بطور کلی نبوده است . اگر چنین بود و با جنبه شخصی و خصوصی مسعود بدگوشی و توهین قرار گرفته بودیم بهد ا ق " و انا مروا باللغو مروا کراما و انا ا خاطبهم الجاهلون قالوسلاما " میگداشتیم و میگشتیم .

مسئله کیفرخواست و این پرونده های شداد و غلاظ از جهت شخصی و خصوصی نیست ، بلکه خواسته اند با این اوصاف و الفاظ و با چنین طرز معرفی موسسین . خود نهضت و مخصوصا مکتب و مرام نهضت آزادی را لجن مال و محکوم نمایند .

روی این حساب کیفرخواست را با همه ابتدال و کود کانه بودن آن یکجورته بی اهمیت بی هدف نمیگیریم . کاملا معرف روحیات و طرز فکر حریف است . حریفی که خواسته است موسسین را پست و فرومایه و خائن جلوه دهد تا مکتب و مقصدمان را از ارزش و اثر بماندازد . بنابراین دفاعیات بنده هم در عین دفاعیات شخصی بودن ورد کردن نسبتهای خصوصی و اخلاقی دفاع از نهضت و از مکتب و مراممان خواهد بود .

اگر بفرمائید یا گفته شود که کیفرخواست و رای صادره از دادگاه بدوی خود اقرار کرده اند که مراضا نهضت آزادی ایران مورد ایراد و اتهام نیست ، میگویم بلی چنین نوشته شده است ولی کیفرخواست چنین افزوده است که

"... و اما در عمل روشن شده است که مرام و رویه جمعیت مزبور خارج از حدود مرانامه آن بوده... " و ادگاہ بدوی در رأی نهائی خود تصریح کرده است که " جمعیت مزبور دارای هدف و مقصد دیگری بوده که این هدف و مقصد از اعلامیه هائیکه چاپ و منتشر نموده اند و با نشریات رسمی جمعیت که چند در داخله کشور و چه در خارج از کشور منتشر میشده مشخص و معلوم میشود کسّه هدف و منظور آنها... "

ملاحظه میفرمائید که همه جا صحبت از هدف و مقصد است و یکی از عناوین کیفرخواست^۱ رویه و هدف واقعی چیست ؟ " میباشد .

تمنیات باطنی :

بند ه کار ندارم باینکه از نظر قضائی اصلا هدف و مقصد و نیت باطنی کسی و حتی رویه او مادامیکه بخصه عمل در نیامده قانونا جرم و قابل تعقیب هست یا نیست .

این مطلب و سایر مطالب و مسائل قضائی و حقوقی کیفرخواست و بحث و بررسی مدارک و مستندات مربوطه را به حضرات وکلای مدافع محترم و متبحر باصلاحیت و شایستگی پر افتخاری که دارند بیان خواهند فرمود . بنده صرفاً^۲ در زمینه ای تصدیق و توضیح میدهم که از دسترسی کامل آقایان خارج است . یعنی در زمینه نیت و هدف و مقصد .

میخواهم به سؤال " رویه و هدف واقعی چیست ؟ " که در کیفرخواست^۱ جواب بدهم تا آقایان بتوانند تفاوت صحیح نمایند . اتفاقاً آقای دادستان دادگاہ بدوی که خیلی با احتیاط و حتی انصاف بیشتری از آقای دادستان فعلی عمل مینمود و خود را با مسائل و مواردیکه مدانست حقا و قانونا قابل دفاع نیست نزدیک نصیاحت - و امضا^۳ کننده کیفرخواست نیز میباشد در جمله (۲) برطبق صفحه ۱۶۱ پرونده صریحا گفتند :

" عرض میکنم - مثل این پرونده - مثل این موضوع - اینجا صحبت بر سر عقیده است - بر سر فکر است . بر سر نیت است . عمل خارجی واقع نشد . "

چیزی محسوس نیست . اینجا وکیل نمیتواند در فکر کسی رسوخ کند . فکر در مغز است . برای بیان آن کسیکه میتواند شخص متهم است که در اینجا به بهترین وجه و روشنترین طریق میتواند بی تقصیری خود را ثابت کند - توضیح بدهد - تشریح کند . . . واقعیت امر را تنها خود شخص است که باید بیان کند .

حالا بنده در نیت اول و سایر دوستان در نیت خود میخواهیم سه بهترین وجه و روشنترین طریق بی تقصیری خود را ثابت کنیم - توضیح بدهیم - تشریح کنیم و واقعیت امر را بیان نمائیم .

شما در رای دادن و صدور حکم نهائی درباره ما آزاد هستید . ولی خوب است درست بدانید ما کیستیم و مخصوصا ما چه میگوئیم . آنوقت با طمطم بنظریات و اعمال ما وجدانتان حکم کند (اگر وجدانتان حاکم باشد) - پس وقت بفرمائید عقائد ما چیست ؟

گرددش کار

نمیدانم این اصطلاح گرددش کار ترجمه کدام اصطلاح فرنگی است . یا ابتکار کدام يك ادارات قضائی است . در هر حال عمل کاملا بجائی است . کیفرخواست حق داشته است ۵ / ۴ صفحه یعنی ۲۰٪ مندرجات خود را بعنوان مقدمه بیان اختصاص بدهد . هیچ عمل اعم از خدمت یا جرم مثل قارچ نیست که بدون ریشه و مقدمه از وسط زمین سردرآورد . خصوصا اعمال و افکار سیاسی دسته جمعی محال است مسبوق به سوابق و تاثیر عواملی نباشد . قبل از آنکه افکار و اعمال سیاسی اعم از مقبول و غیر مقبول روی کاغذ مرانامه و اعلامیه ها و در صحنه تظاهرات و اقدامات درآید سالها در دلها و مغزها و زبانها در گردش و جریان است و روی آن کار میشود تا رفته رفته بصورت حزب یا جمعیت درآید . اتفاقا عمل دادستانی ارتش که متوسل به تدوین و تقدیم گرددش کار شده است بسیار صحیح بوده و برخلاف فرمایش آقای دادستان فعلی بحث و دعوی بر سر الفاظ نیست . هیئت حاکمه با ما و ما با او بر سر الفاظ دعوا نداریم . نخست وزیرها و شخص اعلی حضرت در عالم لفظ و ادعا و اظهار تلافندی با اجرای

احکام اسلام و اصول دموکراسی گاهی از نهضت آزادی ایران تندتر رفته اند . کلمات قصار و بیانات آنها الهام بخش ما هم میتواند بشود . ایراد و دعوی ما با آنها سر عمل است . ما میگوئیم :

بزرگی سراسرگفتار نیست د و صد گفته چون نیم کردار نیست
ایراد و دعوی آنها هم با ما بطوریکه کیفرخواست برای دادگاه بسدوی و توضیحات صریح دادستان امضا کننده کیفرخواست حکایت دارد بر سر نیت و مقصد است .

بر سر الفاظ اشتراك كلام و وحدت کامل داریم . اختلاف بر سر عمل آنها بنظر ما و نیت ما بنظر آنها است . آنها و کیفرخواست که ما را متهم بقیام علیه امنیت کشور و مخالفت با رژیم مشروطه سلطنتی مینمایند کوچکترین نمونه و اثری که جنبه قیام یا عمل را داشته باشند سراغ نمیدهند .

بحث و دعوی و دشمنی بر سر نیت و اهداف و مقاصد است . اما استخراج نیت و استنباط هدف کار آسانی نیست که با يك مشاهده عکسبرداری یا استماع شخصی و اثر انگشت روی قبضه هفت تیر انجام گیرد . باید بمحقق سوابق اعمال و روحیات و افکار شخص یا اشخاص که - آدم شناسی - جامعه شناسی - روانشناسی و خیلی شناسائهای دیگر لازم است .

بنابراین مامورین تنظیم کننده کیفرخواست حق داشته اند گردش کار را مفصل بگیرند و خود را ده سال بعقب برده قضایای ۲۸ مرداد را صحنی قرار دهند و پای فعالیتهای غیرسیاسی انجمنهای اسلامی را به میان بکشند و حتی از اعمال و خلیقات خصوصی شخصی از قبیل وسوسه شیطنی و بی ثباتی در عقیده سیاسی و جاه طلبی و غیره وارد شوند .

وصف نفس بهانه برای وصف اجتماع :

بنده هم منطقاً و ناچار همین کار را باید بکنم تا شاید موفق شوم " هدف و مقصد خود را " بیرون بزنم . سهل است که بنده برای آنکه بهتر و رساتر توفیق

استخراج و ارائه حقیقت را پیدا نمایم لازم است که قدری عقب تر و نزدیکتر بسه
مظهر قنات بروم . اگر آقایان دادرسان محترم و تماشاچیان خسته نشوند و واقعا
کجکاوی و جویای حقیقت باشید و نخواهید گول ظواهر و مراحل ساخته‌شده را
را بخورید بنده آقایان را مانند يك کارشناس قنات باژنولوگ آشناس به مادر چاه
ها و آنجا ها که آب قطره قطره از لای شکافهای زیرزمینی میچکد و میجوشد
خواهم برد . در آنجا ها است که شما میتوانید بریشه و طرز تشکیل و تجمع این
افکار و اهداف ما پی ببرید .

بنده گردش کار را از سال اعزام اولین کاروان محصلین ایران بارها شروع
مینمایم .

ضمنا چون موضوع ما نحن فیه دفاع از خود است و شخص بنده مورد اتهام و
محکومیت هستم که شرعا و عرفا باید دفاع نمایم مستقیم و غیرمستقیم پای افکار و اعمال
شخصی در بین خواهد آمد . طرفین ناگزیریم تن بیک عمل خلاف میل و کارنامطبوع
بدهیم . یعنی بنده بتوصیف نفس صحت از خود بهر دازم . آقایان هم بچنین
سخنان گوش خراش تسلیم شوند .

البته همانطور که عرض شد عذر و تسلی بنده این است که شخص در اینجا
واسط و بهانه ای برای دفاع از يك جمعیت بمعرفی يك مکتب است . علاوه بر آن
و یا يك نظر عامتر از مرام و مقصد نهضت آزادی ایران - از آنجا که اینجانب
تصادفا دارای چنان موقعیتی بوده ام که با موارث و ریشه های يك خاندان
قدیمی تاجر پیشه خالص ایرانی آنرا بجان در انقلاب و اعلام مشروطیت بدینا
آمده ام - سنین صباوت و کودکی و بلوغ خود را با بهای سلطنت سه پادشاه
از قاجاریه طی نمودم . سپس ناظر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تفریبات و
تحولات فکرف مملکت بوده تحصیلات بسبب جدید را تا آنجا که در ایران امکان
داشته است به پایان رسانده با اولین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران بخارج از
کشور اعزام گشته در مراجمت بوطن در عداد پایه گذاران صنعت و تعلیمات
دانشگاهی عصر حاضر مملکت بوده - دو پادشاه از سلسله پهلوی را دیده ام -

همراه و همدوش نسل اخیر ایرانی که مسلماً نقش موثری در این پیچ عظیم سیرتاریخ کشورمان دارد و در حال تخلیه و تحویل به نسل دیگر است میباشم . تا حدودی مطلع و معرف افکار نسل روشن فکر ایران اخیر هستم . نسل حاضر که ما موسسین نهضت آزادی ایران متعلق بآن میباشیم در حکم نسل لولا یا مفصلی در تاریخ ایران بشمار میرود واسطی هستیم مابین نسلهای قدیم ایران که قرنهای بیک منوال و افکار را کد و ساکت بوده اند و نسل آینده ای که باید انشاء الله استقرار و استقلال و عظمت پیدا کند .

بنابراین سرگذشت بنده از جهت ارتباط و استشهادیکه نسبت به افکار و آمال قشر جدید مملکت پیدا میکند میتواند قابل توجه باشد .

قبلاً بعرض برسانم آنچه که نقل خواهیم کرد سرگذشت یک زندگانی مهم سراسر حادثه و عطیات افتخار آمیز نخواهد بود . خیلی عادی و در سطح یک فرد متوسط ایرانی است . قصه بی قصه ها است Histoire des sentimentalites حال اگر علاقه و التفاتی دارید و آماده شنیدن یک تاریخچه ملالت آوری هستید اصل مدافعات خود را شروع کنم .

در باغ سعدآباد - سال ۱۳۰۷

سرگذشت خود میاقول کیفرخواست گردش کار را از سال ۱۳۰۷ شمسی از باغ سعدآباد از یک روز شهریور ماه شروع مینمایم . قبلاً تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران بیپایان رسانده بودم و در سالهای ابتدای متوسطه روزنامه و انتخابات و مجلس وجود داشت . حتی در میان شاگردان تازه بالغ شده مدارس هم صحبتهای سیاسی و بحثهای مجلس نقل میشد . نام وکلاسی از قبیل مدرس و مؤمن الملک را پیر و جوان شنیده بودند . همه کس از مخالفتی که ه نفر وکلای لیدر اقلیت مجلس پنجم (مرحوم مدرس - آقای دکتر مهدق - آقای تقی زاده - آقای علاء - و مرحوم ملك الشعراء بهار) با تغییر سلطنت و قانون اساسی کرده و هر کدام بسر نوشتتهائی دچار شده بودند خبر داشت . در هر حال با وجود موافقت و مخالفتهاش سال از رژیم جدید میگذشت و

مملکت روی چرخهای تازه افتاده بود . یکی از اقدامات با سرو صدا و موثر آن زمان اعزام محصل بارها از طریق مسابقه میان فارغ التحصیلان متوسطه بود . وزارت فوائد عامه ده نفر برای راه آهن و ذوب آهن میفرستاد و وزارت معارف ۱۰۰ نفر برای انواع رشته های تربیتی - علمی و فنی - طبی - حقوق ؟ بنده در هر دو مسابقه با رتبه پنجم قبول شده بودم ولی وزارت معارف را انتخاب کردم .
ما را برای خدا حافظی رسمی و اصغای او امر شاهانه به باغ سعدآباد بردند .

اعلیحضرت شاه سابق با بیان خیلی ملایم و در عین حال مطمئن و متین و با نگاه خفته و بیدار مخصوص بخود در حالیکه تیمورتاش وزیر دیار و مرحوم اعتماد الدوله فرگزلو وزیر معارف در طرفین قدری عقب ایستاده بودند ما را خطاب صحبت قرار دادند . بیانات ایشان ربع ساعتی طول کشید . من تمام آنها را فراموش کرده ام جز یک مطلب آنها که از سه جمله تشکیل میشد . جمله اول انگار هنوز در گوشم صدا میکند و با اطمینان ۱۰۰٪ نقل مینمایم روی جمله دوم - ٪ ۷۰ یقین دارم در جمله سوم کمتر از ۵۰٪ گفتند :

" یقینا تعجب میکنید ما شما را بکشوری میفرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد آزادی و جمهوری است . ولی وطن پرست هستند . شما وطنپرستی و علوم و فنون بایران سوزات خواهید آورد ."

این توصیه و تاکید را نه تنها شاه مملکت در باغ سعدآباد بها میکرد بلکه روز بعد مشایعینیکه به باغ وزارت معارف آمده بودند و همچنین آنها که سر راه بها بر میخوردند . تا موقع سوار شدن کشتی که اعضای آطاق تجارت بندر پهلوی آخرین نطق وداع را رئیسشان برای ما ایراد نمود همه بزبان حال و بزبان مقال از ما میخواستند بفرنگ برویم و علم و تمدن و تربیت بیاریم .

خوب بخاطر دارم آقای میرزا احمد خان اشتری که گهها رئیس اداره بازرسی وزارت فرهنگ بودند موقعیکه خانواده ها و دوستان ما را گهاران کردند نطق مختصری کرده گفتند " گلهای مملکت را همین جا بگدارید و از ارضا برای ما گل

بیاورید . " بالا خره کاروان اولین دوره " محصلین اعزامی بفرنگ مرکب از اتوصیلهای سواری شولت - هنود سن و دوج کروکی وکالسنکه ای اول آفتاب از پارك ظل السلطان براه افتاد . بزودی مهرآباد و کرج و شریف آباد را پشت سرگذاشته غاری که رفته رفته ضخیم تر میشد از خاک جاده همراه خود میبردیم . در قزوین هم توقف نکردیم و ماشینها راه رشت را پیش گرفتند .

موقعیکه از پیچ و خمهای گردنه کوهین بطرف آب ترش سرازیر میشدیم و چشم من برای اولین بار به آن کوه های رنگارنگ و دره های پست و بلند میافتاد برفیق پهلودستی که باو طلب مهندس سی معدن بود گفتم حالا مفت و بیخیال باین زمینها نگاه میکنی اما موقع برگشتن آهن و مس باید از آنها در بیاوری . . .

بعد ها دوست دیگری از همسفرها و همدوره هایم تعریف میکرد که یکی دو روز بتاریخ عزیمت مانده با رفیقش (که اسم او نیز محمد است و در آن دوره یاد مسابقه قبول نشده و با اسم ننوشته بود ولی سالهای بعد بارها آمد و در ایران و کمال عدلیه شد و نیز وکیل مجنس گردید) از خیابان لاله زار میگذاشتند . تصادفا یک دختر جوان ارمنی با آستین کوتاه و شاید شکل و اندام زیبا از مقابلشان رد می شود . آن آقا با حسرتی برفیقش آرنج زده میگوید :

ببین . شما یک هفته دیگر در پاریس در میان اینها هستید . خوشا بحالتان .

این دو خاطره را از آنجهت آوردم که طرفین طرز فکرها و آرزوهاییکه بدرقه راه محصلین اعزامی بود برایشان روشن شود . البته سفارشهای دیگری هم تصریحا یا تلویحا بعمل میآمد . بسیاری از پدرها و مادرهای ما و خود ما نگرانی و اصرار داشتیم که اگر در این سفر تحصیلی موفق نشویم چیزی بدست بیاوریم لااقل سرمایه قلبی و اخلاق و دین خود را از دست ندهیم .

تجدد خواهی و اصلاح طلبی .

مسئله و توصیه ایکه در میان طبقه درس خوانده ها با اصطلاح آن زمان فکلیها کمتر مطرح بود (البته طرز حکومت وقت هم سازگاری نداشت) موضوع

د موكراسى و استعمار . و استقلال و اين قهبل حرفها بود . در عوض مملكت در تب
تجد د و اصلاحات ميسوخت . اصول و آثار تمدن ارضائى بيشتر مورد نظر و مد
روز بود . غالباً چنين عقیده داشتند كه اگر ما رويه تحصيلات عاليه و تخصص
بجاوريم - كارخانه بسازيم - تشكيلات فرنگى به ادارات و به زندگيمان بدهيم
درمان دردها و رفع بيجارگيها و عقب افتادگيهايمان خواهد شد .

قانون اعزام محصلين و شش يا هفت دوره فارغ التحصيلان مدارس متوسطه
ايران كه بهرچ دولت به ارضا فرستاده شدند بيشتر روى اين فكر وى نماز كردن
و نو كردن مملكت بود .

دنياى نو

در بندر پهلوى سوار كشتى روسى شده بجانب ارضا روان شديم . از اين
بعهد همه چيز براى ما تازه گى داشت . كشتى و درياى خزر - شهر بادكوه با
تاكسى و مهمانخانه اش كه اولين بار ميديديم - قطار راه آهن و دشت پهن اوروسيه
مسكو با قهرنين - شهر سرحدى شتفسكا و گردش چمدانها و لباسهايمان در گمرگ
روسيه بلشويك و حشتناك (مانند تفحصى كه حالا در زندان از ما و در ورود به
د ادگاه از تماشاچيها ميشود) مملكت لهستان كه هر قدر بمغرب معرفتيم -
زيباى و آبادى و جمعيت آن افزوده ميشد - آلمان با آن صنايع و نظم و نظافت
و شعله هائيكه از دهان دودكشهاى بلندش خارج ميشد . . . بالاخره بلژيـك
و فرانسه و پياده شدن در ايستگاه شمال پاریس Gare du nord در
حاليكه سفير كبير و عده اى از ايرانيان و علاقمندان باستقبالمان آمده بودند .

تمام اين مناظر و وقايع براى ما كه در ايران با از جاده خاكى بيرون گداشته
بوديم ويراى اولين بار كراوات زدن را در طالار وزارت معارف يادمان داده بودند
بسيار جالب و عجيب و گيج كننده بود . عينا مثل كودك ده پانزده ماهه كه بهسر
چيز حمله ميكند و ميخواهد آنها بدست بگيرد و براندازد . با ولع فوق العاده
اى بهمه طرف نگاه ميكرديم ميخواستيم تمام آثار تمدن و مزاي و دارائيهائى آنها را
ببليم و بكنشورمان ببريم .

دو سه روز اقامت در پاریس در یکی از مدارس شبانه روزی (Lycee) دولتی بمنظور انتظار و ترتیب توزیع محصلین بشهرستانهای فرانسه چند نفری به آلمان و انگلیس و سویس . در آن دو سه روز بدستور سفارت و براهنمائی بعضی از محصلین ایرانی سابق با راهنماهای حرفه ای (Guide) ما را ببازدید شهر و تماس با محیط جدید گردش دادند . موزه ها - کلیساها - قصرها - خیابانها و غیره .

یاد هست در کلیسای نوتردام پاریس (Notre_dame) یا انوالید (Invalides) مردم زیادی را دیدم با سر و وضع شسسیک و خیلی فرنگی پشت صندلهای مخصوص زانوزده و در حال سکوت یا ذکر رکوع و سجود بودند . یکی از همسرها زمزمه ای کرده گفت :؟ عجب این فرنگها هم نماز میخوانند . آنها با چه خضوع .

پاریس بقول استاد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی خلاصه دنیا بود . آنچه مناظر و عجایب زیاد که در مدت سه روز بکرتبه از چشم و مغز ما میگذشت نمیتوانست هضم و جزم شود و اثر صحیحی بنماید .

پس از آنکه بشهرها (Province) پخش شدیم و در مدارس شبانه روزی پهلوی رفقای فرانسوی قرار گرفتیم بتدریج که با زبان و عاداتشان مانوس شدیم و سر در مدارس عالی و فعالتهای اجتماعی آنها گذاشتیم - توانستیم مختصر اطلاع و تجربه ای از اوضاع و امور آنها پیدا کنیم . البته متن برنامه درس خواندن و بدنبال رشته تحصیلی رفتن بود . اما طبیعی است که بیش از متن برنامه خواهی برنامه و کادریکه در آن زندگی میکردیم در هر کس اثر میگذشت شهودات شبانه روزی و واقعیاتیکه دائما از محیط جدید وارد مغز و جان ما میشد ذخائر مغز مراجعت را تشکیل میداد .

معمولا مسافر تازه وارد بفرنگ بیش از هر چیز تحت تاثیر خیابانهای وسیع پاکیزه با عمارات چند طبقه - آب لوله کشی و آسانسور - برق شبانه روزی - سرو وضع و لباس جالب مردها و زنها - سینماها و تماشاخانه ها - تفریحگاهها و غیره

قرار میگرفت . امروز هم متاسفانه خاطرات و تعریفهای ارضا و آمریکا روندگان از همین قهیل چیزها است . ولی اینها بیشتر اثرات روزهای اول و مسافرتهای کوتاه مدت کسانیت که برای تماشا و تفریح میروند .

برای بسیاری از محصلین و از جمله اینجانب چیزهای دیگر تازگی و تاثیر عمیق داشت که باید با حوصله و توضیح يك بيك بعرض برسانم . در آنجا ها بود که بی دریغ به مانی و مظاهر وطنپرستی فرانسویها و رموز برتری و ارزش فرنگیها میردیم . ارمغانی را که با آنهمه تاکید و سفارش از شاه تا کاد آ از ما خواسته بودند از آنجاها جستجو میکردیم .

مدرسه شبانه روزی (Lycee)

چهارده نفر از ما بنابه قرعه یا سلیقه^۱ سرپرست کل بگهر نانت (Nante) اعزام شدیم . تصادفا همسفر راهنمای دسته^۲ ما که یکی دو سال زودتر از ما بفرنگ رفته بود و بر اثر این ارشدیت يك محل در اطاق درجه يك قطار برای خود گرفته بودند . جوانی بود که بنام منوچهرخان اقبال بما معرفی کردند . از قطار که پیاده شدیم يك راست به لیسه کلمانسو (Lycee Clemeanceau) رفتیم . مدیر انتظار ما را داشت و پس از آنکه آقای منوچهرخان اقبال ما را تحویل پروریزور دادند خدا حافظی و مراجعت کردند .

لیسه را فهمیدیم یعنی چه - ولی کلمانسو چیست یا کیست ؟ قهرا این اولین کنجکاو و سئوالی بود که پیش میآمد . دانستیم که کلمانسو شاگرد سابق همین مدرسه و نماینده^۳ رادیکال سوسیالیست خیلی تند روی پارلمان فرانسه بوده است که در سالهای آخر جنگ گذشته وزیر جنگ و نخست وزیر شد و اراده و مقاومت شدید او سبب پایداری و بالاخره پیروزی فرانسه گردید . این دومین اثر روحی عمیق و توشه^۴ سفری بود که بر طبق نصایح و اوامر سفارشی در ایران وارد خورجین ارمغان روز مراجعت کردم . اثر یا ارمغان اول مشاهده آن جمع مردم متعین و مودب در کلیسا بود .

چند سال بعد در مجله "ایلوستراسیون" (Illustration) تاریخچه‌ای بقلم کنتل یک (Colonel Becque) رئیس سابق کابینه نظامی کلمانسو خواندم " در آن اولین چهارمان پاریس از طرف توهخانه سنگین و برد بلنسد آلمانها که وحشت فوق العاده ای در مردم ایجاد نموده بود به کلمانسو گزارش میرسید که وزیر کشور دستور داده است فوری سرویسهای وزارتی و ادارات را به طبقه پائین و زیرزمین عمارت که محفوظ تر است منتقل نمایند . پیشخدمتها مشغول این کارند و با یگانها و ائانه را جابجا میکنند . ولی معاون وزارتخانه این عمل را یکنوع ضعف و سبب خرابی روحیه مردم دانسته و نگذاشته میزش را از آنجا که هست تکان دهند . . . کلمانسو بلافاصله سوار ماشین میشود و یک را ست باطاق جناب معاون متمرده میرود . بدون آنکه کلمه ای بزبان بیارد یک نشان لژیون دونور (Legion d honneur) بسینه او میزند . دست میدهد و بر میگردد . . . وقتی بد فتر نخست وزیری میرسد نامه استعفای وزیر کشور و گزارش برگشت ادارات را بطبقات عمارت دستش میدهند .

صفات اخلاقی:

همه ما را چون در تهران دوره متوسطه را تمام کرده بودیم به کلاس ریاضیات مخصوص (Mathematiques speciales) یا تهیه مدارس عالی مهندسی (Ecoles Preparation des Grandes) بردند . البته عده ای بعدا بکلاس دیگر یا شهر دیگر منتقل شدند . در هر حال روزها در کلاس بودیم و در حیاط بازی میکردیم و موقع ناهار به ناهارخوری میرفتیم . سرشب شاگردان انترن یعنی شبانهروزی را در اطاق مطالعه (Etudes) زیر نظر یک سرباز می‌نشانند شب اول سروصدای جیغ مانند خارج (که بعدا فهمیدیم سوت قطارهایست که به گار میرسند یا سوت کشتیهای بزرگ و کوچکی که در لوآر (Loire) رفت و آمد میکردند) و تازگی و غریبی محیط مجالی برای کتاب خواندن نمیداد . به در و پنجره و دیوارها نگاه میکردیم . خیلی تعجب میکردم که در ایران پنجره‌های ما نازک و کج و معوج باد . . . باز است که با اصلا گیر کرده و باز نمیشود و بسا

آنقدر لق و بی بند و بار است که با مختصر بادی از جا کنده میشود و خیلی محکم کاری کرده باشیم یک میله قلاب مانند - مثل نوک لکک بان کوبیده اند . ولی آنجا با آنکه اطاق کلاس و محیط آسایش و عادی است پنجره ها مثل در قلعه کت و کلفت است با لوله های جانانه و هر لنگه در بوسیله یک کشوی قدی قطور بسا دستگیره روشویی گوشت داری سر جایش میخکوب شده است . بالای این پنجره ها نزدیک سقف هم پنجره های مستقل کوچکتری وجود دارد که نیم باز است - (Vasitas) و یک سلسله آهنربایی وید و بیضای مفصل و در عین حال راحت برای باز و بستن آنها وجود دارد جل الخالق اینجا مگر قلم موردن است و پنجره ها مگر سر و کارشان با رستم است؟! سیمکشهای برق را نگاه میکردیم . در ایران دیده بودیم یک جفت سیم بهم پیچیده را با چهار تا میخ بوسط دیوار یا سقف میکند و بین چراغ و کلید را اتصال میدهند . اما آنها سیمکشها از رو است (هنوز سیستم لوله برکن و سیمکشی داخلی اختراع نشده بود) ولی با چه کرشمه و اظفار از کنج ها و کناره های در عبور داده رعایت موازی بودن و موازن بودن با سایر اضلاع و خط الراسهای در و دیوار را کرده و بعد ناودانک چوبی مخصوص بشکل قاب و شیاره و رهوش در برایش ساخته اند و با بستهای نامرئی مخصوص بد دیوار کوبیده و برنگ اطاق در آورده اند

باور کنید که این سفت و سختکاریها و آن قرو اطوارها خیلی بنظر من مسخره و بیخاصیت آمد . فکر میکردم حقیقه این فرنگیها یا بیکارند یا پول زیادی دارند . اما بزودی فهمیدیم فرق آنها با ما اینست که هرکاری را جدی میگیرند و وقت و مطالعه و نقشه بصورت قطعی میسازند - بصورتی میسازند که مطمئن و مداوم باشد . مستشرقی در گناهی نوشته بود که ایرانها *La vie nomade* یعنی زندگی صحراگردی و چادرنشینی دارند . چادرنشینی چون خود راه همیشه موقتی میداند زیاد در بند تفحص و انتخاب محل مناسب و بی ریزی و استحکام خانه و زندگیش نیست . اما دیدم اربابها اصولی و اساسی فکر میکنند و کسار مینمایند .

خلاصه آنکه این سه تا تاثیر - حالا برویم سراغ چهارم .

چند روزی از استقرار ما در شبانه روزی نگذشته بود که تعطیل هنگی یکشنبه رسید . دسته جمعی ده دوازده نفری مثل یکمده زندانی آزاد شده از مدرسه خارج شدیم . اول دفعه بود که بدون سرپرست و راهنما و رئیس و راهنما و رئیس و برنامه و مسیر با پای خودمان توی خیابانهای دنیای تازه راه افتادیم . خیابان و مغازه و اتوبوس دیگر برابمان خیلی تازگی نداشت . اما چشمان بیک نوع کاغذهای بشکل تصویلی بابعاد بزرگتر - از اندازه عکس شناسنامه گرفته تا تابلوی دیواری میافتاد که دست اشخاص بود و آزادانه به رهگذرها میفروختند . پشت شیشه خیلی از مغازه ها و حتی شیشه تاکسیها و کامیونها هم از آن چسبانده بودند . نزدیک شدیم دیدیم بشکل تجرد ندانسه در ارضت چسب است و روپوش عکس زن رنجور بچه بیغلی را کشیده و بخط درشت نوشته است (Timbres antituberculeux) هر کدام هم یکرقم و صلفی در گوشه اش دارد . اینها تهرهائی بود که انجمن مبارزه با سل (که بعدها فهمیدیم غیر دولتی است) چاپ و در تمام فرانسه در یک روز پخش کرده است تا از عایدات فروش آنها آسایشگاه سلولین و آزمایشگاه و غیره راه اندازند مردم فرانسه هم روزی از فقیر و غنی از یک فرانکی تا صد فرانکی میخریدند و باطل میکردند . ما در مملکتمان نه چنین چیزی دیده بودیم نه چنین کاری - نه چنین انجمنهائی و نه چنین استقبالی ! ما هم از آن تهرها خریدیم و مثل سایرین یک روز نگاه داشتیم و دور ریختیم .

اما اثریکه آن مشاهده در ما ایجاد کرد و تهریکه در خاطره ام چسبیده

شده بود دیگر باطل و محو نگردد - تهر یا مهر همکاری و اعتماد ملی .

در آنروز یکشنبه بعضی از رفقای ما بمغازه بزرگ شهر (بنام Decre)

رفته خرید هائی کرده بودند . موقع خروج از مغازه یک جفت دستکش را جا گذاشته و گم کردند . فردا پاکتی و یادداشتی از آن مغازه به لیسه کمانسور رسید که نوشته بود ما حدس زدیم این یک جفت دستکش را جوانان تازه وارد به

شهر که قاعده محصل شما هستند در اینجا گذاشته باشند .

این پنجمین تاثیر بود - امانت و درستی .

تمام این مشاهدات برای ما حقیقه تازگی داشت . مدتی نقل مجله خان
میشد . هر قدر بیشتر آشنا بزبان و زندگی آنها میشدیم و نفوذ میکردیم نظائر
بیشتر و دیگری میدیدیم .

با آنکه در ورود به مدرسه ما خیلی حاج و واج و ناشی و مورد مسخره
بودیم ولی این حالت گجی و بی دست و پائی خیلی طول نکشید . در اولیسن
امتحانات سه ماهه کلاس آقای سید عبدالله خان ریاضی (رئیس فعلی مجلس) در
ریاضیات بهترین نمره را آورد و حقیر سراها تقصیر در فیزیک . تعجب کردیم که
اولا معلم چنین نمره ای بما داده است و ثانیا انتظار داشتیم بچه های فرانسوی
فوری سرهایشانرا بطرف ما برگردانده چه چه نگاهمان کنند و از آن روز بعد با
حمادت و دشمنی با ما رفتار کنند . چون در مدارس خودمان دیده بودیم وقتی
يك بچه سغانی یا شهرستانی دیگر را بکلاس میآوردند تهرانها همی و بیچارگی
نبود که بسرا و نیاوردند . و اگر اتفاقا آن بچه غیر تهرانی جواب درستی بمسئوال
معلم میداد سیل مسخره و آزار و حمادت برایش میریخت . . . اما دیدیم فرنگیها
انگار نه انکار که خودمانی و دوست با ما ماندند . . . دیگر نمیگویم این تاثیر
چند م بود . چون از شعارش بیرون میرود . همینقدر خودتان تصور بفرمائید که این
خصال و پاکی طینت و روحیات چه قدر ما را تحت تاثیر قرار میداد و افکار و خیالاتمان
را نسبت بآنچه راجع به فرنگ و فرنگی شنیده بودیم دگرگون میساخت .

البته نمیخواهم بگویم فرانسویها فرشته بودند و هیچکدام پیرامون زشتی
و بدی نمیگشتند . اما از اینجهت هم با ما خیلی فرق داشتند و فکر میکنم همه
اروپاییها کما بیش مثل آنها هستند . یکشنبه ها شبها میدیدیم بعضی از ایسن
بچه ها را در حالیکه دو نفر زیر بازویشرا گرفته و اصدال در حرکت ندارد به مدرسه
بر میگردانند . اما با کمال تعجب مشاهده میکردیم آن جوانیکه روز تعطیل سر به
اماکن هرزگی زده است در شش روز هفته يك پسر زرنگ معقول کاری در سخوان و

تکالیف مدرسه اش را انجام می‌دهد . ما در ایران عادت کرده بودیم همشاگردی‌ها را دو دسته کاملاً متمایز به بینیم . یک‌مده سر بزیر و خوش اخلاق‌های غالباً متدیسین و درس‌خوان و یک‌مده افراطی‌های در ولگردی و بداخلاق و تنبلی . در آنجا ما با يك ملت اعتدالی و میانه رو که نه فرشته است و نه دیو (Ni l ange ni bete) روبرو شدیم .

توفیق در مسابقه و تحصیلات مهندسی عالی :

شما را بیش از این در سال تحصیلی ۲۹ - ۱۹۲۸ معطل نمی‌کنم. در آخر آنسال بنا به تمایل مرحوم میرزا اسمعیل خان مرات رئیس اداره سرپرستی در مسابقه اول مدرسه مرکزی هنر و صنایع پاریس (Ecole centrale des Arts et Manufactures) شرکت کرده بودیم با رتبه ۲۴۷ روی بیش از ۱۰۰۰ داوطلب قبول شدم . اداره سرپرستی این موفقیت را بگلیه محصلین ایرانی بخشنامه کرد . چون اول محصل ایرانی بودم که در مسابقه يك مدرسه عالی فرانسوی قبول شده بودم .

البته قدم خود ستایی نیست . خواستم بنویسمند و بد ستور دهنده کفرخواست گفته باشم کسیکه وسوسه های شیطانی در سرش باشد در کشوریکه شیطان لانه های فراوان دارد بعوض قبول شدن در مسابقه سانسرتال در مسابقه های قمار ورقص موفق میشد . ضمناً اضافه نمایم که موفقیت در تحصیل را بهیچوجه امتیاز خود نمیدانم . در میان هم‌دوره ها کسانی بودند که بنده خود را شاگرد کوچک آنها هم نمیدانم و باعث امید و افتخار ایرانیها بودند . امثال تقی فاطمی ها - تقی رباحی ها - محمد قریب ها - علی اصغر خمسه‌ها - صفی اصغیها . . .

مدرسه سانسرتال دو مسابقه داشت که میبایستی لا اقل با يك سال فاصله و فرا گرفتن دروس جدید انجام گیرد . سال بعد هم بنده در همان لیسه نانت بودم ولی نظر با اعتمادیکه اداره سرپرستی پیدا کرده بود مجازم ساخت شاگرد غیر شبانه روزی باشم و در هتل منزل کنم . آخر سال در مسابقه دوم سانسرتال و همچنین در مسابقه مدرسه معادن پاریس شرکت کردم . در اولی شاگرد صدم

روی پانصد نفر شدم (روی پانصد نفر قبول شدگان ردیف اول پارسال) یحیی
 ۱۴۳۷ نفر رتبه بالا آمدم . و در دومی در بین خارجیان شاگرد پنجم اما بیسن
 ایرا نیان اول شدم .

اینها را بلحاظ تکمیل پرونده و تایید کيفرخواست که وسوس شیطانسی را
 جزو ترکیب وجودیم دانسته است عرض کردم .

در مدرسه سانترال با ۲۵۰ همکلاسی و در شهر پاریس با آن جمعیت
 و فعالیتهای گوناگون البته افق دید و میدان اخذ و هضم خانهای مورد احتیاج
 وطن خیلی وسیعتر بود . تعطیلات تابستان با بکوه و کنار دریا میفرستم با پایران
 میآمدم و همیشه قسمتی از آنرا در کارخانجات و موسسات فنی استاژ میدادم و با
 کارگران و کارمندان محشر میشدم . یکسال تمام بعد از فراغ از مدرسه سانترال
 را نیز در شهرها و دهات فرانسه در کارخانه های مختلفی از قبیل تلحه سازی -
 لکوموتیوسازی - توپین بخار - و ماشینهای الکتریک سازی و در شرکتهای تولید و
 توزیع برق کار میکردم . البته با زهم متن برنامه تحصیل و کسب تخصص بود . اما از
 روی علاقه و وظیفه بحواشی زندگی نیز زیاد میپرداختم . رفاقت و همکاریها
 مدرسه - حضور در سخنرانیهای فنی و اجتماعی و حتی در اجتماعات و حوزه های
 تبلیغات انتخاباتی و حزبی - نمایشگاههای صنعتی و تجارتي . مثل سالک
 فرانسوی مقید به خواندن روزنامه بودم و در مواقع حساس سیاسی و روزنامه ازد و
 قطب مخالف را با اشتیاق مطالعه میکردم .

باین ترتیب در آن مدت طولانی پنجمال در پاریس و مسافرتهای مکرر
 بخارج خیلی چیزها دیده و دریافت میشد . ولی نمیخواهم وقت دادگاه را بآن
 تناسب اشغال نمایم و از هر دری سخن بگویم . فقط بذكر نمونه های شاخصی چند
 که هر يك بطرقی در ساختمان فکری و در فعالیتهای بعدی ما که بزم کفـسـر
 خواست منتهی بقیام طیه امنیت و برهم زدن رژیم قانونی مملکت شده است - موثر
 می باشد میپردازم .

سربازگنام:

قلب پاریس و نقطه ای که توجه وارد شوندگان باین شهر بدان معطوف است و معرف آن شهر میباشد و همه اسمش را شنیده اید طاق پیروزی (Arc de triomphe) است . خیابانهای درجه ۱ و ۲ پاریس که هر کدام بدلیلی شهرت و اهمیت تاریخی دارند ستاره وار از این نقطه شهر متشعش میشوند .

L avenue de la grande Armee, Wagram , Champs Elysees

مردمیکه از چهارگوشه دنیا پاریس میآیند چه سیاح - چه سیاستمداری چه مستعمراتی - چه لشگری بزهارت آنجا میروند . لغتی ساکت میایستند و شاخ گلی در زیر آن طاق میگذازند . اگر خیلی مورد احترام باشند می بشویند می دهند و آنرا فروزان میکنند . آنجا نه تهر پادشاه کبیر و رئیس جمهور فقید است - نه تهر سردار فاتحی است (با آنکه فرانسه سرداران دلاور و فاتح زیاد داشته است) و نه حتی کاشف و مخترع و خدمتگزار شهیر .

آنجا یک فرد فرانسوی بی نام و نشان - یک سرباز گنام بی درجه و مقام را بخاک سپرده اند . یک سرباز و یک فردیکه مانند هزاران هزار سرباز و فرد دیگر در راه استقلال و آزادی فرانسه جان داده است . مردم پاریس و فرانسه و مردم دنیا در برابر جسد بخاک رفته یک فرد خد میشوند و تعظیم و تجلیل میکنند .

ملت فرانسه و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی مقام و احترام قائل است . پایه های طاق پیروزی خود را روی پیکر فرد فرانسوی که صاحب حقوقی است و بنابراین فداکاری میکند بنا نهاده اند . آنها و سایر ملل راقیه نیرومند و تمدن جهان عظمت و ارزش خود را مدیون و مربوط به نقوش افراد نمیدانند بنا بر این برای فرد حقوق و آزادی قائل شده اند . خفه اش نمیکند - توستش نمیزنند - تحقیر و توهینش نمیکند او را وادار به تعظیم و تعظیم نمینمایند ! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

یکی از درسهائیکه بنده از پنجسال اقامت و آمد و رفت در پاریس و هفت

سال زندگی در فرانسه و مسافرت بکشورهای ارها فرا گرفتم و در چنته ارمغانهای برای وطن گذاشتم در مطالعه (Arc de triomphe) و سرباز گنم بود .
فداکاران - خدمتگزاران بجای سخنوران :

پاریس غیر از طاق پیروزی و سرباز گنم آثار تاریخی و هنری دیگری هم داشت . وسط هر میدان و در هر خیابان مجسمه ای دیده میشد (همینطور در پایتختهای ممالک دیگر ارها) بسیار متنوع . نه تنها مثل شهرهای ما که دو خیابان عمود برهم یکی بنام پهلوی و دیگری بنام شاهپور انداخته و در وسط که فلکه ای احداث شده مجسمه معینی بر پا کرد فاند . مجسمه های آنها بیش از هر چیز یادبود و مظهر کشته شدگان یا شهدای جنگ اند (Monument aux morts) یا مخترعان و دانشمندان - فاتحان - رهبران سیاسی و خدمتگزاران ملی (از قبیل پلستور Pasteures پلتیه (Pelletier) کاشف کینین - گول اتا Gambetta ژان اوره jean Jaures و امثال اینها) .

در آنجا احترام و ارزش برای همه است . فرانسه مال همه است . همه برای آن خدمت میکنند . اگر همه چیز بنام یکفر - برای یکفر و فرمان و اختیار یک نفر بود فرانسه فرانسه نمیشد .

دنیا دارنده و بستان است . جامعه ارهائی و حکومتهای ارهائی به فرد ارزش و حق و آزادی میدهند و در مقابل خدمت و فداکاری در پافت میکنند . مملکت بود همه کن آباد و آزاد میشود .

انجمنها :

فرد ارهائی از چه طریق خدمت و فداکاری میکرد ؟

اینجا بازیکی از موارد اختلاف و از تعلیماتی بود که گرفتیم .

البته در ایران هم افراد خیر با حسن نیت و خدمتکار وجود داشتند و دیده بودیم . اما در آنجا هارج از برخورد های و برنامه های خصوصی و خانوادگی مردم برای مشاهده و مطالعه خدمات کمتر با فرد روبرو میشوم . آنچه میدیدیم و فرانسویها از اینجهت خیلی تاسف میخوردند که از ممالک و ملل بزرگ عقب هستند .

اجتماع و انجمن بود .

قبلا نامی از انجمن مبارزه با سل بردم . اگر در آنروزهای اول ورود به نانت تصور میکردم آن انجمن با وجود نام ملی غیر دولتی مثل انجمنهای تقلیدی و دستوری ما ساخته و پرداخته و حمایت شده از طرف دولت است ، دسترسی نگذشت که با اشتباه خود پی ببریم . ما قبلا در ایران انجمنها و اجتماعاتی از قبیل شیروخورشید سرخ با شعار تعاونوعلی البروالتقوی دیده بودیم و بعدا با جمعیتهای دیگر مثل باشگاه هواپیمائی ملی و انجمن آثار ملی انجمن تربیت بدنی و جمعیت طرفداران حقوق بین الملل - گروه آسیا و آفریقا و غیره آشنا شدیم . بیشتر آشنائی ما از اینجهت بود که مثلا موقع گرفتن حقوق آخر هر ماه و حتی با کمال وقاحت موقع مراجعه به بانک ملی و دریافت مبلغ چکی که به باجه داده شده است میدیدیم بجای قسمتی از پول قبضی ضمیمه اسکا سپا کرده اند و اگر کسی میخواست شکایتی و اعتراضی بکند میدید روسا و عاظمین این جمعیت های خیریه و خصوصی تماما صاحب مناصب و مشاغل دولتی و مامورین از طرف دولت هستند .

باز برای آنکه جبران نواقص پیرونده شده قلمی برسیئات اعمالم به کیفر خواست مسزید شود این قضیه کوچک را بگویم که " قبل از اعزام بارها در کلاس چهارم دارالمعلمین مرکزی بودم . جناب آقای صدیق اعلم معلم انگلیسی ما مامور توزیع و فروش بلیطهای اعانه ای شده بودند که نمیدانم برای کمک بزلزله زدگان روسیه یا ساختن فلان مجسمه و در هر حال اصولا برای یک کارخیری بود . اما نه مثل فروشندگان تهرهای انجمن مبارزه با سل در شهر نانت که جمعه ای بگردن آویزان کرده در پیاده روها قدم میزدند تا هرکس بخواهد برود و تهری بخرد . خیر با لحن ناصحانه ولی کاملا آمرانه استادانه و بیامتعهد گیری فی المجلس و موظف ساختن مصر کلاس جمع و پرداخت وجوهات یک سته از آن بلیطها را دادند . بنده چه در این مورد و چه در مورد دیگری در فرانسه که جناب سفیر کبیر بخشنامه ای بکلیه محصلین صادر فرمودند " به رگ غیرتم برخورد و سرسختی کردم . جناب سفیر کبیر در آن بخشنامه گفته

بود " چون به علائقندی و میل بهمکاری آقایان در کومک به زلزله زدگان یقین داشتیم دستور دادم اداره سرپرستی از حقوق هریک از آقایان فلان قدر فرانسک کسر بگذارد. بنده در مورد اول امتناع کردم و گفتم پدرم چنین پول را تمکن ندارد بدهد و اگر بگویم خواهد پرداخت ولی چون تحمیلی و الزامی عنوان شده است نخواهم گفت. در مورد دوم چون خودشان برداشت کرده بودند بصرف اعتراض اکتفا کردم."

اما در فرانسه این انجمنها و اجتماعات زیرکی ودولتی نبود. گاملا آزاد. اختیاری. مشتاقانه و فراوان بود. در ایران تا آنجا که بخاطر دارم فقط يك اتحادیهها اجتماع غیردولتی و واقعا ملی دیده بودم که اتفاقا مرحوم پدرم - معاونت وزمانی ریاست آنها داشت. اتحادیه تجار. ولی این اتحادیه در دوره پهلوی گویا تعطیل شد.

از همه نوع: انجمنهای فارغ التحصیلان یا دوستاران فلان مدرسه - سازمانهای دانشجویان (صنفی ورزشی علمی - سیاسی و دینی) . مثلا در همان مدرسه سانترال $\frac{78}{100}$ از شاگردان عضویت شده و شهریه بده انجمن کاتولیک بودند و بنده هم گاهگاه در اجتماعات مختلفشان حاضر میشدم. مهندسين فرانسه علاوه بر اتحادیه ها و گروههای تخصصی و محلی به شمار که جنبه های مختلف صنفی - فنی - تعاونی - اقتصادی و اداری داشت، انجمن عمومی و متحرکی نیز بنام Societe des Ingenieurs Civil de France داشتند که بنده از بسیاری از سخنرانیهای ماهانه و مقالات آنها استفاده می کردم. این چنین انجمنها و اتحادیه ها و سندیکاهاى دیگر از جنگجویان سابق از حامیان اطفال - حامیان حیوانات - مبارزین با الکل - مطالعات ایرانی - طرفداران صلح - کارگران - کارفرمایان - مصرف کنندگان - صادر کنندگان - تولید کنندگان فولاد " آلومینیوم " شیر چرم و دهها هزار جمعیت های دیگر بدون در نظر گرفتن احزاب سیاسی و شرکتهای مالی .

منظور آنکه جامعه فری از يك قرن و نیم گذشته درجهت تجمع افراد و

و جانشین ساختن جمع بجای فرد سیر کرده با سرعت تمام در پیشرفت و توسعه بوده است والا اینهمه عملیات عجیب - کارخانه های عظیم - موسسات وسیع تولیدی و اقتصادی و خدمات اجتماعی جز آنکه در سایه تجمع و تمرکز سرمایه های فکری و مالی و دستی افراد کثیر تحت نظام واحد نیرومندی فراهم شده باشد چگونه میتوانست بوجود بیاید و چنان قدرتهای اقتصادی و نظامی و سیاسی را تأمین نماید! آنوقت برای آنکه ما زیر دست و پای آنها له نشویم و اسیر و اجیر آنها نشاهیم چگونه میتوانیم با نیروهای ضعیف فردی و با دستهای خالی پراکنده ناتوان در برابرشان قدامت کنیم . چه رسد که جلو هم بیفتیم .

بنابراین و با بداهت قاطع حتی میبایستی یکی از ارمغانهای اصلی ما برای مملکت ایجاد اجتماعات و انجمنها باشد . و تبدیل افکار فردی به اجتماعی آنها نه اتحاد و اجتماعات یک درجه ای مستقل و جدای از یکدیگر . بلکه یک اجتماع و اتحاد درجه عالیتر که تمام افراد و واحدهای اجتماعی را در کادر منظم مطمئن متحرکی با هم مرتبط و همقدم و همکار نماید . یعنی در بالای تمام افراد و اجتماعات و حاکم بر ملت و مملکت ، دستگاهی که همه در آن سهم و مسئول و موظفند وجود داشته باشد - یعنی دموکراسی .

ماشین و دموکراسی:

البته تحصیلات و اشتغال بنده در زمینه صنایع و کارهای مهندسی بود . با ماشین و مکانیک بیشتر سر و کار داشتم تا با تحصیلات و مطالعات جامع شناسی و حقوق اداری و سیاسی . ولی تا این اندازه هوش و حواس و تجربه و مطالعه در همان حواشی دور و بر متن برنامه پیدا کرده بودم که بفهمم میان ماشین و دموکراسی وجوه شباهت و سنخیت فوق العاده وجود دارد .

آقایان دادرسان محترم که افسرهای ستاد دانشگاه جنگ خواننده و دنیا دیده هستید . بخواهی میدانید که امروزه وقتی از پتانسیل جنگی یک کشور حرف میزنند توجه تنها روی تعداد تانکها و هواپیماها و زیر دریاییها یا نفرات زیر سلاح نیست . تفکیک نیروی نظامی یک کشور از نیروهای علمی و صنعتی -

ظرفیت اقتصادی - تشکیلات اجتماعی و امکانات سیاسی آن کشور دیگر قابل قبول نیست . همه اینها مجتمعا و مرتباً در پیروزی یا شکست وارد میشوند .

جامعه تمدن همه چیزش بهم مربوط و متناسب است .

میان ماشین و دموکراسی یعنی روح ماشین و صنعت از یکطرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر تشابه و توافق فوق العاده وجود دارد . ماشین وزندگی صنعتی دموکراسی را بوجود آورده است . دموکراسی هم ماشین را بوجود میآورد . بدون دموکراسی توسعه و تولید صنعتی بمقیاس امروزی میسر نیست .

همانطور که ماشین یک مجموعه ای از عناصر مختلف از قبیل پیچ و دنده و دسته و پله و رشته و چرخ و پایه و پیستون و اهرم و غیره است که بر طبق نقشه دقیق و نظام صحیح و برای انجام منظور و عمل معینی در حرکت و فعالیت بود . با یکدیگر همکاری مینمایند و هیچیک را نمیتوان از جای خود برداشت و بیگار کرد یک جامعه دموکراتیک مرفقی نیز ماشین نیرومند بزرگی است متشکل از عناصر بسیار اراد بشمار که هر یک ممکن است وضع و وظیفه و روحیه خاص داشته باشند ولی سابه یک نقشه واحد و برنامه و منظور خاص تنظیم شده ای همگی در فعالیت و انجام وظیفه بوده و همکاری و تشریک مسا می مینمایند . در هر دو جا نظم و حساب و دقت و مدیریت و نقشه و ارتباط و انضباط و هماهنگی وجود دارد . فقط یک تفاوت هست - یک تفاوت اساسی . ماشین از عناصر بیروح بمعقل صبی اختیار تشکیل شده است و فرمان و میل و بسود یک آمر خارجی عمل میکند . ولی در جامعه دموکراتیک عناصر تشکیل دهنده صاحب فهم و اختیارند . فرمانده و ذینفع نیز خودشان را میدانند .

قطعات یک ماشین اجسام جامدی هستند که دارای مشخصات و مقاومت ثابت و معین بوده - مهندس سازنده با گرداننده با اطلاع از آن مشخصات هر قطعه را سر جاسای خود میکند و مطمئن را که برای آن قطعه امکان دارد به عهده اش میکند . اما عناصر یا مصالح تشکیل دهنده و اجتماع انسانی بر حسب آنکه مجبور یا بیخبر از برنامه باشند یا اطلاع و ملاحظه داشته باشند . امکاناتشان

از ۵۰ - (منهای بینهایت) تا ∞ + (بعلاوه بینهایت) تغییر میکند .
 قطعات ماشین را میشود سر جایش و برای کار منظور مهله و محدود کرد -
 اما هیچگاه يك دنده نمیتواند خود را جمع کرده از گردش و از زیر کار در برود -
 یا کلاه سر مجاور بگذارد و اخلا لگری نماید و وارونه بچرخد . اما ماشین اجتماع
 اینطور نیست . مهندس و راننده ماشین اجتماع باید هم حساب و طرح نقشه*
 جمع را بکند هم حساب و رعایت فرد فرد را . . .

معذرت میخواهم که مطالب فوق ممکن است ناهموار و نامناسب با مرحله
 ای که الان در تحت آن هستیم و حتی ناقص بوده باشد . مقصود بنده فعلا اشاره
 و مقدمه ای بود که بعدا باید بسراغ و به تکمیلش بیایم ضمنا باید عرض کنم که این
 تشبیه و قیاس ماشین و دموکراسی را نه من و نه هیچکس از داوطلبان مهندسی
 در آن سالها نمیکردیم . بلکه بعد ها با استفاده از خاطره* مشاهدات و مصاره
 مطالعات آن زمان و بعد از آنزمان پیش آمده است . نه تنها در میان محصلین
 پزشکی و فنی و تربیتی بلکه تا آنجا که برخوردیم ام در میان محصلین حقوق و علوم
 سیاسی هم این قبیل مسائل بعنوان مسائل اساسی مورد احتیاج فوری و وطنمان
 مطرح نمیشد .

برای شخص بنده افکار و آرزوهایمان در زمینه* فعالیتهای فوق تخصصی
 شغلی از حدود اجتماعات بصورت انجمن های فنی و هنرفی و خدمات عمومی تجاوز
 نمیکرد .

در هر حال بطور خلاصه آنچه ما را تحت تاثیر عمیق میگذاشت همبستگی
 و همکاری ملت در جهت وظائف و هدفهای عمومی مشترک بود .

بد نهال کیمای اجتماع :

هر چیزی بخوامتن و گفتن آسان است اما بدست آوردن و نگاهداشتن
 و مخصوصا واداشتن دیگران بتحصیل و تامین آن مساله و مشکل دیگری است .
 ما میبایستی بی به پایه ها و قاعده های اجتماع ببریم والا زیبائی و
 ضرورت قدرت اتحاد و اجتماع امری است بدیهی . همه کس کما بیش میفهمد و

میخواهد . این برای ما وظیفه و مساله ای بود که باید به حل آن بپردازیم و کیمیا
با کلید توفیق در اجتماع را پیدا کنیم .

روز اولی که در آملی تاتر کلاس اول مدرسه سانترال ، مدیر مدرسه
(Mr. Leon Guillet) دانشمند متالورژیست و عضو آکادمی علوم برای خپسر
مقدم گوئی و ابلاغ وظائف کلی پشت تربیون آمد خطابش به شاگردان تازه وارد -
(Mes. cheres comrade) رفقای عزیزم بود . ما دانشجویان جوان برای آن مرد
مقتدر مسن رفقای عزیز بودیم . او هم در تمام مدت سه سال برای دانشجویان
مدیر محبوس بود که هر وقت از حیاط میگشت برایش هله هله خنده رامینداختند
و چه بسا دستش مینداختند .

نظر چنین محبت و رفاقت در میان رئیس و مرئوس و سابق و لاحق هموقت
و بطور عجیب برقرار بود (کارآموزیها در موسسات و کارخانجات (S.F.M.V.)
رفتارها رفیقانه و تقریبا خانوادگی بود .

تا اینجا يك جهت و يك جواب مساله بود - محبت و صمیمیت . اما همه
جوابها و جوانب کار نبود .

لوازم تشکیل - دوام - عمل يك اجتماع بهر صورت که بخواهید (شرکت -
باشگاه - انجمن - حزب - اتحادیه) فکر میکنم سه چیز باشد که يك چیزش را گفتم .
(- وجود يك هدف یا مقصد و مطلوب مشترك که علت اجتماع و تمسول
زحمات آن میشود .

۲- علاقمندی و صمیمیت و دوستی که افراد و عناصر را بهم می پیوندند
و محیط را گرم و محبوب و محفوظ نگاه میدارد .

۳- اعتماد و انضباط که از یکطرف سبب اطمینان اشخاص و عدم فرار آنها
از یکدیگر میشود و از طرف دیگر دستگاه میتواند کار کند .

این شرط سوم هم جنبه اداری و نظامی و مقرراتی دارد و هم مخصوصا
جنبه اخلاقی و تقوی . بدیهی است آنها که نادرستی و کلاهگذاری و فریبکاری
و دروغگوئی وجود داشته باشد و مردم بیگدیگر و بوظیفه شناسی و صداقت

همدیگر اعتماد نداشته باشند نه بالهایشانرا پیش هم باز میکنند نه همقدم و همکار میشوند .

من میدیدم در محیط ارها درستی و امانت (بوجه عجیبی از نظر ماهوجه کاملاً طبیعی و بدیهی از نظر خودشان حکومت دارد) مقایسه خریدن گوشت از قصاب در ایران که با هزار حقه و فریب است و وضع حویل خواربار منازل در آنجا با گذاردن شیر بدر منازل) اینها ظاهراً چیزهای جزئی و کوچکی است ولی حکایت از حقیقت و واقعیت و اختلافات بزرگی^۱ مینماید . در هر حال مرا تکان میداد و رازی را جواب میگفت :

اگر ارهائیها توانسته اند بالا اجتماع کار کنندو قدرت عمل خود را در زمینه های مختلف اقتصادی - علمی - صنعتی - اداری - سیاسی و غیره فوق العاده نمایند برای اینست که امین و درستکارند و بهم اعتماد دارند . ولی ما تا وقتی که بیگدیگر تارو میزنیم و اعتماد نداریم نخواهیم توانست در هم جمع شویم . این خصلت و وظیفه شناسی و رعایت حقوق در تمام طبقات حتی تحصیل کرده ها بسیار عجیب بود و حکایات و برخوردهای زیاد دارم (از جمله دکتور جوان شهر تارب) .

فکر میکنم بقدر کافی نمونه هایی از دومین اسباب و لوازم تشکیل و دوام و عمل اجتماعات دارم و بیش از این تصدیق لازم نباشد . اما عامل با اسباب اول و اصلی که گاهی از فرط بدیهی بودن فراموش میشود وجود هدف مشترك و عالی با کمال مطلوب و اهدآل است .

طبیعی است که کمال مطلوب برای تحولات عظیم و محرك درونی برای فعالیت ها و فداکاریهای لازمه نمیتواند از جنس مادیات و آسایش جوئی و راحت طلبی و نفع پرستی باشد . چون نقض غرض میشود و آن دو شرط قلبی را ضعف مینماید . برای بنده و عده ای از هموطنان بنا بسابقه^۲ ملی و خانوادگی و عقیده^۳ استدلالی - آن کمال مطلوب و هدف و محرك اصلی چیزی جز خدا و دین نمی تواند باشد . (جواب کفرخواست) خصوصاً که ریشه دشمنیها و نادرستیها

و غرابیهای طت خودمان را در نافرمانی از احکام و اصول اسلام دیدیم و آنچه در مطالعات و مشاهدات خود در اروپا بمکاتب فلسفی و اجتماعی و معالیم اخلاقی و مزایای انسانی برخوردیم بودیم که کمالتر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در آیات قرآن هست. زندگی در اروپا آن همه معدود ما را بدرک و تصبول " الا سلام بملو ولا بملی طیه" خیلی نزدیکتر کرده بود.

نظر باینکه بحمد الله ریاست محترم دادگاه و دادستان و دادستان نه تنها منکر این حقیقت نیستند بلکه بآن اعتراف و افتخار دارند و مقامات رسمی مملکت نیز مرتباً گوشزد مینمایند که دیانت اسلام مترقی ترین ادیان دنیا است. در این زمینه و برای اثبات فوقانیست و جامعیت اسلام بحثی نینمایم و آنرا مفروق عنه میگیریم.

در هر حال برای عده ای از دوستان همسفر اروپا و اینجانب چنین مطلبی جنبه عقیدتی و تجربتی و عملی داشت. پس بطور خلاصه و بنابه تمایل و تاکید پدر و مادر و معلم و هموطن و شاه مملکت بارها رفتیم که دیانت و طهیت خود را از دست ندهیم و تخصص و تمدن از آنجا سوفاست برگردانیم. انتظارات و تاکیدات مردم برای بوجود آمدن دانش و تمدن در موقع عزیمت آنقدر بود و آنقدر کیمسه ها و خورجینهای خالی همراهان کرده بودند که حمل خالی آنها بدوش جوان و ناتوان ناسنگینی میکرد تا چه رسد به پروده آنها.

سوفاهای سفر:

آن کیمسه ها و خورجینهای خالی را در طی هفت سال تحصیل بتدریج از افکار و ارمغانهای چهارگانه ذیل برگرفته بودم:

۱- مختصری معلومات مهندسی و تمرینات تخصصی تا حدود یکسال استمداد اخذ و هضم آنها را داشتم و موضوع آنها خارج از بحث دقای حاضر است.

۲- اعتقاد و علاقه فزین یافته به اسلام - ولی نه اسلام خرافی و انحرافی تفسیراتی فردی، بلکه اسلام اصلی اجتماعی زنده زنده کننده.

۳- احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا يك شخص و يك مقام نبوده تمام افراد در آن سهیم اند و تمام افراد از این جهت سهیمند و قبول زحمات و خدمات را نمایندند که می بینند دارای ارزش و احترام و آزادی هستند .

۴- کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی و ضامن بقا و پیروزی ملت‌ها در شکل و نظام اجتماعی است - نه انفرادی و شخصی . اجتماع و اتحاد تا همین نمیشود مگر آنکه کمال مطلوبهای معنوی محرك مشترك افراد بوده و دوستی آنها را بهم نزدیک کند و دوستی به آنها ارتباط و اعتماد ببخشد تا آنکه مجموعه متحرك و مستحکم و زاینده گردد .

اینها اصول و تعلیمات دروسی بود که بعنوان ارمغان هفت سال مسافرت جمع آوری نموده بودم . ولی نباید تصور شود که فکر تقلید و تبعیت از فرنگیها را داشته ام . بلکه از افکار سطحی و اقدامات تظاهری و تقلید گری وحشت داشتم و اولین سخنرانی در زندگم در محل سفارت بنا به دعوت اداره سرپرستی روی تقلید و طرد تقلید بود .

نسل متعلق بهما نسبت به نسل آقای تقی زاده و کاروانهای اولیه بااروپا رفته خود باخته و وحشت زده تمدن اروپایی شده بودند چند سال اختلاف داشت . بنده و بسیاری از هم‌دوره های بنده بهیچوجه طرندار آن گفته آقای تقی زاده که سابقا در ایران در مجله کاوه برلین خوانده بودم نبودیم . ایشان در آن ایام چنین اظهار عقیده کرده بودند که ما باید از ناخنهاى ما تا مغز سرفرنگی شویم (البته بعد ها آقای تقی زاده از این طرز فکر برگشتند و بنا به اصطلاح خودشان توبه کردند . یعنی در يك سخنرانی چهار پنج سال قبل در باشگاه مهرگان فرمودند اکنون به اشتباه قدیم پی برده ام .)

معدودی از ما این اندازه جلو آمده و شخصیت پیدا کرده بودیم که طرف دار تقلید و تبعیت از اروپاییها نبودیم . فقط توجه و تبعیت از اصول میکردیم . اصول هم همانطور که از اسطخ پیدا است اصول است و هویت و کلیت

داشته مخصوص به زمان و مکان نیست و هرکس باید تسلیم اصول خود .
 حالهای آخر آنها برایم سالهای بسیار ملالت آور بود . آنچه آهاری و یونانی
 میدادم به معنی تحمین و تمتع معذبم میساخت . چون ملکتکم را از آنها محروم و خود
 را در ایجاد و اداره آنها بی نصیب و برکنار میدادم . احساس بیگاری و مفتخوری
 میکردم و بی حوصله شده بودم . با آنکه مرحوم مرآت رئیس اداره سرپرستی سا
 اعتمادیکه ابراز میداشت و هر مسافرت و هزینه ای را که تقاضا میکردم بدون سند و
 گواهی میپرداخت و توصیه میفرمود یکی دو سال هم در آلمان و انگلستان و جاهای
 دیگر بتکمیل و تمرین بهر ازم دیگر طاقت نیاورده بایران مراجعت نمودم . مراجعت
 بایران برای فعالیت و خدمت .

بازگشت بوطن :

در طول هفت سال تحصیل دوهار در تعطیلات تابستان بایران مراجعت
 کرده بودم . جهت تجدید دیدار پدر و مادر و وطن عزیز - و همچنین جهت
 مطالعه در اقدامات و احتیاجات فنی و صنعتی کشور بمنظور تدارکات تحصیلی و
 عمل قبل از مراجعت (از جمله در راه آهن شمال و در پاره ای از کارخانجات
 موجود در کشور) .

در آن سنوات دو مقاله نوشتم . یکی در روزنامه اطلاعات تحت عنوان
 " فکر مهندس " (؟) و دیگر در مجله فرانسوی .

در جواب يك مقاله انتقادی از اسلام .

محصن امزاسی که بعد از سالها تحصیل و تدارک با روحی سرشار از عشق
 و تحرك بایران برگشتیم مواجه با اوضاع عجیبی میشدیم . مثلا با همین آقای دکتر
 سبحانی و دکتر محمد قریب پزشکی طالبقدر و مهندس خلیلی و مرحوم دکتر سیاسی
 رئیس جدی دانشکده دندانپزشکی با يك اتومبیل سواری بایران آمدیم . رفتار
 مامورین گمرک و قرنطینه آدم را از برگشت بوطن پشیمان میکرد . از شهرهاود هکده
 های در طول راه که رد میشدیم در ورود و خروج مواجه با پاسانهای هم دروازه
 و سئوالات عجیب و غریب میشده خود را مانند يك جاسوس در این مملکت میدیدیم .

علاوه بر نام خود مان و پدرمان و شغل پدر و شماره شناسنامه و غیره آدرس محلیرا که در آن منزل خواهیم کرد می پرسیدند ؟ . یادم هست در طول راه دم قهوه - خانه ای (شاید قصر شیرین) یک مسافر بین راه پیدا شد . از شوfer خواست او را تا کرمانشاه برساند . بر سر مبلغ کرایه حرفشان شد - او پنج تومان میخواست بد هد و شوfer ده تومان میگفت - بالاخره شوfer گفت من کاری ندارم و پول نمیخواهم فقط خرج آژانهای ضمن راه را بعهده بگیرم .

حسن میفرمائید که این مشاهدات و مسووعات چه تاثیری سو در جوان تازه برگشته از اروپا میکرد . ما در وطن در لباس مامورین دولت با چه وضعی از فرزندان خود پذیرائی میکرد .

یکی از دوستان (آقای مهندس حسینی) وقتی وارد سرحد میشد همیشه شناسنامه اش را ارائه مید هد مامورین ژاندارمری بلافاصله او را توقیف و بعنوان سرپاز مشمول فراری در کامیون میاندازند . هرچه میگوید " باها مسن دانشجوی اعزامی دولتی هستم - اگر فراری بودم کهبهای خود بمطکت بر نمیگشتم " نتیجه نمی بخشد . مانند اسیر او را میآورند تحویل پادگان کرمانشاه مید هند تعدادی در میان همسفران با حاضرین در گمرک خانقین آشنائی همین جریان راه رئیس فرهنگ کرمانشاه آقای میرزا محمد خان پورسینا معلم سابق ایشان میرساند . وساطت و ضمانت رئیس فرهنگ کرمانشاه سبب آزادی حسینی میشود .

این وضعی بود که محصلین اعزامی هنگام مراجعت برای خدمت بوطن با آن مواجه میشدند . حکایات فوق البته کهنه است و حالا پاسبان جواز بین جلسوی دروازه ها وجود ندارد - اما باز هم بطوریکه میدانید و غالباً موضوع بحث نخست وزیران یا وزرای فرهنگ و سفولان دلسوز و حتی شخص اطیحضرت میشود عدم مراجعه محصلین آمریکا یا اروپا رفته برای کشور ما مسئله ایست . طت آنرا باید در همین قهیل چیزها جستجو نمود .

بعد از یکی دو روز بتهران رسیدیم - در تهران و بسیاری از شهرها حکومت نظامی بر قرار بود - برای هر مسافرتی میبایست جواز گرفت و سختگیرهای

فراوانی از طرف کلانترها بعمل می‌آمد . لازم بود انسان خاصی را معرفی کنند و مثل یک مجرم متهم با جوشیهائی را جواب بدهد . در سال ماقبل آخر در اروپا که از پاریس بلندن رفته بودم بیاد جریانهائی جوازگیری ملکتهای افتاده برای مرحوم پدرم نوشتم امروز من از ملکتی به ملکت دیگر سفر کردم اما خیلی راحت تر از آن دفعه ایکه در خدمتتان از تهران بد ماوند رفتیم - زیرا با یک مراجعه ساده دو سه دقیقه ای به کنسولگری انگلیس و بدون معرفی و ضمانت ویزا گرفتم .

ما از خود مردم بدی نمیدیدیم - ماورین دولت بودند که شخص رامنزجر مساختند . البته در شهرها و در قیافه شخصها برخورد به پاره ای اصلاحات و اقدامات که از چند سال قبل شروع شده بود میکردیم - اما میدیدیم که اصلاحات و اقدامات کمتر از حدود سفید کاری دیوارها و مغازه ها و تغییر لباس مرد ها و رپوش زنها تجاوز میکند - آنچه هست ظواهر خیلی سطحی امور و تقلید های بسیار کودکانه فرنگ است . ندرتا توجه و تمایل بمحقق و اساس است . شمر گلیله و دهنه بخاطر می‌آمد :

کم کن برزندلیب و طاووس درنگ کاینجا همه بانگ است و اینجا هم رنگ
باملاحظه آن رفتار و روحیات و اصلاحات چنین حس میکردم که انگار رفتارهای
بنده و کالای در چنته خریداری ندارد - با آنکه میبایست ماهها و سالها چنته
بدوش در شهر بگردم و فریاد و تبلیغ کنم تا مشتری پیدا نماید .
خدمت نظام وظیفه :

چند روزی از مراجعت بایران نگذشته بود که داوطلبانه وارد خدمت
نظام وظیفه شدم . از یکساله نظام وظیفه که پنج ماه آن در دانشکده افسری
و هفت ماه در سرباز خانه میگذشت صحبت زیادیکه مناصب این مقام باشد ندارم .
طول بودم که بعد از ۲۰ سال درس و زحمت یک وظائف خیلی کوچیک بیخاصیت ولی
تحت انضباط سخت از ما میخواهند .

در همین شهرت آباد در گردان مستقل مهندسی لشکرها فرمانده دسته
گروهان ۴ مخابرات بودم . ولی اغلب روزها ماوریتی که بها و بسرازان مادر میدید

این بود که معاون فرمانده گردان میآمد قطعه ریگی را نشان میداد و میگفت آنچه سنگ و ریگ بزرگتر از این است باید از محوطه جمع آوری شود . برای چنین عطسی البته نه تنها تحصیلات مهندسی اروپا بلکه متوسطه و ابتدائی ایران هم لازم نبود . اما کوچکترین تخلف سبب تنبیه انضباط شدید میشد .

یکی دو ماه که گذشت ماموریت مخصوص و مناسبی درخور معلوماتان بما دادند . چهار نفر از ما را انتخاب کرد بعد از ظهرها با اداره مهندسی ارتش رفته نظامنامه از فرانسه ترجمه کنیم . در آن دوره ها بعد از ظهرهای دوشنبه کلیه افسران دعوت داشتند که باشگاه افسران بیرون سخنرانیهای تاکتیک و غیره گوش دهند . تیمسار شاهزاده سرتیپ کیکاووسی رئیس اداره مهندسی ما را از این عمل معاف کرده دستور داده بودند بنشینیم آئین نامه بنویسیم البته اطمینان هم دادند که به دفتر گردان خواهند گفت که ایشان چنین ماموریتی بما داده اند . اتفاقا در آن بعد از ظهر در باشگاه افسران حاضر غائب بعمل آمده بود . پس فردا صبح که بر طبق معمول به گردان میآمدیم به بنده ابلاغ کردند که نظر بعدم حضور در باشگاه افسران بیک شبانه روز توقیف دربان تنبیه شده ام . طرف فروب که در خلوتی لشکرو در حال تنهایی در محوطه مقابل سلولها قدم میزدم آقای سرگرد پایبند فرمانده گردان - برادر مرحوم دربار پایبند رسید . بطور خود مانع پرسید " جوان اینجا چه کار میکنی ؟ " دست بالا گذاشته جریانسرا گزارش دادم . بعد گله کردم که من از یک شب توقیف شکایت ندارم ولی از این بابت ضایعتم که در این سرپاخانه معاطه حمال با آدم میشود و برای شخص و شخصیت کوچکترین اعتبار و ارزش قائل نیستند . جناب سرگرد نگاه مخلوط از محبت و مسخره بمن کرده دست بصرم گذاشت و گفت " آقا پسر : من هم که سرگردم در اینجا فرقی با حمال ندارم ؟

گویا در همان دوران خدمت افسری بود که یک شب ماه رمضان مادرم ازمن خواست تا منزل خواهرم در خدمت باشم . مادرم عاقله زن محترم مقدسی بود که بعد از رفع حجاب خانه نقین شده بود . چون خواهرم در نتیجه یک کمالست

طولانی بدیدنش نیاوده بود و نمیتوانست تاب بیخبری و دوری او را تحمل نماید در آن ساعت دیر وقت شب ماه رمضان یک روزه انداخته با ترس و احتیاط از کنار بازارچه براه افتادیم . ناگهان پاسانی جلوی ماسه زد . پاسان مثل اینکه بیله سرباز مسلح خطرناک دشمن بر خورده چنان حمله آورد و دست بدیدن روسری (و شاید دشنام دادن) زد که مادرم بیحال شد . . .

پیش خود میگفتم تف باینساط . یک خانم محترمی که عمری بهاکی و خدمت گذرانده و چهل پسر و دختر و نوه و نتیجه باین مملکت داده است اینطور مسود تجاوز و توهین قرار میگیرد . آنهم بنام آنکه میخواهند زنها را از اسارت و ذلت بیرون بیاورند - کوچکترین ارزش و اختیار برای زن قائل نیستند ولی ادعای احترام و ارزش شناختن برای زن را میکنند . . .

این قبیل قضایا شاید برای مردم مملکت خیلی غیرمادی جلوه نمینمود ولی برای ما که در اروپا (اروپای سر مشق و کمال مطلوب و وطنپرستان و اصلاح کنندگان خودمان) چنان مقام و حقوقی برای فرد انسانی دیده بودیم خیلی عجیب و انزجار آور اثر میکرد .

روزی حادثه فوق را برای میرزا محمد طیخان گرگانی رئیس اداره تقاضا وقت تصرف و درد دل میکردم . فرمود اینها سیاست و دست و نطفه خارجی است . میخواهند شاه را آندر پیش مردم منفور نمایند تا اگر روزی بهرمان آنها عمل نکرد و خواستند بلائی بر سرش بیاورند طرف دار و مدافعی در میان طت نداشته باشد ! . چند سال بعد که قضایای شهر پور ۱۳۲۰ پیش آمد - پیش بنیهای آقای گرگانی را برای العین دیدم .

حال که باین صحبت رسیدیم قبل از اینکه دنباله سرگذشت و جریسان تاثیر ها و تحولاتی فکری خود را بگیرم برانترز و ارگانی با برد یکم ترین مجلس برداشته بمناسبت و نظر با هیئت مطلب فوق یاد از مقاله ای که اخیرا در مجله خواندنیهای اول اردیبهشت اسال دیدم بمنامیم . آقای دکتر صاحب الزمانی تحت عنوان " زبان تمرکز افراطی حکومت مرکزی و اثر آن در ناراضائی مردم " توصیه

میباشد که باید سازمان اداری دولتی ما از این سیستم تمرکز افراطی خاج شده تا آنجا که ممکن است کارها به سازمانهای محلی و مردم شهرستانها واگذار شود. در تایید و توجیه منظور خود از قول جیمز برای حقوقدان و سیاستمدار ونویسنده^۹ نامی انگلیس چنین نقل می نماید :

" در کشورهاییکه سازمان محلی برگزیده و منبعت از طرف مردم است و قسمت عمده ای از امور و نیازمندیهای عمومی را انجام میدهد - عدم رضایتهای مردم بیشتر بطرف سازمانهای مزبور معطوف و بوسیله آنها به وقع بر طرف میشود و متوجه دولت مرکزی نمیگردد و این امر در آرامش و ثبات وضع آن ممالک و جلوگیری از نفوذ و پیشرفت عقاید تند و انقلابی در آنها بسیار موثر است - سازمانهای محلی نه تنها افراد را تهیت میکنند که برای رفاه و سعادت دیگران کارکنند بلکه با آنان میآموزند که در این راه با یکدیگر همکاری نمایند"

مبارزه با تمرکز اداری و جلوگیری از تورم کارها در مرکز حرف تازه ای نیست. آقای نجم الطلک در دوران وزارت دارائی خود خیلی اصرار باین قسمت داشتند. نخست وزیران و شاه طیح حضرت نیز بارها از دخالت دادن مردم در امور مربوطه و از شورای شهرستانها صحبت کرده اند. اما متاسفانه آنچه در میان و در عمل می بینید دائما در پیشرفت و تقویت است، نه تنها تمرکز امور در وزارتخانه ها و ادارات دولتی مقیم پایتخت، بلکه توجه و تمرکز و تبلور همه چیز در یک مرکز خیلی محدود تر و خاصتر یعنی در مقام سلطنت است. اصرار میورد همسخت شخصیتها و ابتکارها و مسئولیتها محو شده هر کار و هر فکر و هر دستور پیروی از منویات ملوکانه باشد. هر گزارش به شاه منتهی شود و هر دستور و تصمیم از شاه ساطع و صادر گردد.

حال بهار آورید که توهم یا تذکر میرزا محمد طیحان گرگانی چه بود و نظریه جیمز برایین کار را بکجا میکشاند و چرا آقای دکتر صدق مدافع حقایی و واقعی رژیم مشروطه سلطنتی میفرمود :

" در مملکت مشروطه شاه باید مصون از تعرض باشد و برای آنکه مصون

از تعرض باشد باید از دخالت در امور مملکت و طرفیت با مقامات داخلی و خارجی خودداری کند .

باز هم عرض میکنم علاقمندان به ملت و دولت و سلطنت از این افسار ت صبرت بگیرند .

صبرم دنبال مطالب جا مانده .

دوران خدمت :

از دوره وظیفه بدوره خدمت میآیم . سال ۱۳۱۵ .

فوق العاده در آتش حسرت خدمت بمملکت و کسب معاش میسوختم . سرشار

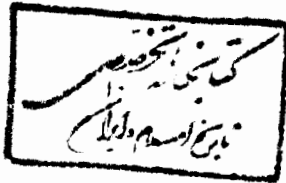
از فعالیت بودم . در شرکت ساختمان که از طرف وزیر دارایی - داور - تاسیس شده بود استخدام گردیدم . در دانشکده فنی عمده دار درس ماهیهای حرارتی و ترمودینامیک شدم . ولی این مقدار کار کفاف عطش و علاقه ام را نداده با هدای از رفقای فرنگ برگشته و نظام وظیفه کرده یک شرکت هفت نفری همه فن حریف . بنام " اما " (اتحاد مهندسين ايران) با مبلغ هنگفت هفت هزار تومان ! تاسیس کردیم . . .

شرکت ساختمان با یک برنامه دولتی بسیار وسیع دارای شعب و ریخته های

فعالیت متعددی بود که هر کدام بوسیله یک متخصص خارجی - غالباً آلمانی یا اروپای شرقی - اداره میشد . آقای مهندس حسین شقایق معاون فنی شرکت زیر دست هر مهندس یا متخصص مالی مقام فرنگی یک مهندس تازه وارد ایرانی را قرار داد . که بعد از پایان قرارداد جای آن فرنگی را بگیرند . بنده را هم زیر دست Mr. L. Hir-ut معاونت شعبه تاسیسات شرکت ساختمان کردند . برنامه این شعبه ایجاد کوره های آجری مکانیکی - کارخانجات پیچ و مهره سازی کوره چدن ریزی و از این قبیل کارها بود . (حکایت مراجعه یک داوطلب در مناقصه) .

شرکت ساختمان با راهبیه های خیلی زیاد که داشت و با تعبیه سل و

بی مطالعه گی که در تشکیل آن عمده بود صبری نکرد و کار دولتی من یکسره



دانشیاری دانشکده فنی شد .

در سال ۱۳۱۹ در اداره^۱ ساختمان بانک ملی ایران وارد شدم. خاطرات " باقیات الصالحاتی " که بعنوان متصدی اداره تاسیسات بانک انجام داده ام هنوز دلشادم میکند :

استفاده از قنات - موتورخانه بانک - اولین چاه عمیق بعد از جنگ - ساختمان فروشگاه فردوسی - مناقصه گذاری ساختمانها و تاسیسات شوفاژ و برق و آب شمعیه های مختلف بانک در شهرستانها و بالاخره شعبه بزرگ مجهز بازار. این قبیل مراجعات و عملیات مهندسی متنوع و مطالعات درسی دانشکده فنی تا حدودی احتیاج و عطف مرا به خدمات از طریق فعالیت فنی و تخصصی تحصیلی اقتناع میکرد و لازم نیست از این جهت سرآقایان را دردمباورم. شروع فعالیتهای اسلامی اجتماعی :

در اداره^۲ ساختمان بانک ملی در همان سال ۱۳۱۹ بود که يك روز دوفرد جوان خوش قامت یکی عضو بانک و دیگری عضو فرهنگ بسراغم آمده سلام طیبکی کردند و مجله^۳ کوچکی را روی میز گذاشتند . خواهش همکاری و يك مقاله داشتند . نام مجله دانش آموز بود (کلمه دانش آموز را هنوز فرهنگستان برای شاگرد دبیرستان علم نکرده بود) ناشر مجله کانون اسلام و نویسندگان آن اشخاص مختلف بود . بالای یکی از مقاله ها برای اولین بار نام آقای سید محمود طالقانی را دیدم. مقاله ای که برای آن مجله تهیه کردم و در دو شماره چاپ شد " مذهب در اروها بود " این مقاله بعد ها و موقعیکه در زندان بودم مستقلا چاپ شد . همانطور که در شرح حال و افکار دوران تحصیل اروها عرض کردم بسیاری بنده در حاشیه وظائف تحصیلی و تخصصی مهترین ماموریت ، ماموریت و رسالت برای هموطنانم فهماندن این مطلب بود که اروهای تمدن شرقی و اروهای واقعی اروهای سینما و رمان نیست . اروها با شاهپو و کراوات مرد ها و زلف و ماتیکه خانمها اروها نشده است . اروها معنویت و مذهب و اهدال دارد - فعالیت و ندادگاری دارد - تقوی و روح اجتماعی دارد .

بنابراین اولین ارمغانیکه هفت سال بعد از مراجعت بکشور تحویل هموطنان و مخصوصاً جوانان دادم، مقاله " مذهب در اروپا " بود. و اینکه يك نسخه ای را بقصد مطالعه تقدیم دادگاه مینمایم.

اگر حکایات و سرگذشتهای گذشته بنظر میآید با موضوع دفاع و دادگاه ارتباط مستقیم و صریح نداشته باشد. ولی این مقاله و مطالب بعد از این مستقیماً وارد کيفرخواست میشود و پاهای آن پیش میرود.

ملاحظه مینمائید که کاملاً برخلاف ادعای کيفرخواست و آنجا که میگویند " مهندس بازرگان و همفکران او همزمان با فعالیت در نهضت مقاومت ملی (یعنی سال ۱۳۳۲ بنا به مندرجات صفحه اول و ۱۳۳۴ بنا به مندرجات صفحه ۱۰ کيفرخواست و بعد از دروغگو فراموشکار است) نیز فعالیتهایی . . . در لیسواي انجمنهای مختلف اسلامی داشتند و تحت پوشش جلسات مذهبی سعی داشتند از تفرقه و پراکندگی هواخواهان و طرفداران خود جلوگیری و آنها را تا فرارسیدن فرصت مناسب و تجدید فعالیت طغی در اطراف خود نگاهدارند " چند دور از حقیقت یا از روی بیخبری و یا غرض ورزی نوشته است. اینجانب و حضرت آیت الله طالقانی و آقای دکتر سبحانی و آقای مهندس سبحانی در انجمنهای مختلف اسلامی فعالیت داشته ام، خیلی هم داشته ایم. اما درست برعکس ادعای کيفرخواست فعالیتهای مذهبی ما جنبه فرعی و پوششی با فرصت یابی نداشته است.

اگر ورود بنده بسیاست بطوریکه بعد از ارائه خواهد شد (و کيفرخواست نیز جلوتر از آن نمیرود) از سال ۱۳۳۲ شروع شده است ولی فعالیت منظم من در زمینه های اجتماعی مذهبی اولین مدرک آن همین مقاله مذهب در اروپا است که در سال ۱۳۲۱ در کانون اسلام آغاز شده و در آنجا بود که برای اولین بار بسا آقای طالقانی آشنائی و ابراربت پیدا کرده يك همکاری صمیمانه مداوم پیدا کردیم. حضرت آقای طالقانی با شیوه روشن و اصیل و موثری تفسیر قرآن میکنند و واقعا ده ای از دانشجویان و جوانان و اینجانب از محضرشان بهره مند میشدیم در محیط کانون اسلام آنروز که در خیابان امیریه بمنظور تبلیغات اسلامی

و غیره تاسیس شده بود و همچنین در انجمن اسلامی دانشجویان که بعداً تاسیس شد بنده زمینه ای برای تحویل دومین ارمغان ره آورد سفر فرنگ با اجرای ماده ۲ برنامه ای که برای خدمت بخلق و ایقاع وظیفه برخوردار فرس کرده بودم، مییافتم.

همکاری و فعالیت موروثی :

اتفاقاً همکاری اینجانب با حضرت آقای طالقانی خیلی ریشه دار تر و موروثی بود. آن عشق و فعالیتی که کینفرخواست بزرگ نیا و بکتوح پوشش تظاهری جلوه داده در خون ما وجود داشته و اصل و منشاء سایر افکار و اعمالمان بوده است. زهرا بیست سال قبل از آن در حوالی سال ۱۳۰۳ بنا به پیشنهاد مرحوم حجة الاسلام آقای حاج سید ابوالحسن طالقانی والد معظم حضرت آقای طالقانی حاضر و استقبال و اقدام مرحوم پدرم به مجلس منظم تبلیغ دینی و جوابگویی بمخالفین اسلام در منزل ما تشکیل گردیده افراد زیادی از مبلغین و یا معتقدین اهل کتاب و ادیان جدید آمد و رفت میکردند و با حضور مردم به بحث میپرداختند. بطوریکه خود من شاهد مسلمان شدن عده ای از آنها بودم. این مجلس یا مجمع مجله ای نیز بنام بسلاخ منتشر میکرد که از جمله مرحوم میرزا ابوالحسن خان نروزی و مرحوم حاج محتشم السلطنه از همکاران آن بودند.

در آن دوره چون هرگونه اجتماع و جنب و جوش و آثار حیاتی مردم برای دولت نامطبوع و غیر قابل قبول بود بزودی مخالفت آغاز شد. مرحوم پدرم را رئیس نظمی وقت با تهدید و ارطاب فراوانی احضار کرد ولی در مقابل مقاومت منطقی نرم گشت و مرحوم حاج ابوالحسن طالقانی نزد شاه رفته حقیقت و ضرورت قضیه را در میان گذاشتند و رفع مخالفت نمودند ولی بعداً وزیر درباری که خود مطرود و محکوم قرار گرفت مانع ادامه عمومی آن مجلس گردید و مجلس بصورت تفسیرو مومظه در آمد.

منظور آنکه آقای طالقانی و بنده بنا به ارث و عقیدت چنین تربیت شده بودیم که هموارات شغل خصوصی و وظیفه فردی و وظیفه خانوادگی به خدمت اجتماعی و اسلامی را نیز جزء برنامه خود بدانیم. مسافرت اروپا و مطالعات

آنجا خاصیت و ضرورت این طرز فکر را در بنده تقویت نموده بود .

کتابهای شهپرور ۲۰ با همه صمیمتها و غنتی که برای ایران پیش آورد این تملی مختصرا همراه داشت که برای ملت یک فرصت نفس کشیدن و مختصر امکان آزادی موقت دست داد و بلافاصله آثار آزادی در افکار و ذوقیات و اعمال مردم پدیدار شد . بطور محسوس سطح مطبوعات بالا رفت و در میان مقالات دشنام آمیز و ستیزه جوی که لازمه مردم از زنجیر گریخته کینه اندوخته است مقالات تحقیرکننده و اجتماعی ارزنده نیز پیدا شد . روزنامه های نگاهی و کاریکاتورهای انتقادی برای اولین بار خنده در چهره خوانندگان ظاهر میساخت و هنر نقاشی و کاریکاتورکشی ترقی سریعی نمود . کتاب نوشته شده تأثیر بروی صحنه آمد . اجتماعاتی تشکیل شد . مردم در آن نوشته ها و گفته ها دیگر کلمات و حرکات دستوری تو خالی بازیگرهای دولتی را نقد میدند .

کانون اسلام :

بدینین است همانطور که در هوای مساعد بهار و در زمین حاصلخیز همه نوع گل و طیف در درسی آورد و در باغ جانورهای گزیده هم دیده میشود و باغبان و وظینه دارد نهالهای خوب را پرورش دهد و وظینه یک مجتهد روشن ضمیر در مسوخته و وظینه یک معلم تشنه خدمت نیز ایجاد میکرد در کشتزار دل و دماغ جوانان کشور افکار پاک و زنده را بارور کنند . در ایرانیمان طب افتاده همیشه تمدن و ترقی اصل اروپائی و علم اروپائی با اصطلاح حقوقدانان و نقبا حجت کامل داشت و وحس منزل بود .

بنابراین همانطور که قبل نام مردم بسیار طبیعی و مناسب بود که اولین مقاله غیر درسی و مواجهه عمومی بنده با طبقه جوان " مذهب در اروپا بافشد . قبل از هر چیز این مطلب را با هموطنان ترقیخواه و تجددخواه خود قطع کنم که اروپائی تمدن متمدن بهدین نیست . در پایان آن مقاله چنین گفته شده بود :

" پس بطور خلاصه در اروپا دین بوده و هست - شیوع کامل دارد مرتب و پاکیزه نیز میباشد . یعنی بردلهای صاف و مغزهای روشن استوار گفته است .

ولی دینی است که برای امروز کاملاً ناقص می‌باشد"

کانون اسلام محل معارفه و برخورد افکار و اشخاص بود. از سرتیپ مقدس و صاحب منصب عالی‌رتبه وزارت بهت و تلگراف گرفته تا دانشیار و آموزگار و دانشجو و دانش‌آموز و کاسب دکاندار. در یکی از آن مجالس سخنرانی و بحث سقوالی را بنده عنوان کردم* موضوع کُر و ابعاد ۳/۵ و جب چیست؟* برای حاضرین کسه مسائل شرعی را بصورت قالبهای منجمد شده در معرض نگاه میکردند سقوال اصلاً بجای و بی‌عورد بود. حاضرین دیگر هم جواب نداشتند و معاً لا ینحل ماند. ولی بعداً و تصادفاً ضمن مطالعاتی که برای تهیه درس تاسیسات ساختمان در کتاب تاسیسات بهداشتی (Installations Sanitaires) در بحث تخلیه و تصفیه فضولات میکردم بمطالعاتی برخوردیم که شباهت به بحث شرمیاتها روی مواد جافزالتیم داشت و دنباله آن جواب مسئله کُر و بسیاری از مسائل کتاب طهارت را از نظر طری میداد. همان را عنوان اولین سخنرانی خود در کانون اسلام نموده پس از تحقیق بیشتر و تکمیل بصورت اولین کتاب خود در سال ۱۳۲۲ تحت عنوان "مطهرات در اسلام" منتشر ساختیم. این کتاب تا بحال چند بار چاپ شده است. در آنجا کلیه احکام طهارت و نظافت اسلامی از درجه تصفیه بیوشیمی (Filtration biologique chimique) و باستمانت توانین فیزیکی و شیمی و نورمولهای ریاضی مطالعه شده بود. طرح ورود در مطلب منطبق با احتیاجات و روحیات زمان بود میتوانست از طرف درس خواننده های متدین مورد استقبال واقع شود. یکی از آنها گفته بود اینکاش برای سایر احکام هم چنین کتابی نوشته میشد. یعنی از درجه افکار و طوم جدید کلیه مباحث اسلامی مورد مطالعه و مطالعه قرار میگرفت. آرزوی آن دانشجو برای تهیه آرزو در کانون اسلام بود.

انجمن اسلامی دانشجویان :

بدیهی است که علاقه بدین و به ایران و مجاهده در راه کشف و رواج - حقیقت و اصلاح خود جامعه بهیچوجه من الوجوه انحصار باین حقیر نداشته. چه در همان هندوره ها و همن ها و چه در میان قشرهای جوانتر یا پیرتر ملاقتند ان مجاهد فراوان بودند .

از جمله جنب و جوشها و آثار حیات که بعد ها از رهائی از دیکتاتوری ظاهر گردید تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان در سال ۱۳۲۱ بود. برخلاف اظهار کیفیت خواست که میگوید در سال ۱۳۳۴ و بعد از تعطیل نهفت مقاومت ملی ما برای جلوگیری از تفرقه هواراران خود دست به تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان زدیم. این انجمن که یک نسخه اساسنامه جایی کهنه آنرا تقدیم دادگاه منتهایم در سال ۱۳۲۱ و بدون آنکه آقایان طالقانی و دکتر سبحانی و بنده از آن اطلاعی داشته باشیم در دانشکده پزشکی بدنیآ آمد.

بطوریکه بعد ها از مقدمین انجمن شنیدم، دنیا آمدن آن جنبه دفاعی و عکس العمل مبارزه ای داشت. در دانشگاه تهران دو دسته با دوست بکار افتاده و در میان جوانان ما سخت تبلیغ میکردند. توده ایها و بهائیهها. مخصوصا برای دانشجویان فریب شهرستانها مرصه را خیلی تنگ میکردند. بچه مسلمانها که شاید ده ای از آنها در کانون اسلام های تفسیر قرآن آقای طالقانی آمده بودند به رگ غیرتشان برغورده بود. انجمنی تشکیل دادند که اساسنامه چاپسی آنرا تقدیم کردم. آقای مهندس سبحانی در مرحله نهی و صلاحیت دادگاه مسلمدم تخصص و توجه باین اساسنامه را از نواقص صده پرونده ها شمردند. بنابراین لازم است که حالا ما رفع نقیصه نواقص و انجمن اسلامی دانشجویان را آنطور که هست معرفی کنیم. بر طبق کتابچه جایی مراسم انجمن در چهارماده بشرح زیر اعلام شده است:

- ۱- اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام
 - ۲- کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان مخصوصا جوانان روشنفکر.
 - ۳- انتشار حقائق اسلامی بوسیله ایجاد موسسه تبلیغاتی و نشر مطبوعات.
 - ۴- مبارزه با خرافات.
- برای آنکه آقایان دادرسان از طرز فکر و روحیات آنروز جوانان مسلمان

دانشگاه تهران و درد دل‌های آنها اطلاع حاصل فرمایند، قسمتی از مقدمه^{۱۰} اساسنامه یا "هدف ما" را میخوانیم. خصوصا از آنجست که بذراکاشته شده بلافاصله در تمام دانشگاه‌های تهران سر از خاک درآورد و طیرم نقدان و سافل تسلیم مشکلات و مخالفت‌های فراوان نشده اند و بحمدالله هنوز برقرار است. بلکه در تمام دانشگاه‌های ایران و حتی در آمریکا و پاره‌ای ممالک اروپا شعبه پاداشه و نظیر پیدا کرده است. و بعدا که دانشجویان عضو انجمن فارغ التحصیل گردیدند و مهندس و پزشکی و معلم و غیره شدند انجمن‌های اسلامی مهندسين - پزشکان - معلمین و غیره تاسیس شده است و این شبکه بزرگ يك مکتب و نیروی را تشکیل داده است.

هدف ما:

"بهدايش و تشكيل اين انجمن هنگامي وقوع یافت که مهربان و هرچنداران و زمامداران امور از خود سلب مسئولیت نموده و وظائفی را که از لحاظ اجرای مقررات اسلام و تهیت اجتماع بعهده داشتند انجام نداده و از طرف دیگر گروهی برخلاف حق و عدالت مقاماتی را اشغال کردند که شایسته آن نیستند و ظلم و تعدی خود را بر دیگران تحمیل میکنند. و در نتیجه روش مسلمین و افراد جامعه^{۱۱} بایرانی از جاده^{۱۲} اصلی منحرف و مقاصد اخلاقی بحدی روبه ازدیاد نهاد که حالت رقت و تأثر عجیبی در قلوب طبقه بیدار و روشنفکر عده ای از دانشجویان مسلمان با ایمان پدیدار گشت و راه علاج را تنها آن دانستند که با داشتن بار سنگین تحصیل انجمنی تشکیل داده و افراد مردم بخصوص دانشجویان را بحقوق و موازین اسلام بوسیله برنامه‌ها و جلسات مرتب دینی آشنا سازند و عموماً طبقات را بوظائف و تکالیف فردی و اجتماعی واقف کنند و نگذارند گروهی خودخواه و نادان مخرفات را در نظر ایشان اساس دین جلوه داده و از طرف دیگر گروهی هوسران و شهوت پرست این دسته را برخ مردم ساده کشیده و آنها را از دین و ایمان بیزار سازند.

ملاحظه میفرمایید که جوانان بیست ساله از ما تندتر و روشنتر بودند.

انجمن اسلامی دانشجویان از معاظ و استادان و نویسندگانی که بنظرشان
 میرسد برای همکاری و سخنرانی دعوت میکردند. از جمله از آقایان طالبانی و
 دکتر سبحانی و از اینجانب. همچنین از امثال آقایان راشد- فلسفی- حبیب الله
 آموزگار- دکتر شفق- دکتر عید- دکتر آذر- صدریانی و غیره که غالب آنها نه
 در آلمان و نه حالا عنوان و افکار سیاسی موافق ما (یعنی نهفت آزادی ایران)
 نداشته و ندارند و بسیاری از سخنرانهایشان چاپ شده و موجود است. طبیعتاً
 است که بکنده با آموزش باز چنین دعوت و فعالیتی را که منطبق با ماده دوم و تا
 حدودی ماده چهارم برنامه خدمتی ارمغان اروپا بود استقبال میکردم.
 سلسله گفتارها و نوشته های مذهبی:

چشمان درخشان - مغزهای روشن - دلهای داغ و پیکرهای سراپاگوش
 گاهین جوانان مودب و مهربان نشان میدادند بهترین عامل و مشوقی بود که
 هر زبان بسته را بسخن می آورد و هر ذهن کور را باز میکرد. بزبان حال
 مسافل و مطالبی مطرح میکردند و وقتی جواب آنها را مطابق افکار و استعداد
 شان میفهمیدند، می بلמידند و می قاپیدند.

سلسله سخنرانهای بمدی بنده که بزحمت سالی دوسه بار انجامام و
 بسیاری از آنها چاپ میشد از اینجبهت قابل ذکر در دادگاه است که سیر تحول
 افکار و انتظاراتی را که روشنفکران از معتقدات مذهبی داشتند نشان میدهند.
 و بتتلمب آنها و در جواب مسافل مطروحه پیش رفته است.

بعد از " مذهب در اروپا " مطهرات در اسلام " که جنبه " دفاع از
 دیانت و از حقیقت و معنی اسلام داشت، چون چنین ادعا شده بود که اسلام
 جوابگوی کلیه مسافل معنوی و مادی زندگی ام از فردی و اجتماعی میباشد، هر
 موضوع و مشکلی به آن عرضه میشد. یکی از مسافل و مطالب آن دوره که کاملاً
 جهانی و نسبتاً کهنه بود ولی انعکاس آن بتازگی در اذهان و شعوب کشور ما طنین
 انداخته و محافل سیاسی و دینی و اداری و اجتماعی را بخود مشغول داشته
 بود افکار ماتریالیست و کمونیست بود. حزب توده ایران با میراث وسیع سوابق

تشکیلاتی بسیار قوی کمونیسم بین الملل و با پشتیبانی که به سیاستهای خارجی داشت و همچنین با منطق و اصول تازه و تیز آن جوانان ایران را در معرض تهدید و تسخیر قرار داده بود. مرام و سلیقه توده تنها جنبه سیاسی ضد دولتیست داشت بلکه بهراسر افکار و آداب و عقاید تجاوز نمود. بدیهی است که چنین وضعی نمیتوانست قابل قبول و تحمل همه کس باشد. مخصوصاً از نظر یک مسلمان که مرام کمونیسم با وجود نقاط اشتراک چند از نظر طرفداری از مظلوم و کارگر و راحه مساوات و عدالت اختلافهای اساسی و اصول مهمی " بلحاظ جهان بینی و مبادی و مقصد زندگی" با اسلام دارد.

فکر میکنم لازم نباشد در این دادگاه از تاثیر و موقعیتی که افکار توده ای مخصوصاً در سنوات ۱۳۲۹ - ۱۳۳۴ در کلیه شعبون کشور ما بازی کرده است صحبتی بنمایم و تزلزلی را که در مقامات دولتی و در بار ایجاد نموده بود گوشزد کنم. در هر حال ارکان خانوادگی و دینی و ملی و اداری ما را تهدید میکرد با لاقبل تحت تاثیر گذارده بود.

در برابر چنین سیل همه چیز برانداز از سه طریق یا در سه جنبه امکان
مقابله یا مبارزه موجود داشت :

- ۱- از طریق نظامی و پلیسی یعنی با زور.
- ۲- از طریق سیاسی و ملی و دولتی.
- ۳- از طریق فکری و عقیدتی.

راه اول را نیروهای انتظامی (بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد) در پیش گرفتند.

راه دوم در داخله کشور با تشکیل و توسعه احزاب و افکار ملی و اجتماعی امکان پذیر میشود و در خارج کشور با مذاکرات و معاملات دیپلماتی و برگرداندن نفوذهای خارجی. چنین اقداماتی در آن سالها بهیچوجه از طرف دولتهای بسر سرکار اجر نگردید و احزاب و اجتماعات ملی نیز با تشکیل نشده بود یا اگر شده بود ضایع و صحتی نداشت.

راه سوم که مبارزه در زمینه فلسفی و فکری و آرافه مکتب رقیب و مافوق باشد ، همانست که ما انتخاب کردیم .

وظیفه دینی و ملی ما بدون آنکه دستور یا دستور از جایی بگیریم و بدون آنکه دولت ایران و دولتهای غربی ضد شوروی اصلا اطلاع و اعتنائی نسبت به آن حرکت ضعیف اولیه داشته باشند ایجاد میکرد که با این مکتب مبارزه نغایم . اما نه مبارزه بوسیله سر نیزه و خنده و با زندان و شکنجه هائیکه دولتهای بعد از ۲۸ - مرداد در پیش گرفتند . با سلاح عقیده و مطلق اولاً و از طریق فعالیت و خدمت ثانیاً .

وجهی ملی مبارزه با کمونیزم را در بحث دیگری بعداً بررسی خواهم رساند و فعلاً بوجهی دینی آن میپردازم .

یکمده از سخنرانیها و انتشارات اینجانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سالهای ۱۳۲۲ بعد مستقیماً متوجه و متعریفانگامادی و اشتراکی بود . از جمله آنچه بعداً تحت عنوان " اسلام با کمونیزم " چاپ و منتشر میشد . مندرجات و منظور از آن سخنرانی دو سه جلسه ای در صفحه اول در سه صارت " از خدا پرستی تا خود پرستی - اسلام با کمونیزم - آخر الزمان " خلاصه و معرفی شده است . در آنجا سعی شده نشان داده شود که سیر طبیعی و فعلی دنیا طوری است که آینده دنیا آئینی و چاره ای جز توسل به اسلام با کمونیزم ندارد و تمام مکاتب و مذاهب دیگر از بین رفتنی است و آخر الزمان مورد اشتیاق و انتظار ما چگونه میتواند باشد . این کتاب جواب و حمله بآن دو ماطی بود که عرض کردم موجد انجمن اسلامی دانشجویان در دانشگاه شده بود :

کمونیزم و بهائیت:

حضرت آقای طالقانی نیز در آن ایام و خیلی زودتر از انقلاب فلسفه ماده ای اصلاحات ارضی و حتی قبل از عنوان شدن قانون ملی شدن نفت بکلی سخنرانی در زمینه " مالکیت در اسلام " ایراد کردند که دوباره چاپ شده است . در آن کتاب هم مسئله عمومی و ملی بودن منابع زیرزمینی از نظر شرعی عنوان

شده است و هم اشکال و ایراد های شرعی فوق العاده ای که به سیستم ارباب رعیتی و مالکیت های عده راجح ملکت وارد است.

انجمن اسلامی دانشجویان مجله ای بنام گنج شایگان داشت. در آنجا سخنرانیها و مقالات و نظریات خودشان و دیگران را که تالیف یا ترجمه شده بود منتشر میساختند و اثر و انعکاس بسیار مفیدی داشت. دو مقاله سخنرانی شده بنده نیز در جواب همان موج فلسفی و سقوالی بود که در متفکرین و معتقد یسن وجود داشت. یکی " دل و دماغ " (در اوازه اینکه مبداء تحرك و فعالیت های انسان عوامل درونی و عشق است نه عقل و علم که وسیله میباشد) و دیگری " پراگماتیسم در اسلام " (استناد و استنباط از قرآن و سنت و حدیث در باره اصالت عمل و ملازمه حق با نفع). در سخنرانی چاپ شده " کار در اسلام " نیز این حقیقت و دستور العمل قرآن و اسلام که شرط بهروزی و رستگاری چه برای دنیا و چه برای آخرت فعالیت یا عمل صالح میباشد و کلیه ورود به بهشت به یک کلید سه شاخه ای است از " ایمان " و " تقوی " و " عمل " برای جوانان و مردم تشریح شده بود.

برای آنکه بیشتر با استقبال آرزوی آن دانشجویان رفته بقدر فهم و توانایی ضعیف خود جواب جامع و یکجا بمسئله تأیید یا عدم تأیید اصول و احکام اسلام از نظر دانش و تمدن معاصر داده باشم یک سخنرانی چهار جلسه ای و یک کتاب ۱۴۰ صفحه ای تحت عنوان " راه طی شده " در سال ۱۳۳۷ ایراد و منتشر شد که تا بحال چهار بار تجدید چاپ گردیده است. منظور و محتوی این کتاب بررسی و اثبات این مطلب است که بشر خاکی بهای خود و با تجربه و دانشی که در هزاران سال کسب کرده است همان راهی را طی کرده و میکند که انبیاء تعیین و ترمیم نموده اند. بیش از این در زمینه سخنرانی ها و نشریات تکلیف از دولت سرانحمنهای اسلامی و برای ناظر آنها و جوانان در خواننده ملکت ایراد گردیده است (و بحمد الله دنباله اش قطع نشده و تا ده روز قبل از زندان اخیر ادامه داشته و آخرین آنها " حکومت جهانی واحد " است) تعدیع نمیدهم.

اگر صحبت بد را از کشید غرض بمرض رساندن این مطلب و فهماندن این نکته بود که دادگاه محترم و حاضرین در مجلس ملاحظه کنند تا چه حد تحقیقات و نظریات کثیرخواست بی پایه و برخلاف حقیقت می باشد . با چه بی اطلاعی و بی انصافی خواسته اند انجمنهای اسلامی را حوزه های تبلیغاتی منحرف شده ساختگی معرفی نمایند . طبیعی است که کافر همه را به کیش خود بپردازد چه خوب است آقایان این کتابها و شماره های مجله گنج شایگان را بگیرد و بخوانید و تفاوت کنید . آنها موسسه ای که از سال ۱۳۲۱ شروع بکار کرده است و این اندازه ریشه و وسعت داشته برای تظاهر و پوشش افراط سیاسی و وسوسه های شیطانی (بقول کثیرخواست) بوده است یا هدفهای عالی انسانی دینی ۲۰۰۰

ضمناً این نکته را هم باید موقتاً اضافه کنیم که کلیه انجمنهای اسلامی بشهادت اساسنامه های مربوطه ، و شهادت اجتماعات و انتشارات و مجلات و شهادت اساسی اعضای مؤسس و هیئت مدیره که اکثریت آنها غیر نهضتی ، غیر جبهه ای هستند بهیچوجه من الوجوه نه در زیر پرده و نه در پشت پرده غرض و عمل سیاسی بمعنای مخالفت با اشخاص زمامداران یا ریاست طلبی و وکالت وزارت جوقی و غیره نداشته و ندارند . البته مانعی ندارد که افرادی از این انجمنها در احزاب و اجتماعات سیاسی نیز عضویت و فعالیت داشته باشند و یا جزو برنامه و عملیات آنها بنا بوظیفه امر بمعروف و نهی از منکر مبارزه با محرمات و معاصی متداول در اجتماع ایران نیز باشد .

دلیل زنده اینکه انجمنهای اسلامی از فعالیتهای سیاسی و وابستگی به نهضت آزادی یا جبهه طی بکلی برکنار بوده اند و اظهار استدلال کثیرخواست صد درصد بی اساس می باشد این است که سال قبل وقتی زلزله کذایی قزوین آمد و طبقات مختلف مردم برای کمک به زلزله کزدگان قیام کردند با آنکه بر طبق دعوتی که در مسجد هدایت از مردم بحمل آمده بود و حساب مشترکی در بانک صادرات برای جمع آوری و جوه اعانه دهندگان باز شده بود بلا فاصله بنا به تمایل و تصمم هیئت مدیره کنگره انجمنهای اسلامی حساب و پول و محل

کار انجمنهای اسلامی از نهفت جدا شده نهفت آزادی در قره^۵ حسین آباد مجاور بوئین زهرا ۱۸ باب ساختمان احداث و اهدا کرد و صندوق تعاون انجمنهای اسلامی فعالیت و خدمات خود را در قره^۵ آب باریک نو متمرکز ساخته يك حمام نسبتا بزرگ با دوش و ده پانزده باب خانه ساخت .

حال اگر آقای دادستان نگویند که این تمایل و تصمیم از طرف انفراد غیر نهفتی کنکره بوده است و بنده و آقای طالقانی در سالهایی که خود مان هم از سیاست امرای داشته ایم انجمن اسلامی دانشجویان را بعدم دخالت و اختلاط در سیاست توصیه میکرده ایم کافی است يك سند زنده تازه مربوط بسال ۱۳۴۱ یعنی بحبوحه^۵ فعالیت نهفت آزادی ایران را که تقریرات و استدلالها و تاکید های خود اینجانب است جلوی ایشان بگذارم :

رساله^۵ "مرز میان دین و سیاست" صفحه ۲۰ تا وسط ۲۱ و آخر صفحه^۵

۵۱ .

آنچه از انجمنهای اسلامی گفته شد بیشتر از جهت توضیح و جواب دفاعی به اظهارات جاهلانه و مغرضانه کفرخواست بود تا ذهن دادستان محتسرم و تماشاچیان و هموطنان بمقام و ارزش این تشکیلات آگاه شده در تکریم و تقویت آنها در راه خدمت بحق و به مملکت بکوشند .

کفرخواست برای ساختمان زندان دهساله بنده صالحی را بکار برده و بر طبق نقشه ای صالح را روی هم چیده است . بنده هم چیزی جز همان - صالح را بکار نخواهم برد . یعنی روی حزب توده - انجمنهای اسلامی نهفت مقاومت ملی - جبهه ملی و نهفت آزادی حرف خواهم زد . منتهی برخلاف کفرخواست که صالح بدلی و خراب را بصفتان آورده است و از همه^۵ اینها معرفی ناقص و غلط کرده است ، عمل دفاعی بنده اینستکه دفاع مزبور را بر طبق مشخصات صحیح بشناسانم و بیاورم . و سپس با آنها و طبق نقشه^۵ مستول محکمه پسند بجای زندان قصر ، گستان بسازم .

فکر میکنم دیگر لازم نباشد از انجمنهای اسلامی و فعالتهای خود ممان

در آن انجمنها صحبت کنم .

سه نوع طرز فکر در ایران :

بر میگردیم بدنباله مطلب و تعقیب و گردش بدور محور اصلی یعنی مطالعه اوضاع و احوالیکه در تشکیل افکار و روحیات مردم مملکت و از جمله اینجانب و رفقای مؤسس نهضت موثر بوده با آنها در سلوک با در نبرد بوده ایم .

در ربع آخر دوران بیست ساله سلطنت پهلوی قدرت نظامی و نظام اداری و تسلط فکری حکومت بقدر کافی استقرار یافته و اقدامات قبلی به مرحله استوار و بهره برداری رسیده بود . شغل بنده در آن سنوات استادی دانشکده فنی (بعنوان استخدام دولتی) و همچنین کارهای آزاد دقت فنی و مقاطعه کاری بود که تبدیل به خدمت در اداره ساختمان بانگ ملی گردید .

اما جریانهای اجتماعی و فکری مشهود در میان طبقات با سواد و ملاحظه و اصلاح طلب مملکت بر حسب سن و سوابق بطور تقریب قابل تقسیم و تفکیک به سه نوع زیر میشد :

۱- در نزد مسنها با مراتبها مانند اعیان و رجال سابق با صاحب منصبان عالیترتبه و کارمندان جا افتاده وزارتخانه ها و بعضی تجار معتبر مطلع قدیمی پیوسته صحبت از مندرجات روزنامه ها و اخبار خارجه و جریانهای داخلی بحیثی میآمد و بی اطلاع و بی نظر در اوضاع نبودند ولی بطور کلی يك حالت پائین و انکار بر افکار و نظریات آنها حکومت میکرد . کوچکترین حساسی روی مواصل داخلی مملکت و افراد ایرانی نمیکردند و نسبت بهر تفسیر و تزیینیکه پیش میآمد باممکن بود پیش آید بی اعتنا و نا امید بوده سرخ همه کارها و تصمیم هارا در خارج ایران و در دست سیاست خارجی (غالباً انگلستان) سراغ میدادند . طبیعی است که این دسته حرکتی از خود نداشتند و هر حرکتی را چه از ناحیه دولت و چه از ناحیه ملت تخطئه میکردند .

نوعه شاخص این دسته يك آقای محترمی بود که بعد ها در اداره لوله کشی با هم مواجه شدیم . ایشان که سابقاً سمت سفارت کبرای ایران در بلژیک

وزارت معارف را داشته و دوران بازنشستگی و بهره‌برداری از دارائی‌های اندوخته را طی مینمود، بکرویز برای وصول باقیمانده مطالبات خود از بابت‌بهای اراضی متعلق با ایشان که بر طبق قانون لوله‌کشی مورد استفادهٔ ساختمان یکی از منابع بزرگ آب شمال شهر قرار گرفته بود به بنده مراجعه کرد. ضمن آداب و - تعارفات معموله بر سبیل دلالت و دلسوزی اظهار فرمود. البته شما حسن نیست دارید پول زمین مرا بدهید - زحمت هم خیلی میکشید ولی بدانید که بالاخره آب بمردم این شهر نخواهد رسید و تهران دلرای آب لوله نخواهد شد. چون انگلیسها نمیخواهند و تا بحال هم نگذاشته اند! . . . بنده گفتم فکر نمیکم باین اندازه بدبینی روا باشد. همانطورکه تهران برق شبانه روزی و خیابانهای اسفالت نداشت و حالا دارد، آب لوله‌کشی هم خواهد داشت. و اگر من اطمینان یا لا اقل امید باین عمل نداشتم حاضر نمیشدم چک‌بهای زمین شما را امضاء کنم. . . .

۲- هدوره‌های ما و مخصوصا فرنگ برگشته‌ها. این طبقه با توجه و قبول اینکه سیاست خارجی در ایران دخالت داشته و دارد و با عدم رضایتی که اصولا (منتهی متفاوت) از دولت و مامورین حس میکردند معذالك بدبین و بیکاره نبودند. نه آنطوریکه بعد از سقوط معلوم شد کسی متوجه دخالت پشت‌پرده سرپرستی عالیله سیاست انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ و حکومت ایران بود و نه عطیات دولت را بی ارزش و بی اثر میگرفتند. علاقه و اعتقاد بحركات اصلاحی و تظاهرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران یعنی تحقق آمال تجدید خواهی و تحول، هدۀ زبانی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت به مملکت کرده بود.

۳- طبقه ده پانزده سال جوانترهای از ما با همسنهای تند رو تر از ما، نظرشان را خیلی دورتر و در یک سطح کلی تر میگرفتند. این دسته هم مثل دسته اول چشمتان از اصلاحات و اقداماتیکه در چهارچوب دستگاه موجود بعمل میآمد آب نمیخورد و بحالت دخالت و استفاده هائیکه برای سیاستهای خارجی در حکومت ایران قائل بودند خود را از اینجهت نا امید نشان میدادند. ولی بر خلاف

دسته اول مایوس و بیحرکت نبودند. بمسائل اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی توجه داشتند و اصولاً به شکل حکومت و اساس دولت و سیاست بمعنای کلی آن اهمیت میدادند. کم و بیش افکار سوسیالیستی و چپ نیز داشتند و تحت تاثیر و تعلیم مکتبهای اجتماعی غربی رفته بودند. تصریحا یا تلویحا خواهان تغییر کلی نظام موجود بودند.

خدمات تجدد خواهی و اصلاحات:

فعلاً کاری بدسته های اول و سوم ندارم. اولها که رفتنی بودند و نقشی نداشتند. سومها نیز هنوز تازه رسیده و کم اثر بودند، بعداً برایشان باید بروم. بنابراین فعلاً روی دسته خودمان صحبت میکنم.

هدف و خواسته های مشترک این دسته و اصولاً آن طبقه ای که بنظر آن در دوره قاجاریه پاشیده شده - در مشروطیت نوبر داده - با استقبال پهلوی رفته - باو میدان داده و بالاخره طرفدار و خدمتگذار دوران معاصر شده بود یک چیز بود: تجدد ایران و نفوذ و بسط تمدن در مملکت.

اما اگر همه افراد این طبقه یک چیز را میخواستند یا میگفتند همگی یکی جور فکر نمیکردند. راه وصول بمقصد و حتی خود مقصد برایشان یکی نبود.

بسیاری بودند که مفهوم تمدن و تجدد در نظرشان از حدود کلاه و کراوات یا خیابان آسفالت و بلندی و زیبایی عبارات تجاوز نمیکرد. یا تصور نمینمودند که اگر برای وزارت دادگستری یک ساختمان چند طبقه مجلل مدرن ساخته شد و تشکیلات و تشریفات در ادارات و دادگاهها و مقررات آن دادند، مثلاً قضاات لباس و کلاه مخصوص بتن کردند، عدالت و حقوق درست میشود. بسا وضع واژه های جدید فارسی سره و تاسیس پاره ای سازمانها و تصویب قوانین کافی است که ملت عقب افتاده هزار سال خفته یک شبه ره صد ساله بپیماید. بسیاری اشخاص و از جمله بنده از این طرز فکرها سخت در رنج و فذاب بودیم. خیلیس خود را میخوردیم - دلمان میخواست کاری از دستمان برآید که آنرا عوض کنیم. بخاطر دارم در سال اول بعد از خدمت و وظیفه که در شرکت ساختمان

(متعلق به وزارت دارایی) مشغول کار شده بودم يك روز صبح آقای حسین شقایق معاون و سر مهندس شرکت آقای مهندس حسین و آقای مهندس فرنگی را که رئیس او بود صدا زده سه نفری سوار اتومبیل از اداره و شهر خارج شدند . هر کس برگشتند حسین گفت " رفته بودیم ساوه و تصمیم گرفتند سدی ساخته شود . حالا مشغولیم مدارك مناقصه را تهیه میکنیم . " تاریخها و مدتها درست یادم نیست ولی مثل اینکه قرار شد تا سه هفته کار مناقصه گذارده شده و تا سه ماه بعد ساختمان سد شروع شود . . . من به تعجب آمده در دل گریه ام گرفته بسیار سد کمپس & OMR روی رودخانه رن RKH ONE افتادم که آخرین بازدید فنی ام در - فرانسه بود . سانترال برق و سد کمپس را که دارای ۲۲۰.۰۰۰ کیلووات قدرت تولید و دو سه سال قبل توسط رئیس جمهور فرانسه افتتاح شده بود در يك روز بارانی با تفصیل بازدید نموده و قبلاً برای مزید اطلاع شرح و تاریخچه و تفصیل آنرا در مجله ژنی سیویل DENTECIVIL خوانده بودم صحبت ایجاد این سد و مطالعات فنی و اقتصادی و سیاسی مربوطه (چون صد در سرحد آلمان و فرانسه واقع است) از جهات هدیده زمین شناسی - فیدرولیک - کشتیرانی - تولید برق - کشاورزی - تنظیم آب - حقوق مکتسبه ساکنین اطراف و غیره از زمان ناپلئون سوم یعنی صد و چند سال قبل بطور جدی و دقیق شروع و دنبال شده بسود هیئت های مختلف علمی - فنی - اقتصادی - نظامی و دیپلماسی گزارشهای مفصل روی اینکار داده و آزمایشها و حسابهای زیاد بعمل آمده - طرحهای مختلف تهیه و گفتگوها و حلاجیهها شده بوده است - نمونه های کوچک ساخته بودند تا بالاخره پروژه نهائی با نقشه بر آورد مشخصات قطعی بمرحله اجرا گذارده میشود! آنوقت در ایران خود مان معاون شرکت و مهندس و معاون مهندس بایک مذاکره شبانه و بازدید دو هفته بر طبق دستور وزارت با مقام دیگر تصمیم با ایجاد سد ساوه میگیرند . بدیهی بود و شکر خدا که چنین تصمیم سریع و سطحی جامه عمل نپوشید . اما چقدر وقت و پول بهدر رفت .

روزیکه آقای مهندس امین مدیرکل وقت اداره کل صنایع و معادن (در سال

سال ۱۳۱۶ شاید) بنده را که تازه با ایران مراجعت کرده بودم احضار و تکلیف نمود در یکی از کارخانجات نساجی شمال متعلق به اطمینان قبول خدمت نمایم (مثلا متعدی چهار دستگاه بافندگی شوم) و بنده ترجیح میدادم يك دفتر فنی برای مطالعات کلیه اقدامات فنی آن وزارتخانه تاسیس نمایند و بنده را در آنجا بگذارند. ضمن صحبتها اینکه بعنوان رد و بدل شد با ایشان عرض کردم شما در این کارهایی میکنید که اگر در سوئیس یا فرانسه و انگلیس بشود بعنوان يك اقتضاح (Soudage) در روزنامه ها میگویند. و اگر در روسیه اتفاق افتد کتر بیس مجازاتش اعدام خواهد بود... ایشان با تعجب پرسیدند مگر چه شده است؟ گفتم مثلا يك کارخانه چغندر رفتند سفارش میدهند میآورند در شهرشاهی نصب میکنند... بعد متوجه میشوید آن محل برای چغندر مناسب نیست و کار نظمی شده است. آنوقت کارخانه را مثل بوتله چغندر از شاهی میکنید و در ورای من میکارید... باین دلیل است که بنده میگویم کارها باید قبلا مطالعه و حساب بشود و وجود يك دفتر فنی مطالعات قبلی و تهیه و طرح پروژه ها واجب است.

البته آقای مهندس امین خیلی تقصیرند داشت. مأمور بود - امر و قرار بر این بود که کارها با دستچاچی و شاه دستوری باشد.

بنده مهندس بودم و سروکارم با این قبیل امور بود. از بیفکری یا سطحی بودن فکرها رنج میبردم. ولی میفهمیدم و شما هم کاملا توجه دارید که مسائل فنی هر قدر دقیق و غامض و مشکل باشد چون بالاخره سروکارش با مصالح بهیچان و با قطعات ماشین و مصنوع انسان است فقط يك وجهه دارد و بقیاس مسائل انسانی و اجتماعی فوق العاده ساده تر و سهل الحصول تر است. خیلی باوجود هزار بیج و خم و هزار ممی و ما یحتاج، یعنی بشر و یا اجتماع بشری فرق دارد. آنوقت می بینیم در این مملکت میآیند با يك بخشنامه و یا يك امریه يك سنت یا عقیده یا رویه هزار ساله را بدون توجه بسوابق و بعواقب و بدون مطالعه علل و نتایج مصرف تقلید اروپائی و تصور قوائد خیالی زهر و رو میکنند یا وضع جدیدی را بخيال خود میسازند...

البته من و هم‌دوره‌های من و حتی بزرگتران ما کاره‌ای در این مملکت نبودیم. جز آنکه در جمع کوچک دوستان و در محیط محدود کلاس در زمینه مطالب درسی خود درد دل بکنیم - تذکری بدهیم - عقده‌ها را برای موقع فرصت نگاهداریم و یا حداکثر در پاره‌ای انجمنها و مطبوعات اگر راهمان میدادند و آزادی پیدا میشد حرفی بزنیم. یعنی سخنرانی بکنیم و مقاله‌ای بنویسیم.

طرز فکر دیگری که خیلی مرا بدرآورد اعراض و گاهی انزجاری بود که بهانه اصلاح طلبی و تجددخواهی با مذهب و با ممنویات و اخلاق نشان داده میشد. در اینباره هم قصه‌ای دارم که خوشبختانه به تلج قهای بالایشها منم نخورد. ولی روحیه و طرز فکر عده‌ای فرنگ رفته‌ها و اصلاحاتچها را نشان میدهد. در سالهای ۲۶ و ۲۷ بود که تابستان دو هفته بقصد استراحت و تفریح با خانواده به بیلاقات طالقان رفته بودم. در مراجعت ناچار شدم شب را در صغ آباد در یک اطاق دهاتی بخوابم و فردا صبح با الاغ تا کنار جاده آمده بانظار جای خالی در ماشینهای رو به تهران ایستادم. تصادفا یک ماشین سواری شخصی که آقای محترمی به تنهایی پشت رل نشسته بود رسید و دست که بلند کسردم ایستاد و سوارم کرد. یکی از آقایان دکترای حقوق فرانسه دیده بود که برای کار وکالتی بقزوين رفته و بتهران بر میگشت. بعد ها همین آقا مدبرعامل شرکت بیمه ایران و وزیر شد. در راه با هم صحبت از گرفتاریهای اقتصادی مملکت و مشکلات عمومی و مخصوصا سوء استفاده‌ها و اقتضاحات دستگاههای دولتی بمیان آمد. بنده طت و عامل این وظیفه شناسیها و خرابیها و نادرستی اخلاقی و فساد کارمندان دولت میدانستم. ایشان استدلال میفرمود که خیر چنین نیست. سردم در همه جای دنیا يك طورند و در تمام ممالک سوء استفاده و دودی هست. منتهی چون در مملکت ما مقیاس کارها پائین است و نظرها کوتاه و تنگ میباشد يك دزدی مختصر و مداخلیکه فلان عضو حسابداری یا مباشر اداره مرتکب شود باعث لنگی کارو سرو صدا میشود. اما اگر مقیاس کارها بزرگ بود (یعنی مخارج سنگین و کارهای بزرگ در دست می‌گرفتیم و سرمایه‌های هنگفت و بودجه‌های کلان مثل اروپا و آمریکا

بکار میافتاد (این سو^۵ استفاده ها و دزدیها در قبال حجم عملیات ناچیز و بی اهمیت جلوه میکرد . . .)

بنده چون مرهون محبت و مسافر مجانی آقای دکتر بودم جسارت و سماجتی نشان ندادم و چون بخیا بانهای تهران رسیده بودیم غذا حافظی^۶ کرده پیاده شدم . اما تلافی آنرا بر سر اعضا^۷ و مستمعین حاضر در يك مجلس سخنرانی حزب ایران در آوردم .

قبل از آنکه به سخنرانیها و مقالات ناقابل اجتماع خود بر سر و بحث از حزب ایران که یکی از موارد اشاره و مصالح بکار رفته کيفرخواست است بنمایم - لازم است مکتب بسیار کوتاهی در شهریور ۱۳۲۰ بنمایم .

ضربه شدید با تکان شهریور ۲۰:

کتابه^۸ اجتماعات دینی و سیاسی و انکار و احزابیکه کيفرخواست در^۹ گردش کار^{۱۰} نام برده است و مقدمه و سنای مدارک اتهام قرار داده است موانید بعد از شهریور ۲۰ میباشند . بعضی از آنها بعد از شهریور ۲۰ بدنيا آمدند و محیط فعالیت و فکر ما شدند و حسی دیگر و از جمله حزب توده قبلا زائیده شده بود ولی نامگذاری و جولان آن بعد از شهریور ۲۰ ظاهر گشت و احزاب دیگری از قبل آن زائیده یا منشعب شدند که هنوز هم وجود دارند .

در هر حال شهریور ۲۰ يك واقعه^{۱۱} مهم و يك نقطه عطف حساس در تاریخ

ایران است .

از جنبه های نظامی و سیاسی و خارجی آن و مسائلیکه بهار آورد بهیچوجه نمیخواهم در اینجا صحبت کنم چون مربوط به دفاع و دادگاه نیست و جلوگیری را خواهید گرفت . فقط از جهت تاثیر داخلی و تحول و تکانیکه در افکار ایجاد نموده يك شاخه یا گوشه^{۱۲} آن منتهی به تاسیس نهضت آزادی ایران گردید حرف میزنم . عرض کرده بودم که قبل از شهریور ۲۰ فکر حاکم و روحیه^{۱۳} صومئ طبقات درس خواننده و موثر بر محور اصلاحات بود . نسل فرنگ رفته خود را کم و بیسش ماطی و کارگری در این برنامه اقدامات تجدید خواهانه و مکتب مد رنیم میدانستند

در عرض ۲۰ سال يك حمله دهه‌جانبه ای در جبهه اصلاحات و اقدامات بفرماندهی و ابتکار شاه سابق بعمل آمده و نتایج و موفقیت‌های بزرگی نصیب شده بود: ارتش نوین و نیرومند - راه آهن سرتاسری شاهکار هنرو صنعت - کارخانجات نساجی و قند و برق شاهی و دولتی - تسلیحات - دانشگاه - فرهنگ - وزارت کشاورزی دادگستر^ی هر طول و عرض با کاخ مجلل و تشکیلات مفصل - دارائی با شعب و فعالیت‌های اقتصادی متنوع. . . . در زمینه آداب و رسوم نیز بدون اینکه کاری به بد و خوب آن داشته باشیم تحویلهای عظیمی در لباس و حجاب و غیره انجام شده بود.

همه سرگرم برنامه‌های مربوطه بود م. ملت حق خروج از این برنامه‌ها را نداشت. هرگونه اجتماع جدی و اصلاح فکر کردن و قدم برداشتن در راه دیگری غیر از آنچه دولت تعیین کرده بود ممنوع بود. دولت فکر همه چیز و حتی طرز فکر کردن و تربیت مردم را نموده کانونی بنام "پرورش افکار" تأسیس نموده بود که بنده نیز بنا بدستور وزیر فرهنگ وقت يك سخنرانی در آنجا کردم (راجع به مسوود نساجی)

در گرماگرم این احوال و اعمال بکمرته جنگ در گرفت - از خواب بیدار شدیم (کار هم خودش خواب است) متفقین آمدند - شاه مملکت رفت با او را بردند

شاه که رفت همه چیز رفت - همه کارها و اقدامات روی هم ریخت. نه تنها متوقف و بیخاصیت برای ما شد، بلکه مورد استفاده دشمنانمان قرار گرفت. کارخانجات و ذخایر ارتش بدست متفقین افتاده - راه آهن سرتاسری ایران که با عوارض قند و شکر و خون جگر يك نسل ایران ساخته شده بود پهل پیروزی آنها گردید. بیمارستان پانصد تخت‌خوابی پهلوی ستاد ارتش قشون انگلیسها شد. راه‌های جدید ما معبر کاروانهای سنگین و پیوسته حامل اسلحه‌های تحویلهای شوروی شد - ساختمان نوظهور بانك اهواز که خود بنده بر تنظیم قرار داد و نظارت و تاسیسات آن کار کرده بودم برای بیمارستان سربازان و افسران آمریکاییها اجاره داده شد

وضع مملکت و اقدامات دولت مانند قطار راه آهن بود که با سرعت ۴ کیلومتر در ساعت (در آن زمان این سرعت خیلی بود) سوت زنان و غریوکشان سر بالا نسی کرده های ترقی را می پیماید ولی يك مرتبه به مانعی بر میخورد ضربه و تکان شدیدی بر ماشین و مسافرها وارد میشود . قطار از خط خارج و لکوموتیو از آن جدا و واژگون میشود . . . رشته ها پنبه میشود . در میان کشته ها و کبیده ها و ناله ها و نفرها ها امید ها به باد داده میشود

ولی در عوض مسافرین بیدار میشوند . ملت بیدار شد و دید و فهمید که وقتی همه چیز مملکت و دولت مثل واگون های قطار آویخته و بسته بیک فرد باشد این خطر عظیم هست که تا آن فرد بنحوی از انحاء از بین رفت (یا او را از بین بردند) همه چیز از بین میرود .

این درسی بود - درس عظمی بزرگی بود که ضربه شهریور ۲۰ به باد داد . از بزرگترها شنیدم که در روزنامه ها و کتابها خوانده بودیم که در جنگ بین الملل اول با آنکه قدرت و چنین مرکزی دولت نداشت پس از هجوم قشونهای متخاصم اگر به دولت ساقط شد - مملکت فوری تسلیم نشد - مقاومتها و جنگهایی در غرب و جنوب و شمال ایران در برابر مهاجمین صورت گرفت - عده ای از رجال و وطندستان به مهاجرت و به شکایت پرداختند اما این دفعه هیچ صدائی از هیچ جا بر نخواست و ملت ایران کوچکترین اظهار شخصیت و مقاومت نکرد . دولت ایران بلا فاصله جمع و جور شد ولی جمع و جور شد که قرار داد ببندد و خود عامل دشمنان شد اموال و تاسیسات و حتی افراد ایران را تحویل آنها بدهد

نبضت آزادی ایران اگر مخالفتهایی با سلطنت مطلقه و با استبداد ابراز داشته و میدارد از همین جهت است . ما میگوئیم نباید همه چیز مملکت آویخته و وابسته بشخص پادشاه باشد . بلکه مبداء و مقصد افکار و افعال در مملکت باید ملت و مردم باشند و شخص شاه (یا رئیس جمهور برای ممالک جمهوری) مظهر و معرّف فعالیت های ملی باشد .

این عقیده و بیان ما بهیچوجه اهانت بشخص اول مملکت و نفی سلطنت

نباید تلقی شود. کما آنکه هیچکس در دنیا منکر مقام و موقعیت رئیس جمهور آمریکا نیست. معذالک خود ترومن رئیس جمهور پیشین و مقتدر و محبوب آمریکا چنین مینویسد (ترجمه در روزنامه ترقی - نقل از مجله خواندنیها ۱۹/۲/۴۳):

" مردم عادی تصور میکنند که اگر شخص رئیس جمهور شد - آن شخص حلال تمام مشکلات جهانی بوده در تمام موارد میتواند قضاوت و اظهار عقیده نماید و حال آنکه چنین چیزی نیست. زیرا در تمام مدتی که من در کاخ سفید آمریکا ریاست میکردم با وجود بیکه تصمیمات بزرگی بدست من اجرا شد مع الوصف من در کاخ سفید هیچوقت حس نکردم مقدرات جهان در دست من میباشد. به همین جهت هر تصمیمی که در کاخ سفید گرفته میشود من با خود میگفتم این تصمیمی است که رئیس جمهور آمریکا گرفته است نه هاری ترومن. اگر من در زمان ریاست جمهوری اینطور فکر میکردم مثل بسیاری از مردان سیاسی جهان که خود را مافوق دیگران میدانند به کهلکس دچار میشدم. در کاخ سفید و در واشنگتن بقدری مسردان فهمیده و روشن فکر وجود دارد که رئیس جمهور خواهی نخواهی تحت تاثیر افکار آنها قرار میگیرد."

ما هم میخواستیم و میخواهیم در ایران نیز مردان فهمیده و روشن فکر زیاد باشند و پادشاه خواهی نخواهی تحت تاثیر افکار آنها قرار گیرد.

کانون مهندسين ايران و اعتصاب مهندسين:

پس از تصادم و تکان شدید شهریور ۲۰ و پس از آنکه قطار سرنوشت و حیات مملکت بدون لکوموتیو و راننده بوضع زار و نزاری بحال خود افتاد مسافریین قطار یعنی مردم از جا برخاسته در صدد برآمدند روی پا بایستند و خود قطار را حرکتی بدهند و بجائی برسند. چون در اثر سرگرمی سیاستهای خارجی بمسائل جنگ و بعد از جنگ و تضاد های فیمابین مختصر آزادی و امکان نفس کشیدن و ابراز وجود کردن برای مردم پیدا شده بود بطوریکه قبلا نیز اشاره کرده ام از هر طرف جنب و جوشهایی پدیدار شد.

یکی از آن جنب و جوشها که فرصتی باینجانب برای عرضه ارمغان مسافر

فرنگ دار و بقدر کافی روی آن صحبت کرده ام کانون اسلام و انجمن اسلامی دانشجویان بود .

اجتماع دیگریکه بلافاصله بعد از آزادی شهرپور ۲۰ تشکیل شد و بنده نیز در آن وارد شدم کانون مهندسين ايران بود . (سال ۱۳۲۱) .
 کيفرخواست زکری از کانون مهندسين نمايند ولي من براي دفاع از خود و اثبات خلافكوتيبهاي آن در زمينه خدماتم پای آنرا در میان میآورم . وهم چنین بدلیل ارتباطیکه با احزاب مورد بحث در کيفرخواست و از جمله حزب ايران پيدا میکند . کانون مهندسين كاملا جنبه صنفی داشت و تقریبا کلیه مهندسين ایرانی آن زمان راجع کرده بود (منهای نوسه نفر از قدیمیها کسه خود را کنار کشیدند) .

با تاسيس کانون مهندسين یکی از آرزوها ر مواد برنامه ارمغان اروها که در مغز بسیاری از هم دوره های ما وجود داشت جامه عمل پوشید . کانون مهندسين در دومين سال تاسيس ، گاهواره ای برای يك قيام مهم و تکائسي در ارکان مملکت گردید . که چون جنبه سیاسی و آلودگی بافراغ و جنجال رانداخته مجهول مانده است :

اعتصاب مهندسين - این اعتصاب از مهندسين اداره صنایع و معادن شروع گردید و بزودی بکلیه مهندسين کارمند دولت و سایر ادارات و طبقات دکتر و لیسانسیه مخصوصا اروها برگشته ها و فارغ التحصیلان دانشگاه تهران سرایت کرد . هدف اصلی باشمار اعتصاب " سپردن کاربردست کاردان " و در حقیقت شکستن سدی بود که نسل قدیم و صاحب رتبه های اداری در برابر نسل جدید ایجاد کرده مهندس ها و دکتر ها و لیسانسیه ها را بهیچیک از پستهای ریاست و مسؤلیت محافل فنی و علمی راه نمیدادند . آن اعتصاب را همان طبقه و نسلی راه انداخته بودند که در تقسیم بندی قبلی گفته بودم توجه چندانی بمسائل اجتماعی و سیاسی عمومی نداشتند و نظرشان بیشتر روی اصلاحات تجدیدی و خودمآ اداری و فنی بود . باین جهت جنبه سیاسی پیدانکرد و به افراد معدودی از

جهت‌ها که میخواستند اعتصاب را بطرف خود و بحساب خود بکشانند میدان داده‌اند . اعتصاب دو سه هفته ای طول کشید و قرین موفقیت کامل گردید . تحسول صفتی در ادارات ما پیدا شد . مدیر کل معادن و مدیر ساختمان راه آهن - روسای نواحی وزارت راه و همچنین چندین رئیس کارخانه و رئیس یکی دو دانشکده که قبلاً از ادارات آنها بودند بجایشان می‌نشیند و متخصصین گماشته شدند . حق و نماینده منتخب از هر دانشکده در شورای دانشگاه و استقلال دانشگاه نیز از همان زمان می‌باشد . در هر حال راه برای ارجاع مسئولیت و ریاست و میدان فعالیت به نسل تخصص یافته طرفدار تجدید و اصلاحات باز شد ؛ اگر انقلاب را انحصار و اختصاص بصورت توده ای و منظوره ای سیاسی ندانیم اعتصاب مهندسان را که در سال ۱۳۲۱ رخ داد باید يك انقلاب درخور اهمیت و توجه تلقی کنیم . ولی از آن پس دیگر کانون مهندسان مرکز و مبداء چنین حرکاتی نشده جنبه طمی و فنی و خانوادگی آن بر جنبه سیاسی و حتی صفتی و سند پکافی کاملاً چربید .

تنها یادگار سیاسی و اجتماعی و نموداری که از تحول فکری آن دوران نسل تحصیل کرده متوسط مدرن ایران در کانون بعد از پیروزی اعتصاب مهندسان به ظهور پیوست و در محیط کانون تظاهرات اولین و آخرین از این نوع بود در يك مقاله کوتاه اولین شماره " مجله صنعت " مورخ فروردین ۱۳۲۰ نشریه کانون دیده میشود که بقلم آقای مهندس پرخیده تحت عنوان " کانون و اجتماع " درج شده و " صدای کانون " را منعکس کرده است .

بد نیست آن مقاله داخلی را از جهت ارزش تاریخی آن و آشنائی با تحولات فکری مورد بحث بخوانم :

" روزیکه کانون بها شد بنظر میرسد که بهیچوجه با جریانات سیاسی کشور تماس نخواهد داشت آرزوی بیشتر مهندسان هم همین بود و ایکاش چنین چیزی ممکن میشد ! متناسبانه در دوره کوتاهی که از عمر آن گذشت معلوم شد در محیطی که سالها دراز بازی سیاسی بجان بازی میکشیده و چرخهای

کوناگون بهوس این و آن میچرخیده ، اتخاذ روش بی اعتنائی کامل بجهتانات سیاسی ، هفت پا زدن به آمال ملی است و بس . جائیکه خواباندن يك ماشين و يا گشودن يك گالری در معدن با زد و بند های سیاسی بستگی پیدا میکنند . نقشه های اصلاحی و اساسی مهندسین به آسانی میسر نمیشود

آری معلوم شد که بیخوابی کشیدن شبهای دراز جوانی بامید روزهای آبادانی کشور و تحمل زحمات طاقت فرسا در معادن و کارخانه ها برای کسب علم و هنر . . . کافی نبوده و امروز هم بایستی متفقاً برای پیشرفت آرزوهای خود فداکاری نمائیم . هنگام تحصیل زحمت ما انفرادی بود ، حالا جنبه اجتماعی آن هم واجب شمرده میشود . . . با آنکه در این نبرد (مقصود انتخابات دوره چهارم هم است) نبرد سرد و مسائل پیشرفت در دسترس ما نبود و بظاهر درجه های موفقیت بروی ما بسته بود ، در نتیجه تبلیغ و فداکاری اعضا کانون و همفکران دیگر بخصوص دانشجویان آرا* پربهای بقدر زیاد بنام دو نفر از اعضا کانون تحویل انجمنهای نظارت شد و اگر آرا* معلوم الحال حومه باصت آلودگی صندوقهای شهر نشده بود هر دو حائز اکثریت میشدند .

انتخاب بی آلابش يك مهندس نشان داد که محیط بخوبی برای رشد پاکدامنان مساعد است و اگر درست و بموقع تبلیغ شود بی نتیجه نخواهد بود . بنوبه خود این موفقیت را به اهالی تهران عموماً و جامعه مهندسین و روشنفکران خصوصاً تبریک میگوئیم .

کانون مهندسین در ابتدای پیدایش خود صد* يك حرکت اداری و صنفی و يك حرکت اجتماعی و سیاسی نحل تحصیل کرده گردید . ولی بزودی بطوریکه تربیت و عادت مهندسین است این دو جوانه با با جوش غیر خالص از تنه اصلی که کانون مهندسین است جدا گردیده و ده ای از موسسین اعضا* مهم کانون مهندسین " حزب ایران " را تاسیس کردند و یکی دو سال بعد ده* دیگری که اکثریتشان افکار چپی داشتند ، " سندیکای مهندسین " را درست کردند و از آن پس کانون مهندسین خالصاً مخلصاً فعالیت علمی و فنی و خانوادگی مهندسین را

تعقیب کرد .

نظر بهمین دلیل صمیمیت و صداقت و طرد ناخالصیها و نادرستیها^{۱۰} کانون مهندسين ايران توانسته است در میان تلاطمهای مختلف سیاسی و اداری مملکت دوام بیاورد و دارای خانه اختصاصی و تشکیلات و اعضا^{۱۱} شود که تقریباً کلیه مهندسين ایرانی را در خود جمع نماید . دو سال قبل جشن بیستمین سال خود را برپا کرد .

در هیئت مرکزی کانون که سال بسال تجدید میشود از همه نوع افسار سیاسی و سلیقه های مختلف ، مهندسين همکاری داشته اند .

اینجانب نیز از همان روز تاسیس و بلا انقطاع همه ساله بحضویت هیئت مرکزی کانون و يك با دو بار نیز برپاست کانون انتخاب گردیده ام . اتفاقاً در سال ۱۳۴۲ که در زندان قصر بودم و کوچکترین فعالیت تبلیغاتی خصوصی برام امکان و احتمال نداشت حداکثر آراء^{۱۲} تمام ادوار گذشته را آورده رتبه دوم را در لیست بیست نفری منتخبین احراز نمودم .

یقیناً میدانید که در انتخابات کانون مهندسين دستور و دسته بندی وجود ندارد . از طرف کلانترها و سازمان امنیت فشار و تحمیل بکسی وارد نمیشود . اتوبوسهای شرکت واحد برای ریختن آراء^{۱۳} کوپنی در صندوقها برآه نمی افتند . حقوق کارمندان و دستمزد کارگران را روکشی نمی نمایند . یعنی آراء^{۱۴} کاملاً طبیعی و واقعی است مهندسين ايران هم مسلماً جزو عوام و ساده لوحان مملکت بشمار نمی آیند که کیفرخواست آنها را مشمول " عوامفریبی " بنده نماید . یعنی در مقام دفاع مرد نظریات کیفرخواست میتوانم خود را منتخب و محبوب لاقط طبقه^{۱۵} همصنف خود بدانگاه معرفی نمایم .

کانون مهندسين ايران محل مناسبی بود که میتوانستم بقول کیفرخواست " تضیقات باطنی " خود را اجرا نمایم . علاوه بر عضویت و خدمت در هیئت مرکزی مأموریت دو کار را پیدا کردم . یکی اداره^{۱۶} صندوق وام مهندسين و دیگری امتیاز و اداره مجله صنعت ارگان کانون .

شماره هائی از این مجله ها را بدادگاه ارائه میدهم . ملاحظه میفرمائید این مجله برحسب امکانات و جمع شدن مقالات هر دو سه ماه یکبار منتشر میشد و گاهسی سالی یک یا دو شماره در میآید . بنده حقیر در کتبه شماره های آن یک مقاله فنی ابتکاری با مطالعاتی و تحقیقاتی داشته ام . حال برای آنکه میزان آزادی و عدالت اجتماعی حاکم بر مملکت و درجهٔ ضاد دستگاه را بشناسید باید عرض کنم که یک ماه قبل یکی از رفقای مسئول کانون برایم پیغام فرستاد که از طرف مقامات انتظامی مانع انتشار مجله هستند و میگویند اسم فلانکس نباید روی آن باشد ! (توضیحاً)
لازمست اضافه نمایم که چند سال است بواسطه گرفتاریهای دانشگاهی و فلسفی و اجتماعی بنده دیگر نه مدیر مجله صنعت هستم - نه عنوان صاحب امتیاز را دارم . بلکه رفقا از جهت محبت و سابقه خدمت خواسته اند اسم بنده در پشت جلد مجله بعنوان "موسس مجله" ثبت باشد)

سخنرانیها و مقالات بنده در مجله صنعت جنبه تحقیقاتی با طــــرح
پیشنهاد های فنی مورد احتیاج مملکت را داشته است . (از قبیل : صنعت
محاسبه - ترسیمهٔ عمومی گازها - سازمان مسافری شهرستان تهران - وسائل
خنک کردن هوا برای تابستان - و آخری آنها حل مشکل صبور و مرور خیابانها
در تهران)

حزب ایران و سخنرانیها و مقالات اجتماعی بنده:

احساس ضرورت فعالیت اجتماعی و سیاسی از ناحیهٔ نعل تحصیل کسودهٔ
بر سر کار مملکت که بعد از بهم ریختگی شهریور ۲۰ دست باعصاب میند سسین
زده و مواجه با حقه بازیها و کار شکنیهای میدان ازان سیاست هده بود ، بشرحیکه
در مقالهٔ "کانون و اجتماع ملاحظه کردید ، هده ای را بفکر تکشکیل حزب سیاسی
انداخت .

تا آنجا که بخاطر دارم و مخصوصا اگر احزاب و اجتماعاتی را که صبر و اشتری
نداشتند و احیانا تاسیس شده باشند کنار بگذاریم ، اولین حزب دوران جدید
تاریخ ایران (یعنی بعد از پهلوی) پس از حزب توده ، حزب ایران میباشد .

مؤسسين حزب ايران متعلق بهمان دسته دوم از سه نوع طرز فکر در ايران بود که گاهی به پيش گذاشته لازم دیده بودند فکر تجد و خواهی و اقدامات اصلاحی خود را در يك سطح بالاتر از فعاليتها و خدمات اداری و فنی یعنی در سطوح وکالت و وزارت نیز توسعه دهند . متوجه و معتقد شده بودند که تا مقامات سیاسی و زمامداری در اختيار طبقات دانا و سالم و افراد خودشان قرار نگیرد کار مملکت سامان و صلاح پیدا نخواهد کرد . ولی مکتب فکری آنها از این حد بالاتر و وسیعتر نرفته ، ایراد و عنایت چندان به تفسیرات عمیق سازمان اجتماعی و اعتقادی و سیاسی مملکت نمیکردند . کاری به اساس و سازمان و رژیم مانند حزب توده نداشتند . شعار حزب ايران معرف کامل طرز فکر و تحول کاملاً طبیعی است که در زمینه دومین نوع طرز فکر در ايران و بدنبال هدف اعتصاب مهندسين پدیدار گشت : برای ايران - با فکر ایرانی - بدست ایرانی *

حزب ايران اهدا فلولوژی خاصی نداشت و يك حزب ناسیونالیسم ملی بود که در نسیم و سوسیالیسم را هم برای خاطر ناسیونالیسم برخورد ضمیمه مینمود .

کیفرخواست با لحن تحقیر آمیز ! اعلام میدارد که بنده عضو حزب ایسران بوده ام و در سال ۱۳۲۴ در اثر ائتلاف آن حزب با حزب توده * ظاهراً از آن - حزب استعفا دادم . علاوه بر آن اضافه مینماید که عضویت خود را کتمان میکنم ولی دوستی با سران حزب ايران و شرکت و سخنرانیهای حزب دلیل قطعی بر عضویتم در آنجا (و بنابراین دروغ گوئیم) میباشد ! . .

صرف نظر از آنکه عضویت در حزب ايران عمل خلاف قانون و خلاف شرافت و اخلاقی نیست که اصرار بر کتمان کردن آن داشته باشم و استدلال بر دوستی با سران يك حزب و شرکت در مجالس سخنرانی از نمونه استناد های واقعا قفافسی و محکم است که شایسته کیفرخواست میباشد . طت عدم عضویت بنده در حزب ايران اولاً امتناع بود که اصولاً در آن ایام نسبت به فعاليتهای سیاسی و حزبی داشتم و ثانیاً برای بنده درد اصلی مملکت در نداشتن تشکیلات حزبی و مراعاته های سیاسی نبود . بنده خیلی پیش از این مطالب به معتقدات فکری و تربیت معنوی

و تدارك شخصیت اهمیت میدادم .

اینستکه وقتی از طرف رفقای قدیمی حزب ایران برای سخنرانی دعوت شدم موضوع صحبت را در يك سخنرانی " ضریب تبادل مادیات و معنویات " و در سخنرانی دیگر " فحش و تعارف در کشور ایران " قرار دادم .

سخنرانی اول که یکبار در روزنامه جبهه ارگان حزب ایران و سپس در سراسر جداگانه چاپ شده است برای ارائه و ایراد این مطلب پرورشفکران و حزب سازان ملکت بود که معنویات و اخلاق صرفنظر از ضرورت و ارزش دینی یا انسانی آن از جهت ضرورت زندگی و ارزش مادی نیز بسیار قابل توجه میباشد و کنارگذاشتن آن در مراسم های سیاسی و اصلاحی اشتباه بزرگ است . زیرا مثلا در دستکاری و تقوای اخلاقی يك جامعه حداقل سبب میشود که در بودجه پلیس و هزینه های بازرسی و دادگستری و هزاران احتیاط کاری و عطیاتیکه بلحاظ جلوگیری و پیش بینی خلافکاریهای محتمل محمل میآید صرفه جویی قابل ملاحظه ای تامین گردد و بسا راندمان برنامه های مورد نظر و محصول بودجه های مصرفی چندین برابر افزون گردد . پس از جهت مقایسه و معادله با مادیات هم که باشد معنویات دارای ارزش و يك نرخ معادله با معادله ای میباشند .

در سخنرانی دیگر انواع فحشها که در زبان فارسی متداول است و از امتیازات و ثروت زبان طی ما بقیاس سایر زبانهای دنیا میباشد تقسیم بنسبی گردیده بود . در مقابل فحش که بیشتر در طبقات پایین و عوام جامعه معمول است ، تعارف و مبالغه گوئیها را که در طبقات فاضل و خواص دیده میشود نمونه آورده بودم . بالاخره اینطور نتیجه گرفته میشد که از پس بی حقیقتی و تصنع در - روحیه و منطق ما وجود دارد زبان و دل یا کلام و عقیده در نژاد ما هر کدام برآ خود سیر جداگانه ای پیدا کرده کلمات و اصطلاحات تحریف گلی یافته اند . بطوریکه برای رساندن مکتوبات قلبی خود مجبوریم دائما بر تند و سر بلند و کلام بیفزاکنیم و معذالک تاثیر مطلوب را در مخاطب خود که عادت به شنیدن مبالغه و دروغگوئی پیدا کرده است نتوانیم ایجاد کنیم . بنابراین باید همیش از

گنجه بنظر او هر و تشریفات و تفکیلات سیر ازیم به حقیقت و صداقت توجه نمانیم .
 در همین زمینه ها و در جستجوی این تاثیر و تلقین که باید بیاطن و ماهیت
 افراد اهمیت فوق العاده داد و هرگونه بدبختی یا خوببختی هر جامعه مرهون
 روحیات نژادی و عوامل تاریخی و عوامل جغرافیائی بوده ، اصلاحات اجتماعی باید از
 حق و ریشه و موم سرچشمه بگیرد . یک مقاله در روزنامه کیهان نوشتم و دو سه
 سخنرانی در کانون هدایت افکار ایراد نمودم . مقاله کیهان تحت عنوان " بسی
 نهایت کوچکها " جداگانه چاپ شده است و آخرین سخنرانی ام در کانون هدایت
 افکار " ساختمان دماغی ایرانیها و نقشه شهرها " بود .

روح و محرک من در این سخنرانیها اولاً آیه شریفه " ان الله لا یضیر ما بقوم
 حتی یشیروا ما با نفسهم " بود که در دوره متوسطه اولین دفعه که تفسیر قرآن
 میشنیدم از مرحوم میرزا ابوالحسن خان نوری معلم و مدیر دارالمعلمین مرکزی
 تعلیم گرفتم (و همین آیه بعداً سرلوحه مراسم نهفت آزادی ایران گردید)
 و همچنین مارتی بود که در سه سال تحصیل در مدرسه سانترال روزی دو بار همه
 شاگردان در موقع قدم گذاردن روی پله های سرسرای ورودی بخط درخت در دیوار
 مقابل میخواندیم :

Ce n'est qu le passe qu on fait l, avenir
 Une terre sans mort est une terre inhabitable

(فقط با گذشته است که میتوان آینده را ساخت . یک زمین بدون مردگان
 با میراث گدشتگان - زمین غیرقابل سکونت میباشد .)
 آن آیه و این سخن بوجه بارزی با طرز فکر اصلاحات تجدید خواهانه دوره
 پهلوی و با افکار و مراسم سیاسی و اجتماعی دوره بعد از شهریور مایبست
 داشت .

نمالت دانفگامی:

زیرینا و اساس اتهامات کثیرخواست بر اینستکه بگویند موسسین نهفت آزادی
 ایران در مراسمات یک چیز میپوشند و میگویند ولی در عمل چیز دیگری را میپوشند

و میکنند . ضمناً سعی دارد تاسیس نهضت آزادی ایران را به عمل سطحی تمنعی بمنظور فرصت جوئی و نفع طلبی جلوه دهد . سعی بنده اینست که نشان دهم تاسیس نهضت آزادی ایران و تشکیل افکار و آقال ما معلول جبرانات و حوادث کشور و جزئی از یک پدیده تحول کننده ملی میباشد . مرام و رویه نهضت آزادی که روی احتیاجات کشور و برای جوابگوئی بمسائل و مشکلات ملی درست شده است ، برخلاف ادعای کیفیخواست خدمت به مملکت میباشد . موسسین نهضت نیز در کار خود اهل خدمت و مورد اعتماد بوده ایم . برای اثبات این ادعا و رد کیفیخواست ناچار باید سوابق زندگی و مشاغل خود را مثال بیاورم .

ممکن است شخص در باره خود در اشتباه و مخالفه باشد و من ابتدا^۱ از دانشمندان و شنوندگان انتظار ندارم به صرف ادعاهای بنده اعتماد نمایند . ولی وقتی استادان یک دانشکده در آن سالهاییکه دستور از خارج و از بالا برداشگاه تحصیل نصیحت کمیرا برای اولین بار بنمایندگی خود در شورای دانشگاه و سپس با اکثریت برهاست انتخاب مینمایند و بعد از یک دوره سه ساله با توافق آراء تجدید انتخاب مینمایند . انگیزه آنها چیزی جز اعتماد (اولاً) و احراز فعالیت و خدمت (ثانیاً) نمیتوانست باشد .

در شش سال برهاست بنده ، دانشکده فنی از جهاتی زبر و روشد . تقریباً کلیه آفین نامه های انضباطی و تعلیماتی و اجتماعی و معلمین دانشکده فنی که بعداً سرشقی برای سایر دانشکده ها شد در آن دوره ها تنظیم گردید و سهم عمده آن از بنده بود . برنامه های سالیانه درسی دانشکده فنی که آن زمان تنظیم شد هیچ دانشکده ای هنوز بخود ندیده است . آزمایشگاههای فعلی دانشکده که از مجهزترین دانشکده های فنی خاور میانه و از جهاتی کاملاً سراز بعضی مدارس مهندسی اروپا و آمریکا میباشد بیش از ۷۰٪ لوازم و تشکیلاتش یادگار آن دوره است . در حاشیه تعلیمات و تجهیز آزمایشگاهها و کارخانجات ، درآمد اختصاصی دانشکده فنی تا آنجا که حافظه ام باری میکند از ۱۴۰۰ تومان به بیش از ۲۰۰۰ تومان رسید . انجمن فارغ التحصیلان دانشکده فنی که فکر

میکنم اولین انجمن فارغ التحصیلان دانشکده های ایران باشد ، بنده موسس آن بودم .
بنده این حرفها را زدم که شط و ملت ایران بدانند دستگا هیکه دم از قانون و

عدالت و سازندگی میزند ، چقدر دروغگو و پاهای روی حق گذار است !

راجع به وظیفه و خدمت اصلی ام در دانشکده یعنی از استادی و تدریس حرف
زیادی نمیزنم . از یک ربع قرن تدریس در دانشکده فنی و... مره ۲۰ جلسه درس در
آنجا (و تدریس در دانشکده ها و مدارس و کلاسهای دیگر) ، به یک جلسه آن
اکتفا میکنم . بقیه اجازه خواهید فرمود . زیرا بلحاظ درس دهنده اگر نباشد حتما
نسبت بشنوند و گیرنده درس حداکثر احترام را دارید :

والا حضرت ولیعهد (سال ۱۳۱۵) و اطیح حضرت پادشاه پنج سال بعد ،
ایشان بتازگی از سوئیس مراجعت کرده بنا بامر و میل پدر تاجدارشان از قسمتهای
مختلف مملکت بازدید میکردند . یک روز هم بدانشکده فنی که آنزمان در طبقه
بالا خانه دارالفنون بود آمدند . کلاس بنده را برای ملاحظه والا حضرت و همراهان
(وزیر فرهنگ - رئیس شهربانی - و رجال دیگر) انتخاب کردند . از اینجهت که
در میان دانشیاران دانشکده فقط دو نفر لباس مخصوص دانشیاری داشتند و جناب
وزیر فرهنگ خیلی علاقمند باین قبیل تشریفات بودند . یکی معاون دانشکده و
دیگری بنده بودم که میتوانستیم با لباس مخصوص حاضر شویم . بنده برخلاف
معمول این قبیل مواقع که منظور برگزار کردن مراسم و تظاهر و نمایش است ، موضوع
را برای درس در حضور ولیعهد مملکت انتخاب کردم که شاید مفید فایده قرار گیرد .
شاگردان سالهای سوم و چهارم را برای درس حضور ولیعهد در یک کلاس جمع
کرده بودند و چون بنده عهده دار تدریس ماشینهای حرارتی و ماشینهای
فیدرولیک هر دو بودم موضوع درس نمایشی آنروز را مقایسه قیمت واحد کیلوات
تولیدی بوسیله سه نوع ماشین بخار - دیزل و آب قرار دادم . حسابها و ارقام را در
سه ستون مجزا مقابل یکدیگر آماده شده بود بطوریکه وقتی والا حضرت وارد میشوند
جمع وزن آنها باقی باشد . قیمت تولید برق از طریق توربین آبی البته ارزاتر از
سایرین و در حدود نصف در میآید . سپس در تشریح و تأیید مطلب چنین توضیح

دارم که نه تنها بلحاظ هزینه اقتصادی تهیه برق از طریق استفاده از رودخانه سد و توربین آبی با صرفه تر است . بلکه اگر ما بوسیله توربین بخار و دیزل ایجاد نیرو نتوانیم زغال سنگ یا نفت صرفی مربوطه را بکار دیگر بزنیم و ارزشه مملکت بیاوریم . اما اگر از نیروی آبی استفاده نکنیم آن منبع انرژی همینطور بهدر میرود و خوشبختانه با مسافرتی که بشمال کرده ام رودخانه کرج و رودخانه های آنطرف البرز که به بحر خزر میریزند امکانات بسیار ساده ای برای ساختن سد و تولید برق دارند

پس از اتمام درس بنده که قدری پیش از انتظار و تفریفات طول کشید و والا حضرت رو به شاگردان کرده پس از تقدیر و تشویقهاییکه مربوط به کارهای آنها و یک مالک ارافه شده بود فرمودند :

" اما در مورد اظهارات استاد شما ، بحقیقه من چون کشور ما کشور زراعتی است و آب کم داریم ، حیف است آب رودخانه هایمان را در ماشین بریزیم ! اگر بحرف کشاورزی برسانیم بهتر خواهد بود ! . . . "

والا حضرت ولیعهد آنزمان بدرس بنده عنایت نکرده نظرم را قبول نفرمودند ولی بعد ها که پادشاه مملکت شدند افتخار کردند و میکنند که بدست خود سد های کرج و سفید رود را افتتاح نمودند

من یقین دارم سایر درسها و نظریات ما از همین قبیل است و اگر بآنها عمل فرمایند همانطور که ساختمان سد هم برای کشاورزی مفید است و آب بهیتر بزرگت میرساند و هم اجازه تولید نیرو میدهد . نظریات ما هم در مورد سلطنت هم بر رونق و دوام و مقام سلطنت خواهد افزود و هم اجازه تولید نیروهای فوق العاده طی را میدهد ! . . .

سارزه با توده ایها :

در آن روزگار اداره یک دانشکده کار آسانی نبود . مشکل تراز سانسول تعلیماتی و فنی و اداری و مالی و انسانی نبرد با توده ایها بود . یقینا میدانید که حزب توده سنگر اصلی خود را دانشگاه قرار داده بود و حداکثر قدرت و نفوذ

توده ایها در همان سنوات ۳۰ - ۱۳۲۴ از حکومت قوام السلطنه تا دولت ملی جناب آقای دکتر صدق بود. ما از همه طرف، از ناحیه دانشجویان - استادان کارمندان - پیشخدمتها در محاصره بودیم. شاگرد های توده ای باشکاهدانشگاه را تصرف کرده بودند، در کارگاهها متینگ میدادند، بکارگران و کارکنان دستور تعطیل صادر میکردند، ادعا داشتند که باید در برنامه ها و تصمیمات شورای دانشکده دخالت نمایند، اطاعت و انضباط از مدرسه نداشتند، بانواع اهانتها و جسارتها مشغول میشدند. بکلی شمرانه آموزش و پرورش و اداره کار را گسیخته بودند. حقیقتا روزگار سیاهی داشتیم. بخاطر دارنده کار بجای رسید که روزی شورای دانشگاه را محاصره و استادان را حبس کردند و آن فضاخت را بهر آوردند! ..

طاعت این جرأت و قوت این بود که از دو جهت و درد و جنبه پشت گرمی محکم داشتند و من با کمال قدرت باید در این دادگاه بصراحت بگویم. اول آنکه یکمده استادان در شورای دانشکده و شورای دانشگاه بوضع مجیب و با سفسطه و مغلطه هائیکه، بیانات سرکار دادستان پس از سالها خاطره اش را برایم زنده کرد، از بینظمی ها و خرابکاریهای آنان و دخالت سیاست در دانشگاه طرفداری میکردند. با آنکه این آقایان بهیچوجه اکثریت نداشتند ولی متأسفانه سمت انصری و ترس و تردید استادان و روسای دیگر همه جا میدان را بر آنها باز میکرد. ثانیاً مصیبت اینجا است از طرف دستگاههای انتظامی و ارتش تقویت و شاید تحریک میدادند.

این اظهارات شاید برای شما ایجاد تعجب و اعتراض نماید. زیرا از بس مطبوعات مأمور و رادیو و تیلیفونات دولتی افسانه تقویت حزب توده و همکاری جنبه ملی و جناب آقای دکتر صدق را در چشم و گوشها فرو کرده اند، اگر نتوانسته اند چنین خلاف حقیقتی را بکسی بقبولانند، لا اقل موفق شده اند که احتمال و امکان عکس آنرا خیلی بعید و بلکه محال جلوه داده باشند.

البته دادگاه حاضر محل بحث و تفصیل زیاد در این باره نیست و بنابراین

این بیک نمونه و بیک حکایت اکتفا میکنم که شخصا ناظر آن بوده ام . تو خود حدیث
مفضل بخوان از این مجمل :

بنده علاوه بر اداره دانشکده کماکان دروس سابق خود را بمسئله داشتم .
غالبا مصارف با اعتصاب دانشجویان و تعطیل کلاسها میشدیم که سرخ و سپانسه
اصلی را توده ایها راه انداخته بودند و با آنکه در هر کلاس بیش از سه چهار نفر
از آنها شناخته نبودند ولی با تصمیم و تدبیر تهدید هائیکه معلوم است کساری
میکردند تا هاگردان دیگر هم جرأت نکنند آتروز بکلاس بمایند . ولی در دانشکده
(پزشکی و فنی) عده قابل توجهی دانشجویان افسری داشتیم که لباس نظامی بپوشیدند
و شبها در دانشکده افسری میخوابیدند و همیشه یک افسر فرمانده
مخصوص همراه آنها و مسؤل کارهایشان بود که غالبا خود را در دسترس قرار
میداد . ما برای نظم کلاسها و شکستن اعتصابهای توده ای روی این دانشجویان
نظامی حساب میکردیم .

در یکی از آن روزهای تصمیم با اعتصاب بعد از آنکه بنده سرکشی بکلاسهای
دیگر و به آقایان استادان کرده تا اندازه ای خیالم نسبت به عده ای از کلاسها
راحت شد . جزوه درسی و دفتر حاضر غائب کلاس چهارم شعبه الکترومکانیک را زیر
بغل گرفته بطرف کلاس رفتم . بعضی از دانشجویان سیویل که در سرسرا راهرو
بودند مثل اشباح از پیش پایم فرار کردند در کلاس که وارد شدم احدی دیده
نشد ! پیشخدمت را فرستادم کتابخانه ، برگشت گفت اکثریت بچه ها آنجا هستند
ولی بکلاس نمیآیند و منتظرند دو سه نفری حاضر شوند تا بقیه هم بمایند . بیک
دانشجوی نسبتا مسن و بسیار فهمیده و معقول در بین افسرهای داشتیم او را صدا
زده گفتم برو نقای نظامی ات را بگو بمایند سر کلاس بعد از چند دقیقه دست خالی
و خجالت زده برگشت و حاضر شد خودش سر درس بنشیند . بنده هم در دفتر
سایر دانشجویان را قاپ کذا رده مدتی انتظار کشیدم و مثل اینکه قطب سسروان
فرمانده دانشجویان افسری هم فرستادم ولی اتفاقا در آنروز نبود . سایر
کلاسها بعضی تشکیل و برخی تعطیل شده بود .

فردای آتروز طی نامه رسمی بدانشکده افسری گزارش جریان و غیبت
دانشجویان را داده خواستار تنبیه آنها و توضیح شدم . بعد از چهار پنج روز
جواب رسمی رسید که " ما تحقیق کردیم معلوم شد در آتروز همه دانشجویان افسری
حاضر بوده اند ولی استادان بکلاسها نرفته اند ! ..."

آن جناب سروان (با ستوان یکم) فرمانده مسئول دانشجویان افسر را که
در روز بخصوص غیبت کرده بودند و بعد از چهار پنج سال که بدرجه سرگردی
رسیده بودند در سال ۱۳۳۴ در فرمانداری نظامی تهران موقعیکه برای اولین
بار بازداشت و مورد بازجویی قرار گرفتیم در اطاق بازجو دیدم !

ضمناً اولین فرمانده مسئول دانشجویان افسری قبل از جناب ایشان و قبل
از دوره ریاست بنده ، سروان روزبه معروف بود !

منظور آنکه هائی سازمان افسری متشکل و بسیار قوی حزب توده که مربوط و
منسوب بدوران حکومت دکتر مصدق می‌نمایند در دوره های جلوتر و با چنین حمایت
و هدایتی در محیط خود دانشکده افسری و ارتش ریخته و پرورش یافته شده
بود . تعداد زیادی از دانشجویان غیر نظامی ما نیز که توده ای شدند تحت
تاثیر و تعلیمات سروان روزبه و شاگردان افسر ایشان بودند .

این مسئله بسیار شایان توجه و درخور انصاف است که برخلاف شایعات
مفرضانه و تبلیغات دامنه داریکه خواسته اند جناب آقای دکتر مصدق را عامل
خطر کمونیسم معرفی نمایند و کودتای ۲۸ مرداد را بعنوان نجات مملکت به عمل
ضروری و طی جلوه دهند ، تذکر داده و معلوم شود چه عوامل و ابادی حزب
توده را در ایران قدرت داد و چه منظوری در کار بوده است .

حتماً فراموش نکردم آنکه چند سال قبل از مصدق حکومت قوام السلطنه سه
نفر وزیر از آنها را در کابینه آورد آنهم در کجا ! در وزارت فرهنگ که محل آموزگار
ها و دبیرها است و مرکز و بنده تعلیمات و تحریرات آنها روی جوانان مملکت شد .
همچنین در وزارت صناعت که سروکارش با کارخانه ها و کارگران است . پس از آن
ورق برگشت و توده ایها از وزارتخانه ها خارج شدند . (البته هر دو عمل روی

صلحت اندیشی بوده است!) واقعه ۵ بهمن دانشگاه ۱۳۲۷ پیش آمد (یا پیش آوردند) و بهانه و موجهی که پیدا شد در وزارت کشور دکتر اقبال و با تصویب مجلس حزب توده غیر قانونی اعلام شود. ظاهراً حزب توده غیر قانونی اعلام شد و لیسسی فعالیت خیلی حاد و موثری بصورت زیر زمینی در پیش گرفت. فعالیتیکه بنابه قرائن و امارات دیده در ستاد ارتش و در دستگاههای انتظامی بدون پشیمان نبوده است و بهترین شاهد آن ماجرای قرار سران محاکمه و زندانی شده حزب توده از زندان شماره ۲ قصر شهرهای بدستگیری افسران نگهبان خارج (ستوان قبادی) و داخل (ستوان محمدی) در روز ۲۴ آذر ۱۳۲۸ میباشد (رجوع به مجله خواندنیها شماره های ۱۴ تا ۲۸ فروردین ۳۳ شود).

خلاصه آنکه حزب توده درختی بود که بذران در سلطنت پهلوی کاشته و روئیده شد، در دهساله بعد از شهریور پرونده کاری و آبیاری و پروراندن شد. میوه اش را در حکومت صدق بهار آورد. میوه آن اولاً انواع کارشکنیها و مزاحمتها در جریان ملی شدن نفت و در فعالیتهای ملی و دولتی زمان صدق ورود در صفوف ملیون بعد از حاجی اتا غریب آن عرب بهابانی بمنظور ارتاب مردم ایران و سرگرداندن سیاست آمریکا و بالاخره ساقط کردن حکومت صدق بود.

حالا خوشمزها است که دافعا دکتر صدق و جبهه ملی را متهم میکنند که آنها توده ایها را میدان دادند و مملکت را با آستانه سقوط کشاندند! پس از ۲۸ مرداد که پرده از روی خیانتهای دو طرف برداشته و خدمات و محبوبیت دکتر صدق برهنه آشکار شد. حزب توده بنای استغفار از گذشته و اصرار به تشکیل جبهه واحد را گذاشت و این قضیه مستمسک جدیدی در دست تبلیغات دولتی داد که بگویند جبهه ملی و فعالیتهای دانشجویان و بازاربان دستور و الهام از توده ایها میگیرند!

بسیار لازم بود که این ندای حقیقت و انصاف و دفاع از حق در این دادگدار گفته شده باشد.

پس از آنکه حزب توده (توده نفتی) وظیفه مقدر را انجام داد و حکومت

بعد از صدق محکم و مستقرشد ، هیأت حاکمه با تمام وزن و فشار خود و بطور جدی واقعی و با استمداد از شکنجه ها و جاسوسیها بوسیله نیروی انتظامی به سرکوبی حزب توده پرداخت . ولی در باطن و واقع این شدت عمل و خشونت‌های خلاف انسانیت سبب مظلومیت و محبوبیت آنها و حفظ و احیای ایدئولوژیشان گردیده است .

اگر بنده از حزب توده در مدافعات خود زیاد صحبت کردم و باید باز صحبت کنم از جهت اهمیت و عواقبی است که داشته و دارد . و دادرسان محترم مسلما منکر آن نیستند زیرا بطوریکه در روزنامه اطلاعات ۱۵/۱۱/۶۱ مینویسند " شاهنشاه در مصاحبه ایکه با مفسر آشوبشید پرس در امور خاور میانه کرده اند صریحا چنین فرموده اند :

... خطر کمونیم در ایران کاهش یافته ولی خطر از راه فعالیت‌های خرابکارانه باقی مانده است و احتمالا این خطر تا وقتیکه مسلک و مرام کمونیم در جهان وجود داشته باشد ادامه خواهد داشت . . . شاهنشاه سپس فرمودند پاسخ این سؤال که آیا کمکهای آمریکا بایران که پس از جنگ دوم تا کنون بمیزان ۶۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار (تقریبا ۱۲ میلیارد تومان یعنی معادل بودجه دو سال مملکت) برای مبارزه با کمونیم در اینکشور کافی است ، مشکل خواهد بود . ما از کمکهاییکه در گذشته شده سپاسگزاریم ولی این امر بستگی باین دارد که مسائل را باید از کدام جنبه سنجید . بحقیقه من ، ما میخواهیم که بیش از اینها در این راه پیشرفت کنیم . آیا شما هم میتوانید این کار را بکنید ؟ . . . "

در مبارزه با توده ایها ما نه زور و نیرویهای فرمانداری نظامی و سازمان امنیت را داشتیم و بکار بردیم و نه یک میلیارد و نیم دلار از آمریکا کله بلا عوی گرفتیم . معذالک فکر میکنم از طریق مواجهه فکری و عقیدتی و ابراز مکتب و خدمت ملی بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم !

جنبه ملی :

اینکه میخواهم تحولات و فعالیت‌های ماقبل ملی شدن نفت و حکومت صدق

را پشت سر گذاشته وارد سال ۱۳۳۰ بشوم . یعنی نصف گردش کار را طی کرده باشم .

صرفنظر از جنبه های سیاسی و دولتی و اجتماعی که در آن ایام در کشور صورت میگرفت و بنده مانند یک فرد عادی کشور ناظر و ملاحظه کننده آنها بودم . روی کار آمدن جنبه ملی و نخست وزیری جناب آقای دکتر مهدی بطوریکه گفته شد در محیط دانشگاه تاثیر و تسکینی عظیم برای ما ایجاد نمود .

ما با مراقبت و زحمت زیاد موفق میشدیم طیف گسترده ای از جنبه های حزب توده نگذاریم چرخ درس و کار دانشگاه از حرکت بیفتد ، سهل است که پیشرفت هم داشتیم . انضباط را بهتر تدبیر و تمهید شده حفظ میکردیم ولی یک چیز از عهده عمل و قلمرو نظر ما خارج بود . ما در دل دانشجویان و جوانان بطور کلی راه نداشتیم ، ضمناً نمیخواستیم دورویی و تزویر کرده بکسی دروغ بگوئیم . یعنی خود را ظاهراً مخالف ورود سیاست و اعمال فرض در دانشگاه نشان ندهیم ولی خودمان حزب سازی و دسته بندی و ناجوانمردی کرده موافقتی را سوگلی و جاسوس نمائیم و به مخالفین نمره رد بدیم یا آنها را به جهت تحویل ماورین انتظامی بدیم . ولی بطور محسوس میدیدیم نفوذ توده در میان دانشجویان و دانش آموزان در بسط و شیوع بود .

قبلاً مرض کرده بودم که دو عامل از توده ایها پشتیبانی و بتوسعه آنها کمک میکرد . آن دو عامل از جنبه عملی بود . از جنبه نظری و فکری نیز دو عامل بسود آنها کار میکرد .

۱- نیروی ایدئولوژیک و جلب و جاذبه بیکیه بلحاظ متری بودن و مخصوصاً تحریک (دیناویسم) روی افکار داهت و شالوده فلسفی و طبعی که بآن داده بودند .

۲- خالی بودن زمینه و اینکه در برابر موج و فشار کمونیسم تقریباً هیچ مکتب سیاسی و ایدئولوژیکی بجانان عرضه نمیداد .

البته انجمنهای اسلامی سد بزرگی بلحاظ عقیدتی و استدلالی در برابر

فلسفه ماتریالیسم آنها ایجاد کرده و يك علق و ایمانی در آن عده معدود جوانان مسلمان پیدا شده بود . ولی در جنب تبلیغات حزب توده کفایت نمی‌کرد و مخصوصاً خالی از دینامیسم و عمل و وجهه حکومتی بود . جوان خوراک می‌خواهد . بقول یکی از دوستان مفز و احساسات جوانها مثل سنگهای آسیا است که در آسیا می‌چرخد . اگر گندم بآن رسانید یک عمل مفید انجام می‌دهند . اگر خورده آهن ریختید با آنها هم در می‌افتد و اگر هیچ خوراکی بآن ندادید خود را میساید و از بین می‌برد . در آرزمان ضمیر از افکار ماتریالیسم و فعالیت و برنامه های توده ای - خوراک دیگری بجوانان درس خوان مملکت عرضه نمیشد . بنابراین مانند يك قشون مهاجم بدون مانع و مخالف پیش میرفت .

آن موقعیکه جنبه ملی و مبارزات طبعی آغاز شد و علم مبارزه بر علیه استعمار و ایادی آن بر افراشته شد و موقعیتهائی در زمینه های مطبوعات و انتخابات بدست می‌آمد و بالاخره جنبه ملی روی کار آمد يك بارقه امید و روزنه نجاتی در رخشان در مملکت دمیده و بر دلها تابیده شد . مکتب و مقصدی بجوانان عرضه گردید . ما در دانشگاه یعنی در قلب پیشروی افکار کمونیسم شاهد این بودیم که چگونه جوانان مرد و بی مسلک باین مکتب می‌گروند و در برابر توده ایها سینه سپر میکنند . شمار استقلال و آزادی مملکت و تز جنبه ملی تحت رهبری دکتر مصدق حقیقتاً نسیم نجات بخشی بود که کشتی شکسته طوفان زده کشور را در مسیر صحیح انداخت .

از همین لحظه بود که پیشرفت توده متوقف شد و بهمین دلیل بود که جنبه ملی و دکتر مصدق و تز ملی کردن نفت بعنوان دشمن شماره يك توده ایها شناخته و هدف اصلی تیرهای آنها گردید . ما در دانشگاه شاهد بودیم که در انتخابات کلاسها برای سازمان دانشجویان که سابقاً در برابر نامزد های توده ای کسی قدرت ابراز وجود نداشت طبعیها هم گاندهید میدادند و موفق میشدند . از آن پس برای همیشه سنگر دانشگاه از دست توده ایها گرفته شد و بدست طبعیون افتاد .

این خدمت بزرگی بود!

حقاً و انصافاً اگر جبهه ملی پیدا نمیشد و تزلزلی شدن نفت یعنی یگانه راه نجات ملی ایران از دست استعمار ضوان و اجرا نمیکردید هیچ نیرو و تدبیری (نه شکجه های ضد انسانی قوای انتظامی و نه يك میلیارد ونیم دلار كك آمريكا) از پس افكار و اعمال كونيستم در ايران برنمآيد!

بیش از این راجع به جبهه ملی اول از نظر سیاسی و اجتماعی چینی — نیتوانم بگویم . چون چیزی شخصاً نمی دانم و کاره ای نبودم .

ماموریت خلق پد و اداره شرکت ملی نفت ایران:

بیش از آنکه دومین دوره سه ساله ریاست دانشگاه ام بسر آید از طرف جناب آقای دکتر سنجابی وزیر فرهنگ دولت مصدق به معاونت وزارت فرهنگ دعوت شدم و طیرغم میل خود از محیط تعلیم و صنعت وارد محیط دولت شدم . معاونت وزارت فرهنگ طولی نکشید که به ماموریت جدیدی مفتخر و منصوب گردیدم . ماموریتیکه خیلی برای سرم گشاد و فوق تصور و امکاناتم بود . ریاست هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت و ماموریت خلق پد از شرکت سابق نفت .

طرف فروب روز سوم ماه رمضان و عصر پنجشنبه ای بود که خسته از کار اداروی گرسنه و بیحوصله بمنزل می آمدم . گفتند افطار مهمان داریم . آقای مهندس حسینی بالا است . پس از صرف افطار وقتی قضیه را که بنا به پیشنهاد در هیئت مختلط نفت (یعنی کمیسیون مشترك مجلس شورا و سنا برای نظارت در اجبرای قانون ملی شدن نفت) و تصویب آقای دکتر مصدق قطعیت یافته بود برایم نقل کرد . گفتم چطور شط می خواهید چند تا موش امثال مرا بجنگ گله پلنگ بفرستید؟! من و شرکت نفت!؟

ولی مطکک نهایی کرده وارد معرکه ای شده بود و بر هر فرد خدمت و فداکاری هر قدر سنگین و غیرممکن باشد فرض بود .

چون خود حسینی در بسیاری از اعمال و اقداماتش در کار نفت استعماروی امتخاره از قرآن کریم ممنوع من هم قبولی خود را مشروط و موکول باستخساره از

قرآن کردم . برای نماز مغرب بمسجد هدایت خدمت آقای طالقانی رسیدیم . آیه عجیبی که نشانه امید و امر بود (از آیات مربوط به جنگ بدر) آمد . آقای حسینی مهلت نداده بلافاصله دو نفری منزل جناب آقای نخست وزیر رفتیم . ایشان خوشحال شدند مرا بوسیدند و فرمودند میروید آنجا اما خواهش دارم کاری بکار آنها نداشته باشی . ما را دست به ماشینها و لوله ها بزن . بگذارید همان مهندسين و کارمندان انگلیسی با حقوق و مزایا و مسئولیت‌های سابق کارشانرا انجام دهند . اگر از شما پرسیدند برای چه آمده اید و چکاره اید ؟ بگوئید ماهیت مدیره شرکت ملی نفت ایران هستیم . اگر پرسیدند از ما چه میخواهید ؟ جواب بد هید اولاً خودتان را مستخدم دولت ایران بدانید و ثانیاً آنچه نفت برده میشود يك رسيد بنام شرکت ملی نفت ایران بد هید . همین و بس!

همین و بس . اما متأسفانه با خوشبختانه قضایا باین سادگی نگذشت . آقای دريك Dreke رئیس کل شرکت در ایران بهیچوجه حاضر نشد ما را بسمت هیئت مدیره و مافوق خود بشناسد . کشتیها هم البته رسیدند اند و برگشتند . ماجرای بسیار طولانی و تاریخی و شنیدنی است که محل بیان آن اینجا نیست . کار به خلع يد و قبول مسئولیت و بد پریتکشید .

عمل خلع يد را تا آنجا که جنبه سیاسی و دولتی و تحریک مردم را داشت بیشتر سه نفر آقایان نمایندگان اعزامی هیئت مختلط (دکتر متین دفتری - مکی و ناصر قلی اردلان) انجام میدادند . ابتکار مذاکرات دیپلماتیک با روسای شرکت و نطقهاییکه در اجتماعات میشد با آقایان متین دفتری و مکی بود . در عمل خلع يد و برافراشتن پرچم ایران و گرفتن جای روسای شرکت بود که بنده وارد شدم . اما بخوبی حس میکردم که بزودی مواجه و مقابل وظیفه سنگینی خواهیم شد . بهره برداری و اداره یا لاقول نگاهداری این دستگاه عظیم که حقیقتاً در بسیاری بهناور مخوفی بود !

عظمت دستگاه و تشکیلات و تجهیزات آبادان و خرمشهر و مناطق نفت خیز و شبکه توزیع داخلی قدری بود که بتهنایی با تمام وزارتخانه ها و ادارات و

موسسات مملکت برابری میکرد! کسی بایستی مسئولیت اینکار را بعهده بگیرد که بالاترین شغل و قلمروی عطیاتش يك دانشکده فنی با ۲۰۰.۰۰۰ تومان بود چه سالیانه و ۶۰ نفر معلم و کارمند بود و بلحاظ اداری از حدود ریاست دایره در اداره ساختمان بانک ملی تجاوز ننموده بود! اما بحول و قوه الهی اولاً با همکاری ملی و همگانی - ثانیاً - و نیروی عشق و فداکاری ثالثاً بتوفیق کامل نائل شدیم!

بحث و تفصیل مطلب البته در این مقام بی مورد است. همینقدر برای تصور عظمت کار باید بگویم که: بودجه هزینه روزانه دستگاه يك کرور تومان بود ۶۰.۰۰۰ کارمند و کارگرداشت - يك میلیون تن مواد نفتی باید برای مصرف سالیانه کشور استخراج و تصفیه و تا اقصی نقاط کشور توزیع شود - در مناطق سوزان و دورافتاد خوزستان سرویسهای منظم و معظم آب و برق و یخ و حمل و نقل و خواربار و بهداشتی و خانه سازی و تعمیرات و سایر عطیات و احتیاجات را مانند زمان انگلیسها که ۳۰۰ متخصص در اختیار داشتند و ما فقط در حدود ۲۰ نفر علی البدل بجای آنها از تهران منتقل کرده بودیم از کار نیفتد و هیچگونه وقفه و خلل و خرابی در کارها پیدا نشود تمام این وظائف و عطیات بدون کوچکترین توقف و تزلزل انجام گردید. علاوه بر آنها پلنت ۲۰ plant که از بزرگترین و مهمترین دستگاههای تصفیه جدید پالايشگاه بود در ایلامیکه نخست وزیر و هیئت اعزامی ایران بآمریکا رفته بودند براه افتاد و دستگاه روغن سازی که کمپانی آمریکائی سازنده آن هنوز با تمام نرسانده و تحویل انگلیسها نداده رفته بودند بکار انداخته شد...

خیلی دلم میخواست در اینجا فرصت و مناسبت میبود تا نمونه هائسی از عظمت مشکلات و ارزش خدمات و زیبایی شاهکار هائیکه در آن ایام از طرف دوستان انجام شد ذکر میکردم و نام کسانی را که باعث افتخار و امید هستند میبردم تا شما هم در دل خود شاد شوید و مباحثات کنید که ایرانی هستید. هیاتهای مشاير و تخصصی که بعداً به آبادان میآمدند تحسین و اعتراف میکردند که بهیچوجه نمیتوانستند تصور کنند بزرگترین پالايشگاه جهان چنین مرتب و منظم حفظ شده است!

مجله سپید و سیاه (شماره ۲۸ مورخ ۳/۱۲/۳۲ یعنی بعد از کودتسا)

خبری راجع به نفت دارد و چنین مینویسد :

" مشاوره و مطالعه برای حل مسأله نفت بشدت ادامه دارد . رهبر کارشناس معروف نفت به تهران آمد و گزارش کار خود را داد . با آنکه پیش بینی میشد که مخارج بکار انداختن پالا یسگاه بیش از ۸۰ میلیون دلار باشد رهبر در گزارش خود گفته است که بخلاف آنچه شهرت داده اند وضع پالا یسگاه به پیچوجه خراب نشده بلکه کارشناسان و متخصصین ایرانی توانسته اند بنحوشایسته ای در نگاه داری و حفظ پالا یسگاه آبادان نبوغ ذاتی خود را به ثبوت رسانند . حتی افغانه کرد بر اثر خدمات و تجربه های گرانبهایکه کارشناسان ایرانی در این مدت آموخته اند احتیاج ایران بکارشناس خارجی به ثت بیش از ملی کردن نفت رسیده است . رهبر میگوید که هم اکنون میتوان با وضع فعلی پالا یسگاه نفت تصفیه شده بخارج صادر کرد و تدریجا پالا یسگاه را توسعه داد ."

بنده ابدانمیخواهم افتخار و حق آن خدمات و عطیات را بنام خود ثبت و مرضنمایم . بنده نه مرد اقتصاد و سیاست بودم نه مهندس نفت . افتخار و دلخوشی من فقط بیک چیز است - چینیکه میتوانم آنرا در همین حال بسیار کوچک تلقی کنید و هم بسیار بزرگ .. عمل مدیریت . اما نه مدیریتیکه استبداد وار و انحصار طلب همه چیز را در قبضه و اختیار و دستور و دلخواه خود قرار داده باشد . وظیفه و عمل بنده که آنرا میتوان هم بمرضگی و ناتوانی دانست هم مرضه و توانایی - این بود که خواستم و گذاشتم هرکس کار خود را بکند . مانع از ایمن نعدم (یا باعث این عدم) که هر کارگر و کارمند و متخصص ایرانی با حداکثر علاقه وطم خود در رحمتی که قرار دارد لیاقت و امکاناتش را بروز دهد و احترام و حقش رعایت شود . تمام آن کارهای بزرگ و مهم را آنها کردند نه بنده .

کاریکه بنده انجام دادم این بود :

دو سه روزی از ورودمان به آبادان نگذشته بود که از تنها مساعدت پسا موافقتیکه مدیران انگلیسی کردند استفاده نمودم . با راهنمایی مستر اس مدیرکل

بالا پیشگاه با روسای دیگر مثل شاگرد مدرسه ای که باید با عجله دروس امتحان را حاضر کند ببازدید قسمتها و سرویسهای مختلف شرکت پرداختم . با چشم خریدار بنگلیمه قسمتها اعم از تصفیه ها - آزمایشگاه - تلجه خانه - سانترالهای برق - انبارها - حسابداری - حمل و نقل - آتش نشانی - گشتیرانی - خانه سازی و غیره در آبادان و یک یک مناطق تفتخیز و بندر معشور سرکشی کردم . در هر قسمت با ایرانیان که غالباً مسئول دوایر و وظائف مراتب خیلی پائینی بودند آشنا میشدم . دالان رابط و کلید ورودی بنده به آن سرای عظیم و مرموز یک عده سی چهل نفری مهندسمین فارغ التحصیل دانشکده فنی و معدودی از هنرسرایمالی بودند که با غالب آنها آشنائی صمیمانه و اعتماد کامل داشتم . بطور رسمی از شرکت و بطور خصوصی از آنها با از دوستان مطمئن آنها خواستم که لوحه های تشکیلاتی سرویسهای مختلف شرکت را با نام مسئولین مربوطه بدهند . سپس ارفند ایرانیانیرا که در هر سرویس هستند یا فرد با اعتماد ترو مورد اعتماد تر آنها را که سوابق و امکانات کافی برای اداره آن قسمت داشته باشد در نظر می گرفتیم .

پیش از آنکه انگلیسها ایران را تخلیه نمایند مطالعات و محورتها آنقدر پیشرفته بود که با همکاری آلمانیان سرتیپ ریاحی و دکتر فلاح برای هر قسمت (مخصوصاً قسمت های حساس از قبیل آب - برق - حمل و نقل - توزیع داخلی مواد نفتی و غیره) چه در آبادان و چه در مناطق یکمده مسئولین از میان ایرانیان مطمئن با از آن عده بسیار قلیلی که از مرکز و از دوائر دولتی انتقال داده بودیم نامزد هائی معین شد . البته این ایرانیان که غالب آنها از مهندسمین تکنیکسال آبادان - هنرسرایمالی یا دانشکده فنی و معدودی خارجه رفته های امرامسی شرکت بودند تصور نکند قبلاً مقام معاونت و همکاری مستقیم روسای انگلیسی را داشتند . بلکه آنها را در سلسله مراتب اداری و فنی مجبور شده بودیم سه پایه و گاهی پنج پایه بالا آورده باشیم و بعضی یک کار گاهی سه کار روی دوششان بگذاریم . معذالک اگر اجازه مختصر افراق را داشته باشیم میتوانم بگویم معجزه کردند!

حکایات و نمونه های فراوان دارم که متأسفانه در آگاه اجازه ذکر آنها را

نمیدهد .

آری کار خارق العاده ای کردند !

چرا و از کجا این نیرو و الهام را میگرفتند ؟ از آنجا که عشق آزادی مملکت و سربلندی و نجات ایران در وجودشان شعله ور گشته بود . برای آنکه به شخصیت و ارزش آنها احترام گذارده و میدان عمل در اختیارشان قرار گرفته بود . مدیریت بطریق دموکراتیک اجرا شده بود و با حقیقت و صمیمیت نه با دروغ و حرف .

بنده مدیریت را اینطور یاد گرفته و فهمیده بودم و می فهمم .

روزی در شورای دانشگاه نماینده دانشکده پزشکی پیشنهاد تاسیس یک آموزشگاه مامائی را آورده بود که شرط ورود در آن را تحصیلات سوم متوسطه (یا شاید پنجم . درست یادم نیست) قرار داده بودند . این مطلب یعنی کسی سطح معلومات ورود به آموزشگاه مورد تمجیب و ایراد بعضی از اعضای شورای دانشگاه قرار گرفت نماینده مدافع دانشکده پزشکی توضیح داد ما مخصوصاً چنین کرده ایم تا فارغ التحصیلان آموزشگاه ادعای زیاد نداشته خود را متخصص ندانند . ما به آنها راجعاً سفارش میکنیم که بهترین کار شما در برابر زن حامله کاری نکردن و واگذاشتن کار به طبیعت است . دست به اسباب جراحی و عملیات زیادی نبرید و بگذارید بچه خود بخود بیرون بیاید . کار شما تقویت روحیه زانو و نظافت و مراقبت است . . .

نقش سلطنت :

بنابراین وقتی نهفت آزادی ایران مانند آقای دکتر صدق و بنابه نصوص صریح قانون اساسی میگوید " در مملکت مشروطه شاه سلطنت میکند نه حکومت " قصدش نه زل دادن مقام سلطنت است نه خیانت کردن به ملت و مملکت . بلکه بحکس میخواهیم اصولی ازلی و قطعی خلقت و رسوم صحیح مدیریت اجرا شود . وقتی قرار شد یک فرد دستش و نظرش و سلیقه و رای و تکرش (بفرض که همانها قوی و نافذ و صاحب و پاك باشند) در تمام کارها دخالت نماید و تمام افکار و افراد بیرونیات و مجری دستوره ای او باشند ، هیچکس را حق و ارزش و آزادی و وابستگی

نباشد و سازمان امنیت مدافع ظاهری سلطنت تمام امور و شعون مملکت را زیر نظارت و اختیار خود بگیرد ، در چنین شرائطی کارها خراب میشود و پیش نمیرود .

ملی کردن نفت و آن نهضت عجیبی که مملکت ما و مخصوصا مردم خوزستان را یکپارچه بحرکت درآورد صرفنظر از جنبه های سیاسی با فنی و اداری آن از جهت روانشناسی و اجتماعی نیز از حوادث بزرگ تاریخ ایران بشمار میرود .

ایکاش آقایان در آن مراسم و مسافرت های خلج بد و تظاهراتیکه در خرمشهر و آبادان و مسجد سلیمان و آماجاری و سایر نقاط انجام میگردد حضور میداشتید و شاهد آن غلیان احساسات و فوران استمدادها میشدید !

بنده بعنوان یادگار گوشه " مختصری از آن مظاهر عظیم و عجیب را در مقاله ایکه در گرماگرم اضطرابها و انقلاب برای روزنامه اطلاعات (۳۰ / ۴ / ۱۲) فرستادم و عنوان " اشکهای خوزستان " را دارد منعکس ساختم .

در آن اجتماعات و تظاهرات طبیعی بدون تعصع و تحمل و بدون تدارک قبلیکه در نقاط مختلف خوزستان تشکیل میشد و کارگران و مردم محل با آقای مکی و گاهی بنده سخنرانی میکردیم برای سه کس با با ذکر سه نام غفله مفاقد و کسف میزدند : دکتر مهدق - آیت الله کاشانی - شاه .

بلی آنزمان در نظر مردم این سه شخص و سه مقام حکم واحد را داشت - دولت - روحانیت - سلطنت . ملت آنها را از خود و خود را از آنها میدانست .

با آنکه اطمینان در ملی کردن نفت و در خلج بد عمل و ابتکار خاصی ابراز نداشته بودند اما مردم بنام ایشان دست میزدند . چون ایشان همانطور که در مورد مدیریت و قابله عرض کردم نمایمتی هم کاری بکنند . میبایستی بگذارند سفولین و متصدیان کارشانرا مبتکرانه و آزادانه تحت نظام صحیح و اصول صوب انجام دهند . نظارت و مراقبت از بالا و رضایت دادن بنفعانیت و رضایت کسودن شخصیت و سفولیت زبردستان کاری ارزش آسانی نیست . مردم قدر این عمل را میدانستند و کف میزدند .

یکبار دیگر هم سابقا بنده بشخصه شاهد احساسات پر شور شاهد و ستانه

مردم ایران بودم . احساساتیکه مردم واقعی از صمیم قلب انجام داده بهای خود آمده بودند . نه آنکه پاسبانان و سربازان و کارگران را با لباس عوضی و با وسایل دولتی و کامیونهای مقاطعه کاران آورده بآنها تعلیم کف زدن داده باشند . تلگرافها و آگهیهای ساختگی و تحمیلی هم نبود ، خود مردم بودند . در سال ۳۳۲ برای یک کار حکمیت مربوط بشرکت بیمه ایران به رشت رفته بودم . اتفاقاً مصافح با مراجعت اعلیحضرت از سفر آذربایجان بعد از قیام مردم آنجا و خروج پیشه ور بها شد که از راه آستارا و رشت بتهران بر میگفتند . در سر راه تهران رشت خانه های محقر دهقانی و جنگلی را دیده بودم که قالیچه و حتی گنیم و فانوس نفتی آویزان کرده هر کدام بنحوی ساده ولی متنوع و طبیعی چرافانی نموده بودند مثل چرافانیهای ۲۸ مرداد حالا و روز ولادت شاه نبود که همه معازه ها بکنوع پرچم و عکس و حتی بکنوع شعر پشت پنجره زده و کاملاً معلوم باشد که دستوری و تصنع است . بعد در خود رشت در میدان شهرداری بیش از سه ساعت مجبوراً ایستادم تا اتوبیل سلطنتی فاصله نیم کیلومتری خیابان سبزه میدان را در میان سیل جمعیت و استقبال کسانیکه گرد و غبار روی ماشین را بسر و روی خود میمالیدند بتواند طی کند !

آن استقبال بطور وضوح طبیعی و صمیمی بود . صف پاسبان و سرباز در طرفین خیابان رو بمردم نگذاشته و ماموران مخفی در لابلای مردم نفرستاده بودند و بکسی دستور کف زدن ندادند . اعلیحضرت احتیاج به محافظ و مبلغ نداشت . بلی - در آنزمان که اعلیحضرت " سلطنت " میکردند در میان مردم محبوبیت داشتند . ولی متأسفانه حساب خود و راه خود را از مردم جدا کردند . جای خود را از داخل مملکت و دلت بخرای مملکت منتقل ساختند .

صدق :

اما چرا در آنروزها برای صدق کف میزدند و امروز هم اگر دولت بگذارد او را روی دوش از احمدآباد بتهران خواهند آورد . و چرا نهفت آزادی بساو احترام گذارده و میگذارد ؟

جواب این سؤال را مادرهانیه روز افتتاح نهفت داده ایم :

" صدتی هستیم و صدق را از خادمین بزرگ و افتخارات ایران و هسرق میدانیم ولی نه بان معنی و مقصدیکه از روی جهل و فرس تهمت زده مکتسب او را مترادف با هرج و مرج و تقویت کمونیسیم و تمصب ضد خارجی و جدایی ایران از جهان معرفی کرده اند . ما صدق را بعنوان یگانهرقیس دولتیکه در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته های ملت برداشته ، توانست پیوند بین دولت و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موفقیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار ناسل گردد تجلیل میکنیم."

یک حکایت کوچک نقل از آن دوره مینمایم :

در ایام ماموریت نفت بتهران آمده بودم . در باشگاه دانشگاه جشنی بود . به مدیرکل اداره دفع آفات که استاد دانشگاه هم بود برخورد تهریکه گفتم که بطوریکه در روزنامه ها مینویسند اسال موفق شدید با آنکه سطح آلوده شده به طخ چهار برابر سال قبل بوده با بودجه ای معادل یک سوم آن سال دفع آفت کنید . ایشان تفکر کرده و گفت میدانید علت آن چیست ؟ قطع اینستکه مردم این دفعه با مامورین ما همکاری داشتند . همه جا با استقبال آمده سم و وسافل میگرفتند و خودشان میردند و میباشیدند . اما سابق با فرار میکردند و بی موادیرا که تحویلشان میدادیم بترتیبی از بین میردند . طت موفقیت بزرگ ما همکاری طت با دولت است .

تجلیل بزرگ ما هم از جناب آقای دکتر صدق برای همین همکاری دولت و طت میاهد .

قیصی تر از نفت :

نه ماه بیشتر در جنوب نبودم . در این مدت دو عمل کامل غیر قابل انکار انجام گردیده بود :

۱- خروج انگلیسها از ایران بدون آنکه آب از آب تکان بخورد و دستگاه

نفت و توزیع نفت در مملکت بخواهد .

۲- استخراج و تصفیه نفت و شروع صدور و معاظه آن . بنابراین دولت طس ایران در ملی کردن و اداره نفت توفیق یافت و بمرحله نهائی رسید . منتهی بعداً وضع عوض شد .

از اوضاع و اقدامات آن دوران مطالب و جریاناتها زیاد هست که نمیگویم . فقط من باب ارتباطیکه با اتهامات کثیرخواست و دفاع دارد قطعاتی از مقاله امرا که درست روز شروج آخرین فرد انگلیسی در شماره ۳۰ / ۷ / ۱۳ روز نامه شرکت بنام آبادان نوشته ام میخوانم تا در رسان محترم از خلال آن جریان عجیبی را که در آنزمان در دلها وجود داشت کمی احساس کنند و روحیه و نظریه کمیرا که بزم کثیرخواست برهم زنده است امنیت مملکت و مخالف ملک و ملت است بشناسند :

" حال که بعد از چهار ماه و چهار روز کم مبارزه بر اضطراب خانسه از خودمان شده است و بعد از بدرقه مهمان از فرط خستگی روی سکوی در نشسته و میخواهم نفس راحت بکشم . بهاد ایام گذشته افتاده خاطرات شیرین و خاطرات سنگین را بنظر میآورم و میل دارم برای رضیقم تعریف کنم . . . بدترین لحظه و بلکه بدترین روز بنده در این مدت ماموریت آنروزی بود که بعد از تخلیه مناطق نفت خیز در خدمت مده ای از همکاران بمسجد سلیمان رفته بودم . انتظار داشتیم در فرود از طیاره کارگران را در نشاط و صفا و کارمندان را در خنده و شادی ببینیم . ولی طوری منظره آن پارچه های سفید بکه بچوب کرده برخ ما میکشیدند و عبارات هدایت آموز و کینه انگیز طیه بعضی از کارمندان ارشد نوشته بودند ما را منقلب و مضطرب کرد که خواستیم از همانجا برگردیم . . . البته با ملامت و دلالت موفق شدیم طرف صحر که خورشید داغ در افق فرو میرفت و شرعی خفتان آور روز جای خود را به نسیم ملایم شب میداد این آتش کینه را هم قدری بخواهانبیم . . . اما بهترین خاطراتم . . . اعلامیه ای بود که هفته قبل در روزنامه ها و رادیو با مهای اقلیت مجلس دیدم و شنیدم . . . حال این اعلامیه بتفاید خدا یا بسزور ملت یا میل و رضیت تنظیم شده بود کارندارم . همین قدر چون نشانه وحدت و

نمونه صمیمیت بود دل هر ایرانی را روشن میکرد و مزده موفقیت قطعی را میداد ...
 قیمتی تر از نفت این اتحاد و اتفاق و هم آهنگی و صمیمیتی است که سد های بزرگ بند-
 بختی ملترا یکی بعد از دیگری خواهد شکست ... حال اگر این مقاله را مینویسم ...
 برای اینست که وقتی بخانه رفتید دیگر آن خاطره اول برای شما تکرار نشود و اینکه
 که بیگانه رفت زمزمه های شوم بیگانه پسند نیز از بین برود ... در گوش شما
 کارمندان و کارگران شرکت ملی نفت که تا زگی از استیلا ی خارجی بیرون آمده ایست
 باید تا مدتی این جمله را خواند و تکرار کرد :

بیگانه رفت - بیگانگی هم رفت دیگر بیگانه با همیم .

فرض کنیم که حرف شما درست باشد و کسانی سابقا دست و فکر خود را در
 خدمت حال نفت گذارده بودند ... همانطور که نفت خودمان را تصرف کردیم
 بهایم افراد خودمانرا و سرمایه های زنده خود ما فراهم تصرف کنیم . مگر این
 افراد با آن استعداد و هنریکه دارند از نفت کمترند ؟ مگر ما در سلطنت آدم -
 زیاد داریم که اینقدر افراد را بیدار بدانیم ؟ اندکی روح بلند و طبع عالی و
 مردانه داشته با همیم ... در کار نفت همه زحمت کشیدند - همه بهت بهت هم
 دادند تا درست شد . پس نفت مال همه است . بنده و شما چه حق داریم
 ده ای از فرزندان این آب و خاک را از ابقای وظیفه موسی و همکاری در این
 دستگاه ملی محروم کنیم ؟ ... فرض میکنیم با اینهمه اصرار و الحاج بازدل سنگ
 شما نرنهد در تصمیم خود با انتقام با فشاری کنید و لازم شود که بحساب خورده
 های قبل از شروع خلع بد بپردازیم . چند تشخیص بیگانه و با گناه مشکل است و
 اگر درستش را خواسته باشید چون دستگاه دستگاه اجنبی بود طبق منطق شما
 هر خادم به آن دستگاه ، خائن بکشور بوده است . پس همه کارمندان و کارگران
 باید بیرون انداخت ! گر حکم شود که دست گیرند - در شهر هر آنچه هست گیرند
 آنوقت طی میماند و حوضش ! آنها چنین کاری بصلحت است ؟ اجازه میفرمائید ؟ ...
 و در آخر نوشتیم " ... در هر حال ما را که از تهران برای کمک و خدمت بهما
 آمده ایم گمراه نکنید . ما برای وصل کردن آدمیم - نی برای فصل کردن آدمیم .

خود شما هم مدتی این مورد را بگوش هم دیگر بخوانید :

بیگانه رفت - بیگانگی هم رفت - دیگر بیگانه باشیم .

قبل از ترك خاطرات آبادان و قبل از ورود بحث به سال ۱۳۳۱، يك خاطره كوچك ديگر پرا هم كه به لحاظ توضیح و دفاع در زمینه كیفرخواست و ارائه سیر تحولات افكار خالی از فایده نیست بعرض میرسانم . . .

در یکی از مسافرتهای موقت کوتاه که برای گزارش و کسب دستور یا برای دیدار خانوادگی به تهران میآمدم عده ای از جوانان متعلق به آن دسته سوم از دارندگان سه نوع طرز فکر که قبلا اشاره نمودم و جا گذارده ام . بدیدنم آمدند . . . آقایان همراه خود مرامنامه و اساسنامه تشکیل يك حزبی را آورده بودند . این حزب نه چپ کمونیست بود و نه راست راست . آنچه آقایان میگفتند و اصرار میورزیدند و میخواستند بنده هم عضویت آنها قبول کنم اساس تشکیل حزب و طرز فکر سیاسی و اجتماعی داشتن بود . اتفاقا آنچه را هم بنده امتناع داشتم و نسبت بآن بی اعتنا و بیعلاقه بودم همین حزبی شدن و فعالیت اجتماعی و سیاسی کردن بود . بدنبال همان طرز فکریکه قبلا تقسیم بندی نموده بودم و تجربه یا سرگرمیکه با اقدامات بخیال خود اصلاحاتی پیدا کرده بودم ، هنوز مانند بسیاری از سردم همدوره احساس چنین ضرورتی را برای خود و مملکت نمی کردم . طرفین بسدودن نتیجه گیری و با مختصر دلتنگی از هم جدا شدیم . بنده به آبادان رفتم و آنها را به افکار و مشکلات خود . . .

بازگشت بدرس و آزمایشگاه :

فروردین ۱۳۳۱ است . یکسال و نیم مانده است که گردش کار بنده به گردش کار کیفرخواست برسد و با یکدیگر همقدم شویم . بنابراین باز باید تشکرو خواهش کنم که حوصله بخرج دهید . خصوصا که این یکسال و نیم به لحاظ جریانها و حوادثیکه در مملکت و همچنین در ضمیر بنده و بعضی از همدوره های بنده روی داد بسیار اساسی و در حکم گره های اصلی زنجیرهای تحول یا تکامل است . بدلا فلی که ذکر آن در اینجا بی مورد است بنده از عضویت هیئت مدیره موقت

شرکت ملی نفت استعفا دادم و بچیران ده ماه دوری و تعطیلی، سخت بکار دانشکده و مخصوصا به آزمایشگاه حرارتی که مقصدی آن بودم برگشتم. از تعطیلات تابستان نیز استفاده نمودم که چون تجهیزات و کار نصب ماشینهای آزمایشگاه حرارتی بواسطه این مدت مرخصی و گرفتاریهای قبلی دوره ریاست دانشکده از سایر آزمایشگاههای دانشکده عقب افتاده و قابل بهره برداری نبود فرصت خوبی یافتیم که تکمیل و برای شروع سال تحصیلی آماده اش نمایم.

از این فرصت و استراحت حاصله بعد از فشار و جنجال شش ساله دانشکده و ده ماهه اداره شرکت نفت يك استفاده دیگر هم نموده در مهرماه سال ۱۳۳۱ - رساله ای برای گفتگو و دلالت دانشجویان و بطور کلی محصلین مملکت منتشر ساختم "بازی جوانان با سیاست" همانطور که از اسمش پیدا است این رساله که مثل نوشته ها و گفته های بنده از روی عقیده و منطق با علم نوشته شده بود بمنظور تصحیح دوستانه و ممانعت منطقی دانشجویان و دانش آموزان از هرگونه دخالت در سیاست بود.

برای مزید اطلاع قطعات کوتاه متفرقی از آن رساله چند صفحه ایسرا

قراوت مینمایم :

لوله کشی آب تهران:

دوران فراغت و سرگرمی بکار دانشکدهم زیاد بطول نینجامید. روزیکه در آزمایشگاه نشسته بودم آقای مهندس زنگنه رئیس وقت سازمان برنامه بدیدنم آمد و گفت وضع لوله کشی آب تهران خرابست. ... ۵۰۰ میلیون تومان تا بحال خرج شده و هنوز از آب خبری نیست. مدیر کل آنجا با اختیارات و قدرتی که دارد دوبه اشرا توی يك کفش کرده میگویی تا ۵۰۰ میلیون تومان دیگر را که مجلس برای وام لوله کشی تصویب کرده است بمن ندهید و پروژه الکساندر گیپ به آخرین مرحله خود نرسد. آب داده نخواهد شد. چنین پولی هم که فعلا برای بانک و دولت مقدور نیست. ضمنا نماینده بانک ملی که در آنجا ناظر کارها است کارشکی میکند ... مردم ناراضی و آگاهی دکنر ناراحت است. من ترا پیشنهاد کردم ...

چنین تکلیف برای بنده غیر مترقبه و مخل استراحت و خدمات درسی ام بود
مذالك چه كاری از آب رساندن به مردم و زنده كردن يك شهر بالا تر . و جملنا
من الماء كل شئ حی . آرزوی دیرینه من از دوران تحصیل در اروپا و بازگشت
بایران همین بود که منشاء اثر و خدمتی شوم .

مذالك گفتم خدمت آقای دکتر عرض سلام و تشکر بنده را برسان و بفرما اگر
فرض اینستکه مدیركلی برداشته شود و دیگری جایش برود که لوله كشی فعلا يك یکی
بکند و جلوی سرو صداها گرفته شود بنده اهلش نیستم . اما اگر واقعا و عملا
تصد آب رساندن به شهر است بنده حاضریم . مشروط باینکه اول آن آقای نماینده
بانك را که میگویند كار شكستی میکند بردارند و بعد بانك پولی آنقدر که ضرورت
دارد بدهد

چند روز بعد آقای مهندس زنگه برگشت و گفت دکتر هم گفتند ماجز ایمن
نظری نداریم با شو برویم خدمت آقای دکتر رسیدم فرمودند آن آقای بانك را
گفتم عوض کنند اما پول مول نداریم باید خودت درست کنی ولو شده از اسم
حاجی آقا در بازار استفاده کنی يك قرضه شهری راه بینداز و لوله كشی را تمام
کن

بنده در آنروز اطلاعی از وضع و برنامه و احتیاجات اداره لوله كشی
بهیچوجه نداشتم ولی همانطور که میدانید مردم عامی وقتی میخواستند دروغ بوند
يك وعده و كلك و حقه بازی كاری را بیان کنند سابقا میگفتند " قاسم کوری " . ولی
از زمان حکومت قوام السلطنه که سرو صدای لوله كشی راه افتاد و هزار تومان
قسط اول حق انشعاب را از بعضی گرفتند . " قاسم کوری " جایش را در زبانها به
" لوله كشی " داده بود . گفتم با سابقه و شهرتی که در کار است فعلا حرف قرضه
طی یا شهری را برای لوله كشی نمیشود . مگر آنکه كاری پیش برود و آبی به لبهای
خشك مردم برسد و اعتماد پیدا کنند آنوقت دست در جیبشان کنند . بنابراین
بنده بدون آنکه فعلا تعهد خدمت نمایم و قول قبول این شغل را بدهم یکی دو
هفته ای بیروم آنجا مطالعه ای میکنم و صیمنم آیا میشود باید حداقل بودجه آب

وارد لوله ها و خانه های مردم کرد بانه . اگر آن مبلغ را لطف فرمودید آنوقت قبول
این وظیفه را خواهیم کرد و سعی مینمایم بقیه مخارج را از قبل درآمدهای کار و فروش
آب در بیاورم .

همینطور هم شد و پس از بازدید از قسمتها و مطالعه نقشه ها و حسابها و
مشاوره با مسئولین قبلی که اصل کار بهایمان از مهندسين فارغ التحصيل دانشگاه
و بنابراین از دوستان آشنا و صمیمی بودند ، گزارش طرح مانندی تهیه و تقاضای
۱۶ میلیون اعتبار بمحوض ۵۰ میلیون تومان باقیمانده از وام مصوب مجلس نمودم .
بنده در آنها دیدم که اولاً چون پروژه مهندسی مشاور انگلیسی الکساندر
گیب بر اساس ۷۰۰۰۰۰۰۰ شترک و احتیاجات پنج و بلکه ده سال بعد تهران تنظیم
شده است بهیچوجه من الوجوه ضرورت ندارد برنامه کامل در عرض یکسال انجام
شود . بلکه صلاحیت در تد ریحی کردن آنست و بخوبی میشود بمحوض ۶ منبع بزرگ
بالای شهر فعلاً دو تایی آنها را که کارش جلو است با تمام رساند و آب مورد مصرف
مشترکین سنوات اول را از همان دو منبع تامین نمایم و بمحوض دو مجرای بزرگ نقل
آب که از کُن تا جلالیه در نظر گرفته شده است فعلاً یکی را ساخت . و از این قبیل
تغییر و تاخیر های در برنامه . ثانیاً چون در شهر تهران هفت هفت حلقه چاه
عمیق وجود دارد که شهرداری در سابق حفر کرده است چرا این چاهها را فوراً
به آن قسمت از شبکه لوله کشی که مخصوصاً در مناطق جنوب غربی شهر تقریباً
بهایمان رسیده است وصل نکنیم و بمردم آب ندهیم تا هم جلب اعتماد و امید شود و
هم بهره برداری و درآمد شروع شود ؟ ثالثاً عمل انتخاب را که مرحله دوم برنامه
است و در حدود ۲۰ میلیون تومان وام دیگر لازم دارد تا به این ۱۰۰ میلیون
تومان بچسبد و تازه بمردم آب برسد خودمان بطور آزمایشی بدون استمداد و
پرداخت حق الزحمه به الکساندر گیب شروع مینمایم و پول آنرا بدون آنکه عنوان
قرضه داشته باشد از تقاضا کنندگان میگیریم .

بر اساس آن فکره که باز تکرار میکنم پس از بازدید و مطالعه و با استفاده
و مشاوره از اهل فن متقیم و احترام بنظریات و ادامه خدمات مدبرکل سابق اتخاذ

شده بود ، مبلغ مورد ضرورت به ۱۶ میلیون تومان برآورد گردید . گزارش تصویب و بهمان قرار چرخهای اداره لوله کشی برگردش در آمد . بطوریکه میدانید لوله کشی از شهرت قاسم کوری بیرون آمد . دو سه ماه نگذشته بود که در اطراف خیابان فرهنگ و امیریه و قسمتی از شاهپور به آب انبارهای مردم آب دست نخورده چاه عمیق توزیع میکردیم و متر مکعبی ه ربال پول میکردیم . درحالیکه با نظارت و برطبق نقشه های الکساندر گیپ عملیات ساختمان دو منبع شمال شهر و بند بیلقان و شبکه اصلی مجرای کرج تا تهران در پیشرفت منظم بود و قرار داد تصفیه خانه و موتور خانه و مناقصه ساختمان اداره مرکزی با مفاه میرسید ، خود مهندسین سازمان آب تهران (عنوان جدید بجای لوله کشی تهران) در یک منطقه بسیار کوچک از محلات جدید احداثی در باغشاه بطور امانی آزمایشی به انشعاب دادن به خانه ها پرداختند . آنوقت بر اساس آن کارگاه آزمایشی نمونه و مطالعات خود مان اصول کار و برآورد هزینه انشعابات و همچنین آئین نامه انشعابات را تنظیم کردیم و بتصویب رساندیم . عمل انشعاب بدون احتیاج به مهندسین مشاور خارجی و بدون وام از بانک شروع گردید و مرکزی برای آن در جنوب پارک سنگسج ترتیب داده شد که هنوز هم برگرد و بدنباله آن عمل انشعاب نه تنها در تهران اصلی و تهران بزرگ بلکه در تمام ایران انجام میگردد .

همکاری با الکساندر گیپ بر طبق قرار داد امضا شده سابق با حسن تفاهم و سرعت تصمیم پیش میرفت ولی طرفین میدانستیم که پس از پایان شبکه شهر و بند بیلقان خدا حافظی دوستانه با یکدیگر خواهیم کرد و خود ایرانیها عملیات بعدی فاضل آب و لوله سازی و غیره را انجام خواهند داد . اما متأسفانه با خوشبختانه و حتماً روی مصالح و ضرورتی قرار داد های مشاوره مجدد بعد از دوره بنده با آن موسسه و موسسات دیگر بسته شد .

معذرت میخواهم که از لوله کشی که ظاهراً ارتباطی با نهضت آزادی ایران و کیفرخواست ندارد زیاد حرف زدم لازم بود با شاهد زنده حاضر در جواب آن افراد و مقاماتیکه خوش دارند فقط ما ملیون را به مواضعی و منفی بانی واحیاناً

خرابکاری و ارتجاع متهم نمایند جوابی داده و نشان داده باشم تا سیونالیسم مثبت واقعی چیست و چگونه میتوان با حسن نیت و ارزش دادن با اشخاص و همکاری کارکردن آن را با خارجیهها خصومت و ستیز داشته باشیم .

اخراج از لوله کشی و بی ثباتی در عقیده سیاسی او آخر دوران خدمت بنده در لوله کشی تا اندازه ای از حالت خالص اداری خارج شده آلوده به سیاست و مسافل حکومتی گردید . پایان آن درست به آغاز گردش کار کثیرخواست میچسبد و از این به بعد دیگر در متن کثیرخواست وارد میشود .

بعد از قضایای ۲۸ مرداد (که کثیرخواست میگوید آقایان آنرا کودتا مینامند و البته دلیل این گفتار را در دادگاه عرض خواهم کرد) بنده کماکان در سازمان آب تهران ماندم و کار آبرسانی و انشعاب ادامه داشت .

طش این بود که با دولت زاهدی فرصت و ضرورتی برای دست زدن بترکیب سازمان مستقل آب تهران که در گوشه پرتی از شمال غربی تهران سرگرم ساختمان تصفیه خانه و انجام وظائف میرایی خود بود نمیدید یا آنکه طرفین لااقل از جهت رساندن آب سالم به مردم پایتخت وحدت نظر داشتیم . حتی بکروز تیمسار زاهدی با لحنی مخلوط از تهدید و تحنیت بمن میگفت " خیال نکیند من نمیدانم شما آنجا هستید - خیلی بمن فشار میآورند شاهنده را جای شما بگذارم ولی اینکار را نکرده ام "

در هر حال بر سر آب تهران اختلافی با دولت نداشتیم و همکاری در زمینه اداری و فنی ادامه داشت . ولی غیر از آب جهانهای حیاتی دیگری نیز در آن ایام در مملکت وجود داشت : انتخابات مجلسین و قرارداد نفت .

دولت زاهدی بلافاصله پس از استقرار و نطقها و وعده های تبلیغاتی دست بکار انتخابات شد تا کوچکترین ایراد قانونی بحیطات بعد از کودتا وارد نشود . اما همه خبر دارند چگونه انتخاباتی بود ، چه انجمنهایی تعیین گردید ، چه تهدیدها و ارطاب و اجبار در حوزه ها بعمل میآمد . تا آنجا که چاقوکشهای

حرفه ای هفت تیر بکسر (که بنده بچشم خود دیدم) کنار صف رای دهندگان پاس میدادند و کسانی را که صدقی تصور میکردند فحش میدادند و میزدند . حتی روزنامه های آمریکائی عکسهای زیادی از مناظر سر تراشیدن و کتک زدن را منتشر ساختند و از معجزه صندوقها که محط در آنها انداخته میشد و فضل اللهم برون میآمد سخن راندند

البته نه تبلیغات آزاد وجود داشت و نه امکان معرفی نامزدها و انتقاد بر

دولت .

در چنین اوضاع و احوالی عده ای در صدد برآمدند حداقل ابراز وجود و اعتراض نمایند . نامه ای نوشتند بعنوان وزیر کشور و با رئیس انجمن مرکزی انتخابات تهران . نامه ای بود بسیار معقول و منطقی که در آن درخواست شده بود دستور فرمایند شرایط آزادی انتخابات تامین شود . بنده هم یکی از امضاء کنندگان بودم . فکر میکنم نه تنها در مملکت مشروطه بلکه در یک مملکت استبدادی یا دیکتاتوری هم کاری از این مجاز تر نمیتوانست باشد . نامه بصورت سرگشاده و اعلامیه هم نبود که بگویند تحریک و اخلال شده است .

یکی دو روز از امضاء و تسلیم نامه نگذشته در اداره نشسته بودم که تلفن زنگ زد . رئیس دفتر وزارت کشور گفت تیمسار وزیر فرمودند بوزارت خانه تشریف بیاورید .

روز پنجشنبه ۸ بهمن ماه خدمت تیمسار رفتم . بعد از تعارفات و دستورات جای گفتند : " آقای مهندس بازرگان در هیئت وزیران بمن میگویند تو ما در آستینت نگاه داشته ای - این آقای صدقی را چرا در لوله کشی باقی گذاشته ای گفتم من در اداره کار اداری و وظیفه آبرسانی را که مورد علاقه دولت است انجام میدهم و عقاید سیاسی و نظریات شخصی را دخالت نمیدهم . گفتند خیال میکنید من آدم ساده ای هستم ؟ چطور میشود همه انتصابات و اضافه حقوقها و اغافه دادنها دست شط باشد و مخالفین ما را سرکار نیاورید و تقویت نکنید ؟ جواب دادم امضاء سازمان آب همانها هستند که قبلا بودند و سوابق عمل من در آنجا

و در دانشکده فنی نشان می‌دهد که هیچگاه اعمال نظرهای شخصی و سیاسی و مذهبی در کارهای اداری و درسی نکرده و نصیحت می‌کنم. ایشان وقتی بلا جواب ماندند گفتند من این حرفها را نمی‌فهم شما باید تکلیف‌تان را با ما روشن کنید. نامه‌ای نوشته‌اید که انتخابات آزاد نیست. عرض کردم تیمسار بر طبق قانون اساسی مملکت مردم در عقاید سیاسی آزادند و آنها همینکه يك هیات ده دوازده نفری وزیران عوض میشوند همه کارمندان دولت و مردم باید تغییر عقیده بدهند؟ گفتند اولاً ده دوازده نفر نیست و مملکت عوض شده است ثانیاً من نمیدانم شما اگر میخواهید در این پست بمانید باید با دولت هم عقیده باشید. والا طیرغم علاقه ای که به همکاری شما در لوله کشی دارم باید بگویم استعفا دهید. بنده بیاد شعر تعزیه خوانم — افتادم که میگفتند: "با بها با بیزید بیعت کن با پرو کنگور زراعت کن". بنده جواب دارم تیمسار حاضرم. ایشان گفتند نمیخواهم فوری جواب رد بمن بدهید امروز فردا را هم فکر کنید و شنبه صبح نظرتان را بمن بدهید.

طبیعی است که شنبه صبح نظرم مثل پنجشنبه بود...

این صحبتها در اطاق وزارت ما بین ما دو نفر و بدون شاهد ثالث رد و بدل شد. جناب دادستان حق دارند بگویند طرف مقابل که فوت کرده و نمیشود از او تصدیق و تایید گرفت و بنا بر این شما هر چه دلتان بخواهد میتوانید بگویید. صحیح است اما خوشبختانه شماره و نتیجه این مذاکرات روی کاغذ آمده است. نامه‌هایی رد و بدل شد که در بایگانی وزارت کشور و بایگانی سازمان آب تهران حتما موجود است و بعلاوه ده روز بعد در شماره ۳۱ سال اول مجله روشنفکر مورخ ۲۲/۱۱/۳۲ در معرض افکار عموم گذارده شد. بشرح ذیل:

بتاریخ ۳۲/۱۱/۱۱

تیمسار سررتیب جهانیانی معاونت محترم وزارت کشور

بعرض میرساند روز پنجشنبه ۳۲/۱۱/۸ اینجانب را احضار و ابلاغ فرمودید

که بنا بدستور جناب آقای نخست وزیر لازمت در صورت تمایل با راه خدمت در سازمان لوله کشی آب تهران از فعالیتهای انتخاباتی و سیاسی که احیاناً طیسه

دولت تعبیر شود خود داری نمایم و مقرر فرمودید تا روز شنبه نظر قطعی را با استحضار آنجناب برسانم .

اینجناب روز شنبه ۳۲/۱۱/۱۰ حضوراً توضیح داده تصریح نمود که در اداره و با وسایل اداری مانند کارمند وظیفه شناس و با انقباضی و ظائف محوله را از روی علاقه و کوشش تمام و بدون مخالفت با نظریات دولت متبوع انجام خواهم داد ولی در خارج اداره و در غیر ساعات اداری حق آزادی را تا حد و بیکه قانون برای افراد کشور مقرر و مجاز دانسته برای خود محفوظ می‌شناسد .

آنجناب تصمیم در این امر را موکول بطرح موضوع در هیئت وزیران فرمودند و روز یکشنبه ۳۲/۱۱/۱۱ تلفنی توصیه فرمودید که مقتضی اداری و مصلحت شخصی اینجناب در کناره گیری از مدیریت کل سازمان لوله کشی آب تهران میباشد . اینک با توجه باینکه از ناحیه خود ناتوانی با عدم علاقه ای در ادامه خدمت بزرگ آب تهران که موجب استعفا باشد نمی بیند و طبق لایحه قانونی مصوب ۳۰/۶/۲۱ تغییر مدیریت کل لوله کشی با پیشنهاد شهردار تهران و موافقت وزارت کشور و تصویب هیات وزیران صورت پذیر میباشد . معذک نظر باینکه عدم هماهنگی و همکاری مقامات عالیله با مسئولین ادارات و سازمانها عملاً موجب رکود کار و زیان مردم میشود بدینوسیله آمادگی خود را برای کناره گیری از مدیریت کل لوله کشی آب تهران اعلام میدارد و از این تاریخ که وظائف خود را تحویل آقای مهندس روحانی معاون سازمان نموده است از حضور در اداره خود داری مینماید .

در خاتمه از حسن ظن و بهشتیانی جناب آقای نخست وزیر و آنجناب که در مدت پنج ماه و چند روز گذشته نسبت بسازمان لوله کشی و شخص اینجناب ابراز شده و موجب بهررفت مطلوب کار گردیده است سپاسگزاری مینماید .

با تقدیم احترامات فائقه مهدی بازرگان

بتاریخ ۳۲/۱۱/۱۲
آقای مهندس مهدی بازرگان

نامه شماره ۳۲/۱۱/۱۱ راجع به استعفا از مدیریت کل لوله کشی آب تهران
و اصل و مراتب تأیید و بشهرداری تهران ابلاغ شد .

وزیر کشور

فرش بنده از قرائت ایند و نامه چند نکته ذیل بود :

۱- جواب به کیفرخواست که میگوید " لازمست قبلا با ذکر سوابق بی ثباتی
عقیده سیاسی نامبرده توضیح داده شود . . . " تفاوت مطلب را بقما آقایان
دادرسان و اگذار منطام . آیا عمل کمیرا که مدیریت کل یک اداره مستقل مهم بنا
حقوق و مزایای آن و حمایت دولت مقتدر بر سرکار را برای خاطر آنکه در عقیده و
عمل سیاسی خود آزاد باشد و تسلیم بنظر دولت نمیشود (و نظائر این قضیه را
باز استماع خواهید فرمود) باید بی ثباتی در عقیده سیاسی نامید ؟ در اینصورت
آیا بعقیده آقایان دستگاه پر عرض و طول سازمان امنیت و دادرسی ارتش کتنظیم
کننده کیفرخواست هستند سو نیت و فرش آشکارند داشته اند ؟

آیا امثال بنده و مؤسین نهضت آزادی ایرانرا باید بی ثبات در عقیده
سیاسی نامید یا بوقلمون صفتانی که در صف مقابل مادر دولت آقای علم معاونو
وزیر و ضیره بودند باقتضای روز دم از شاهپرستی میزنند و در ایام رونق حزب
توده از طمداران آن حزب و مبلغین ضد سلطنت و سلسله پهلوی بودند ؟ (رجوع
فرمائید بروزنامه ایران ما مورخ ۲۳/۱۰/۲۹ و روزنامه آتش شماره های مورخ
۱۴ و ۱۶ و ۳۶/۷/۱۷ که مقالات آنها را نقل کرده است . در آن مقالات
نواختن سرود ملی را در سینماها موجب سر درد سو هاضمه میگردند و بدینسار
بد میگفتند . اما حالا یک مرد روحانی آقای شیخ مصطفی رهنما را که در سینما
موقع نواختن سرود ملی و شاید در اثر عدم توجه بر نخاسته بوده است انصری در
سینما مورد فحش و کنه قرار میدهد و بعد بزندانف میاندازند و یقینا دادستان
بعنوان اتهام اهانت بمقام سلطنت سه سال محکومیت خواهد خواست ! (اتفاقا
همینطور شد و نامبرده را بهمین اتهام تحت تعقیب قرار داده اند) .

تیسار دادستان امضا کنندگان کیفرخواست لابد اهل این مملکت نبود ماند

با مثل کبک سرشانرا زیر برف کرده و نمیدانسته اند که اگر من بی ثبات و در عقیده سیاسی میبودم تا بحال سراز نخست وزیری درآورده بودم یا لا اقل وزارت و دست کم رئیس دانشگاه شده بودم !

۲- ارائه يك سند زنده زبان دار بر عدم آزادی انتخابات در اولین دوره بعد از حادثه ۲۸ مرداد و بر غیر قانونی بودن انتخابات مربوطه یعنی مجلسیکه از آن بهرون آمد . سپس بسلسله تواتر طبیعی اثبات غیر قانونی و غیر ملی بودن کلیه دولتها و مجالس دیگریکه از آن مجلس و از آن دولتها زائیده شدند .

وقتی در تهران پایتخت کشور با يك استاد دانشگاه - کارمند عالیرتبه دولت که تا پای اخراج از خدمت میایستد چنین معامله بشود تکلیف مردم زبان و قلم بسته و دور افتاده شهرستانها و دهات معلوم است !

آیا دولتهای قانونی و دموکراتیک و متکی بانفکار عمومی چنین عطیها مینمایند و با کسی از آزادی راه پر فعالیت سیاسی قانونی اقلیت مخالفین خود دارند یا دولتهای تحمیلی و کودتایی ؟

این يك سننر ، کاملاً گویای محاکم بین المللی پسندی بود بر سلب آزادی در مملکت و غیر قانونی بودن دولتهای ناشی از آن اتفاقات متن کهنه خواست که سسند رسمی زنده دیگری است خود موبد این مطلب و اقرار کننده بعدم وجود آزادی در مملکت است . تا آنجا که میگوید : " . . . فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیتها در این انتخابات . . . "

۳- ارائه اولین اثر و زنگ خطریکه در گوش همفکران مثل بنده نواخته و اخطار گردید که دیگر شرط خدمت و فعالیت در کشور، همزنگ و همصدا شدن با دولت یعنی بهرنگ و بهیصدا شدن است . دولت و دستگاه کاری بصلاحت طعی و فنی و اداری و خدمات شط ندارد . آنچه برای او اصالت و ضرورت دارد تبعیت است یعنی نوکری .

خوب یاد م هست همین آقای مهندس زنگه که از طرف آقای دکتر مصدق

پیغام و مأموریت مدیریت لوله کشی تهران آورده بود يك روزی از وزیر شدن آقای مهندس عطائی برایم تعریف میکرد :

جناب آقای فرمند بواسطه خستگی و سن از وزارت کشاورزی کناره گیری کرده بودند . آقای دکتر در هیئت وزیران با مجلس خصوصی تحقیق و کسب نظر برای فرد جانشین ایشان مینمایند . آقای مهندس زنگنه میگفت من چون مهندس عطائی را در ریاست دانشکده کشاورزی شناخته بودم ایشانرا پیشنهاد کردم . آقای دکتر برای اتخاذ تصمیم فقط يك سؤال کردند : آیا آدم درست و امینی است ؟ گفتم بلی . آقای مهندس منصور عطائی وزیر کشاورزی شد .

البته دو نکته اخیر را برای نقالی و مجلس آرائی نکتم . ارتباط کامل با دفاعیات آنچه باید بتدریج در زمینه کیفرخواست مرض کم داشت . مخصوصاً نکته سوم یعنی اولین اثر و اعلام خطر که خواهید دید چگونه منجر بتاسیس نهضت آزادی ایران گردید .

قرار داد کنسرسيوم و کیفر داد خواهی از مجلسین -

آن تبادل مذاکرات و مکاتبات با تیمسار وزیر کشور تبعاتی جز محرومیت از خدمت (یا بعقیده دادستانی ارتش محرومیت از مقام و منافع) در لوله کشی آب تهران نداشت . ولی خوشوقت بودم که در مدت یکسال و نیم مأموریت با تعقیب خدمات و زحمات سلف خود و با تعیین جانشین و تشویق خلف خود برنامه اصلی لوله کشی بمرحله کامل بهره برداری رسید . عمل انشعابات کاملاً بجهان افتاد و مردم تهران برخوردار از يك موسسه پاکیزه منظم مفید و مدرن شده بودند . و میتوانم منت به سرتیمسار بگذارم که از هر لیوان آب که میل میفرمائید حداقل چند قاشق آن از دولتی سرمن است .

بکار دانشگاهیم برگفتم . یعنی کارم منحصر بآن شده البته داشتن چنین مغلی شاید بی اهمیت و بی اثر بلحاظ استقلال فکری (یا بعقیده دولتها کردن مغی) نبود .

يك وقتی که با سه استاد دانشگاه دیگر (آقایان مهندس گوهریان -

مهندس جفرودی - مهندس فروزی) در اداره ساختمان بانک بودیم و بی نیازی کردن شقی سبب اعتبار و آبرویمان بود . ناظر مالی در اداره مرحوم نوری زاده گفت : " شما اگر زیهار حرف نا حساب نبروید و حرفتانرا میزید برای اینستکه خیالتان راحت است ، استاد دانشگاه هستید و حقوق آنجا را دارید . بنابراین هر وقت خواستید تحمیلی بشما ها بکنند تهدید باستمفا مینماید . اما ما بیچاره هسا مجبوریم هر توقمی داشته باشند انجام دهیم .

این يك واقعیت و حقیقتی بود . نه تنها آن پیر مرد محترم مرحوم متوجه آن شده بود بلکه دولتهای بعد از ۲۸ مرداد نیز بی آن بردند . بهمین دلیل تمام مساعی را بکار زدند تا استقلال دانشگاه را بگیرند . نگذارند در مرکز کشور جزیره ای وجود داشته باشد که چهار تا استاد دانشگاه بتوانند بدون نگرانی از شغل و معاش خود اگر حرفی و حق بنظرشان بیاید بزنند (گوا اینکدر همان شرایط استقلال و استمفا هم کسانیکه شهامت و شخصیت استفاده از آنرا داشته اند بسیار اندک بودند !) دولتهای کودتا باید همه را اسیر و بنده دست بد همان تحت فرمان خود بنمایند .

گرفتن استقلال از دانشگاه با يك حمله سه جانبه در سه جنبه شروع شد :

۱- زهر چشم گرفتن از دانشجویان بشدیدترین وجه (۱۶ آذر ۳۲ در دانشکده فنی با قربانی پیش پای مستر رایت کاردار سفارت انگلیس و نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا در چند روز بعد از آن) .

۲- شکستن شالوده استقلال اداری دانشگاه .

۳- فشار بر استادان .

حملات ۲ و ۳ در يك عمل معین و مهم ادغام شد که جزئی از فعالیتهای بقول کیفرخواست یعنی نهضت مقاومت ملی را تشکیل میدهد . منتها البته حملات روی کار آمدن آقای دکتر صالح و انتصابی شدن کلبه مقامات و انحلال مطبسی شورای دانشگاه و استقلال آن بود که بحمد الله صورت گرفت .

در دانشکده فنی (که ریاست آن با آقای مهندس خلیلی یادگار دوران -

استقلال و انتخابات شورایی بود (بدرس و کار آزمایشگاه ممبرداختم . البته معنی استادی دانشگاه و مهندسی خروج از ایرانیت ، بی اعتنائی به مرنوشت مملکت و بی اطلاعی از جریانهای عظیمی که بعد از کودتا میگدشت نبود .

همه کس بچشم خود میدید نه تنها سلب آزادی نطق و بیان و مطبوعات و انتخابات شده است بلکه بزرگترین افتخار و ثمره اتحاد و جرات ملت ایران را که روزنه امیدی بآینده درخشان رهائی از قید استعمار شده بود ، یعنی اخراج خارجیان و ملی کردن نفت ایرانرا دارند تحت لفافه قرار داد شرکتی عامل نفت (که خود وزیر مدافع آن در مجلس گفته بود ما آزادی و اختیارعمل چندان نداشتیم) به باد میدهند .

آقایان دادرسان محترم - جناب سرهنگ دادستان نماینده ملت ایران ! و مدافع دو آتشه قانون ، بفرمایند در چنین شرایط و اوضاع یک فرد ساده ایرانی (نمیکویم استاد دانشگاه و صاحب مختصر حق آب و گل در کار نفت) از نظر طبیعی و انسانی و قانونی چه میتواند بکند و تا چه حدود بمقیده شما اجازه دارد ؟ آیا عطی ملاحظه و قانونی تر و مسالمت آمیز تر از اینکه بر دارد نظریاتشرا تا هنوز قرار داد بتصویب نرسیده است به مجلسین بقول خودشان قانونی بنویسد ؟ یا اگر چنین نامه ای را سی چهل نفر از محترمین و مطلعین مملکت امضا کرده بودند او هم امضا کند ایرادی هست ؟ چنین کاری گناه است یا ثواب ؟ اگر چنین نامه ای ضمنا سرگشاده بوده با اطلاع مردم هم برسد (در مملکتیکه شما و اطیحه حضرت میفرمائید از موکراسی ترین موکراسیها است و بفرموده ایشان آزادی هر عمل جز خیانت وجود دارد و عدالت اجتماعی کامل برقرار است) آیا چنین عطی اخلاذکری است ؟ اقدام علیه امنیت کشور است ؟ ضدیت با مفروضیت سلطنتی و با سلطنت باید تلقی شود ؟

این نامه ها را چه امضای امضا کرده بودند ؟ تا آنجا که بخاطر دارم اینها بودند :

آیت الله حاج سید رضا نیروزآبادی مرد روحانی طالبقدر و چند یسن دوره

وکیل مجلس - بانی بیمارستان فیروزآبادی - مورد اعتماد مردم و احترام خاص پادشاه آیت الله حاج سیدرضا موسوی زنجانی مرد دین و سیاست و کسیکه در نجاسات آذربایجان راهنما بوده است * مرحوم طلی اکبر د هخدا افتخار اخیر قرن کشور - بنیان گذار مشروطیت و مطبوعات در ایران - نماینده سابق مجلس - رئیس سابق دانشکده حقوق و دانشمند بزرگ - صاحب فرهنگ د هخدا - آقای مهندس حسن شقاقی پیش کسوت مهندسین ایران و مدیر کل سابق راه آهن و سازنده راههای بزرگ ایران و مورد علاقه و احترام شاه سابق - ۱۲ استاد دانشگاه که یکفرشان چندین دوره وکیل مجلس و سابقا رئیس مجلس شورای بوده و سه نفرشان بریاست دانشکده های دانشگاه تهران انتخاب شده بودند .

نمیدانم میدانید یا نه که اثر این عریضه بمساحت مقدسین مجلسین چه شد ؟
 اخراج ما دوازده نفر از دانشگاه (آن ۱۲ نفر عبارتند از آقایان دکتر معظمی - دکتر سبحانی - دکتر قریب - دکتر عابدی - دکتر جناب - مهندس عطائی - مهندس خلیلی - مهندس انتظام - دکتر نعمت اللهی - دکتر بیژن - دکتر میر بافقی و اینجانب) همچنین انتظار خدمت عده دیگری از امضا کنندگان که کارمند دولت بودند و بازخواستهایی از سایرین !

اگر مملکت مملکت آنها بود و مجلس ها مجلس بودند میبایستی حداکثر بهعلاقگی و بی اعتنائی شان نسبت بچنان نامه انتقادی قانونی آن باشد که مثلا یکی از امضا کنندگان بنویسند نظریات شما را برای رسیدگی به کمیسیون مربوطه فرستادیم . ولی دولت بآن نامه جواب داد ؟ آنهام آنطور جواب !
 ابلاغ انتظار خدمت ما با امضای وزیر فرهنگ دولت کودتا یعنی آقای جمعفری بعمل آمد .

انتظار خدمت فوری نبود - مزاحمت و عکس العمل فوری هم مشاهده نکردیم . ولی شنیدیم بعد از یکی دو ماه سفیر انگلستان آنها بدولتیمان ما اراهه داده و استفسار کرده بوده است . در هر حال آنچه مسلم است اینکه يك روز در دانشکده قبل از حرکت بطرف کلاس برای امضای دفتر باطاق معاون رفتم . جناب سرگردیکه

بعدا سرهنگ و رئیس سازمان امنیت تهران شده است مؤدبانه سلام کرد و پرسید آیا آن امضای جایی زیر نامه سرگشاده از جنابعالی است ؟ گفتم درست است . گفت پس لطفا این ورقه را در مقابل اسم خودتان امضا فرمائید . دوسه روز بعد همه ما استادان امضا کننده (و شاید عده دیگری را هم) بفرمانداری نظامی احفار و مورد بازجویی کتبی قرار دادند . بعد فشار فراوانی روی رئیس دانشگاه شروع شد . آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه گفته بودند من نمیتوانم بیجهت استادی را منتظر خدمت کنم . مگر آنکه يك محاکمه اداری یا شورای دانشگاه را تشکیل دهیم و آنها توضیح دهند و دفاع نمایند . در هر حال اگر دستم را قطع کنید من حکم انتظار خدمت آقایان را امضا نخواهم کرد . چنین شهامت و ابراز شخصیت از ناحیه کسیکه مؤسس استقلال دانشگاه بود و در خور تقدیر و تحسین فراوان میباشد سبب گردید که ریاست دانشگاهی ایشان دیگر تجدید نگردد ! نظر باینکه میدانستند رئیس منتخب شورای دانشگاه غیر از آقای دکتر سیاسی نمیتواند باشد قانونی از مجلس گذرانند که شورای دانشگاه سه نفر را پیشنهاد کنند و بعد یکی از آنها بتصمیم اعلیحضرت بر ریاست دانشگاه منصوب شود . باین ترتیب بود که آقای دکتر اقبال رئیس دانشگاه شد .

یکروز در همان ایام آقای دکتر سیاسی مرا بدبیرخانه دانشگاه خواستند و خصوصی صحبت میکردند . میگفتند اوضاع را که میدانستید - این چه کاری بود که کردید و این نامه و اعتراض چه فایده داشت ؟ گفتم بلی . من هم خوب میدانستم که نتیجه عملی ندارد و جلوی قرار داد کنسرسیوم را نخواهد گرفت . اما اینکار را کردم فقط برای آنکه بعد ها که پسر بزرگ شد بگوید پدرم مرد پیروز و بیغیرت بود ! نسلهای بعد ایران نیز وقتی بتاریخ گذشته نگاه میکنند مایوس از نژاد و خون خود نباشند و بگویند نهضت عظیمی چون ملی کردن نفت در این مملکت بهیافت - بعد کودتائی و اوضاعی پیش آمد - تمام آن اقدامات و اختراعات را بهاد داد ولی صدا از هیچکس در نیامد . ما اینکار را کردیم تا در آن روزگار که میدانم ده سال دیگر - صد سال دیگر یا چه وقت خواهد بود ایرانی امید و اعتمادی بخود داشته و شاید

حرکتی بنمایید! آقای دکتر سیاسی دیگر حرفی نزد!
بازگشت بدانشگاه -

دوران انتظار خدمت ماشش هفت ماهی طول کشید. در آمدت بازده
نفرمان برای تامین معاش و خدمت دست به تاسیس شرکتی زدیم بنام شرکت پیاد
(اختصاری بازده استاد دانشگاه).

چندی که گذشت و آتش غضب ها تا حدودی تسکین یافت و قبح عمل
دستگاه ظاهرتر شد تصمیم به ترمیم گرفتند استادان را بتدریج و با احتیاط
برگرداندند. معلومست که تظاهر و تجلیل از ناحیه دانشجویان فوق العاده
بود. روزنامه سپید و سیاه مورخ ۳۳/۶/۲۰ در يك خبر سه سطری به
بازگشت ما را بدانشگاه بشرح ذیل اشاره کرده بود:

" موضوع استادانیکه از طرف وزارت فرهنگ منتظر خدمت شده بودند مطرح
شد و اعلیحضرت با بازگشت و ادامه خدمت استادان موافقت فرمودند. باید
دانست که پیدا کردن جانشین برای بعضی استادان مشکل بوده است بدین
جهت نیز بازگشت آنها ضروری تشخیص داده شد."

ملاحظه کنید اجازه بازگشت بخدمت چند استاد را شاه مملکت باید بدهد!
آیا این عمل پائین آوردن مقام سلطنت نیست. يك دانشجوی علاقمند با استادان
خود وقتی میخوانده است که بازگشت استادان با موافقت اعلیحضرت بوده آنها حق
نداشته است که پیش خود فکر کند انتظار خدمت و اخراجشان هم یقینا بدستور
اعلیحضرت بوده است؟ با چنین اظهارات و درخالتها آیا بر موقعیت و محبوبیت
شاه علاوه میشد یا کسر؟ تقصیر با کیست؟

چرا وارد سیاست شدم؟ -

این مطالب را که عرض میکنم ذکر مراحل و مراتبی است که درست در متن
گرددش کار کثیرخواست قرار دارد. هم معنای بی ثباتی در عقیده سیاسی که
باز پس و دادستان امضاء کننده کثیرخواست بعنوان جانشین اتهامات و مدارک بما
نسبت داده اند درک میفرمائید و هم موجباتی را که پیش آهنگ ورود اینجانب به

جبهه ملی و نهضت آزادی شده است یکایک از برابر چشمهای آقایان دادرسان میگردانم .

برای اینکه دادرسان محترم بطوریکه مورد نظر کثیرخواست و منطبق با اظهارات صریح دادرستان امضا کنند کثیرخواست در دادگاه بدوی بود از نیت و هدف و قصد و باطن اینجانب استحضار پیدا کنید بد نیست مذاکراتی که بین اینجانب و آقای مهندس اصغری رئیس فعلی سازمان برنامه و استاد ارزنده ولسی ساده دل و محترم آنوقت دانشکده فنی رد و بدل شد تا حدودی که حافظه ام باری میکند عرض نعیم . چون این مذاکرات را چندین بار در این مدت بمناسباتی بازگو کرده ام در خاطرم محفوظ و آشکار مانده است .

در زمینه انتخابات و دولت و قرار داد کنسرسیوم و نفت با هم صحبت میکردیم و شاید پیشنهاد امضا آن نامه بمجلسین را نیز با و نموده بودم . اولاً از امضای آن نامه معذرت خواست و گفت C'est tres fort pour moi (این برای من زیاد سنگین است) . و بعد با حجب و ابجاز در کلام مخصوص بخود چنین فهماند که تو همیشه مخالف در سیاست و طرفدار تخصیص و تقسیم وظائف بودی (حتی آن کتابچه بازی جوانان با سیاست را نوشتی) چطور حالا از این حرفها میزنی و از اینکارها میکنی ؟ گفتم اتفاقاً این سؤال را خودم هم قبلاً از خود کرده بودم و جوابش آماده است . بلی من همیشه طرفدار و مبلغ این فکر بودم که هر وقت در مملکت نانوا نانش را خوب بخت زارع گندم و محصول خوب و فراوان بیرون آورد - معلم معلم خوب بود - شاگرد درس حساسی خواند - وزیر کار وزارتش را با درستی و صلاحیت انجام داد - وکیل و روزنامه نویس و سیاست مداران هم در کار سیاست متمرکز و متبحر شدند مملکت درست میشود . بنابراین وظیفه ملی و سیاسی هرکس اینستکه کار مربوط بخود را با حداکثر علاقه و جدیت انجام دهد . حالا هم باین حرفها معتقدم و هر مملکتی باید اینطور باشد . نباید يك آدمی مثل من و تو ظهر که بخانه بر میگرددیم بهرسم نان را از کدام دکان و گوشت را از کدام قصاب خریده اند و آشپز چطور طبخهرا کرده است .

اما بکوقت استکه از تو سلب اطمینان میشود و میبینی نانیکه کلفت از نانوا میخورد در آن از هرکثافتی وجود دارد - گوشت قصاب بعوض گوسفند مردار سنگ است . و کلفت خانه اثاثیه را میدزد و میبرد . در اینصورت چه خواهی کرد ؟ جز آنکه خودت در خانه تنور بزنی - لباسهایت را خانمت بشوید . ناهار بیک نیمرو اکتفا کرده خود آدم آنرا بهزد و قس طیبه‌ذا . . . البته خیلی وضع بد و غلطی است اما آنروزیکه مسئولین و متصدیان بوظیفه خود عمل نکنند و بلکه خلاف آنرا انجام دادند و رزد و خائن بودند همه کس مجبور است همه کاره شود . استاد دانشگاه هم بداد و فرهاد سیاسی بهر ازد .

جناب دادستان محترم اگر بنده و این آقایان وارد فعالیت سیاسی شده ایم ما این دلائل بوده است . ما هستیم که حق داریم بگوئیم : ما باین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم .

ما برخلاف کثیرخواستیکه جنابعالی حتی نخواستید یک کلمه آنرا پس بگیرد و مدافع آن میباشید با " برنامه وسیع عوامفریبی در تلاش تحصیل قدرت " وارد گورد خطرناک سیاست نشدیم . هدف شیطانی در بنده و سوسه اینکارها را نمیگرد . بلکه هدف رحمانی و درد حق و ملت بود . ما اگر بد نهال تحصیل قدرت میبودیم چه داعی داشتیم همه جا پشت بقدرت کرده پله پله مقامات احرازی و اکتسابی را از دست بدهیم ؟ خریدار خانه نشینی و کتج زندان شویم ؟ برای من که تا قبل از کودتا بریاست دانشکده و معاونت وزارت فرهنگ رسیده و حتی آقای دکتر پیشنهاد و اصرار قبول وزارت پست و تلگراف را کرده بود ، چه اشکالی داشت همانطور کسه دستگاه میخواست کاری با اینکارها نداشته رئیس دانشگاه و وزیر و نخست وزیر و رئیس مجلس سنا و شوری بشوم ؟ عده زیادی از آنها که وزیر و وکیل هستند مگر از شاگردان یا همکاران یا زیردستان بنده نبودند که با هم جلو میرفتیم و آنها را بالا میآوردیم ؟ آیا شما عجالت نمیکشید از اینکه می بینید کثیرخواست اداره کلیل دادرسی ارتش شاهنشاهی ایران با چنین بی انصافی آشکار و غرض ورزیها تنظیم شده است ؟

ما میدیدیم آزادی از بین رفته و جای عدالت را ظلم گرفته است. وقتی آزادی رفت همه چیز رفته است. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هرکس از بزرگ و کوچک هرچه در دست و هرکار دارد زمین میگذارد و به سرو صدا و چاره جوفی و رساندن آب و نجات اهل خانه میپردازد.

اولین زندان (۱۳۳۴) .

از مراجعت به دانشگاه و از تاسیس شرکت باد چند ماهی نگذشته بود که در طلبه روی کار آمدن دولت جناب آقای علاء (با شمار مبارزه با فساد و بعنوان نویر) در منزل مشغول ناهار خوردن بودم که در زند و بعد چند نفر وارد خانه و اطاق شده پس از تفتیش های لازم و جمع کردن اسناد بکه مهم آن يك عکس آقای دکتر صدق از طاقچه و چند کتاب مختلف غیر سیاسی بود مرا بفرمانداری نظامی بردند و زندانی کردند . بعد از دو سه روز نیز باتفاق آقای مهندس س سعایی و يك جوان دیگر کارمند بانک به لشکر زرهی منتقل شدیم . از این زندان کیفرخواست مختصراً صحبت میکند . در آنجا سه یا چهار بار مورد بازجویی قرار گرفتم ولی چون حقیقتاً هیچگونه مدرک و ابرادی علیه من (غیر از همانها که صرفی کردم و همانها سبب اخراج از لولفکمی و دانشگاه شده بود) نداشتند که بتوانند مستمسک ظاهری کنند و دانشگاه هم نزدیک بافتتاح بود و میبایستی ملاحظه دانشجویانرا بنمایند خودشان خواستند و آزادم کردند . محصول آن سه ماه زندان چند چیز بود :

- ۱- کتاب عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان محرک و مبدأ همه چیز عشق است (TS_ II) که بعد چاپ و منتشر شد .
- ۲- تکمیل کتاب راه طی شده از کتاب . ۱۴ صفحه ای به ۲۴۰ صفحه .
- ۳- تفکر و توجه باین حقیقت که درد ایران نه با تشکیل يك حزب سیاسی حل میشود و نه حتی با روی کار آمدن يك دولت ملی از طریق اکثریت در مجلس یا تحمیل و تصادفات سیاسی و آسمانی . آنچه لازمتر و واجبتر از همه چیز است بعد از عشق و پرستش ، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع و همکاری است که ما در

اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیر دموکراتیک و غیر اجتماعی یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی فاقد آن هستیم . نه میتوانیم دورهم جمع بشویم و نه وقتی دور هم جمع شدیم حاضر به گذشت و سازش و همکاری هستیم . پس باید عجالتا عمل خود را برای فعالتهای اجتماعی تربیت کنیم . این افکار و استدلالها را بعدا در یک سخنرانی جشن عهد فطرانجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج مطرح کردم و چاپ شده است : " احتیاج روز " .

در دل جوانان :

با خروج از زندان زهی بنده مجددا بخانه و زندگی و بدانشکده فنی و دانشگاه یعنی پیش جوانان برگشتم . و طبیعی است که مورد استقبال فوقالعاده قرار گرفتم .

نصیب و مقد رمن اینبود که با آنکه مرتبا درجاده عمر و زندگی بسوی پیری سرازیر شده ام اما محیط عمل و طرف صحبت و توجهم همیشه جوانان بمن معین بوده از اینجهت خود را همیشه جوان و علاقمند بسرنوشت آنها دیده و می بینم . البته هر ایرانی علاقمند به طبقه جوان و سرمایه آینده کشور خود میباشد و هرچه انسان بهترتر میشود محبت و علاقه اش بفرزندش بیشتر میشود . ولی برای کمسیکه شغلش معلمی در دانشگاه و حاشیه زندگیش فعالیت سیاسی بوده و فعالیت سیاسی هنوز که هنوز است بیشتر اختصاص بجوانان دارد .

مسائل مربوط بجوانان کهنه شدنی نیست . بلکه همیشه مورد علاقه و بحث محافل و مطبوعات و مسئولین امور میباشد . یقینا در اوسان محترم نیز که مامور قضاوت در باره یک جمعیت سیاسی که عده زیادی از جوانان را در بر دارد ، شده اید باین مسئله بهعلاقه نمیباشید .

اصلا در ایران سیاست و حزب قسمت اعظمش موضوع جوانان است . بعلاوه در گزارشهای ساواک و سفولات بازرسیها و کیفرخواست همه جا ما را در زمینه اغوای جوانان مسئول و متهم شناخته اند . کلیه مدارک استنادی هم از قلم و فکر جوانان است .

بنابراین جا دارد بدرد دل و بطرز فکراین طبقه مملکت برسیم . اگر اینکار را نکنیم قصد و هدف از تاسیس نهفت آزادی ایرانرا که مبداء و منتهای جسم است تشریح نکرده ایم .

جوانها از جهات ذیل با ما اختلاف داشتند :

اولا همانطورکه نسل ما و نسلهای قبل از ما که مشروطیت را بوجود آوردند تحت تاثیر افکار دوره های رنسانس و تجدید و ناسیونالیسم و لیبرالیسم اروپا بودیم . نسل بعد از ما تحت تاثیر افکار اجتماعی و فلسفی جدید و سیمتر و مائترسوسالیسم (نقض طبقات - مبارزات حزبی - عوامل اقتصادی و اینکه آزادی و استقلال علاوه بر آزادی در رای و عقیده باید توأم با رهائی از قیود انتقادی و نظامات اداری هم باشد) و کمونیسم و غیره بودند و مستقیم و غیر مستقیم تعلیمات حزبی و واحدی مبارزات سیاسی را دیده بودند .

ثانیا بقدریک آزمایش از ما جلو بودند - مزه تجدید خواهی و اصلاحات را چشیده و دیده بودند که دردی روا نشده است . فشار و گرفتاریها و عقسب افتادگیها و ناراحتیها بجای خود باقی است . بحلاوه همه آن اصلاحات و خیالات در شهریور ۲۰ باد هواشد . قضایا را آنها از دریچه دیگری میدیدند . ثالثا چشم و گوشها در دنیا بیشتر باز شده و تجزیه و تحلیلهای سیاسی را دیده بودند . سیاست برای آنها از محافل سری دیپلماسی و اشرافی بمیدانهای آشکار توده ای آمده بود .

رابعا باقتضای جوانی حرارت و آتش دیگری داشتند . بیش از نسل ما به حرکت و هیجان علاقه و عادت پیدا کرده بودند . ما سنین بلوغ خود را بسا در سالهای آخر قاجاریه در ضعف و ضعف و ترس گذرانده بودیم یا در سالهای اول قدرت پهلوی که بی سرو صدائی و سکوت اجباری بود . ما چه های ترسو و معقول از آب در آمده بودیم . اما اینها چه های دوره جنجال و هیاهوهای بعد از شهریور ۲۰ بودند .

خاصا نارغایتی بوجه شدیدتری در اینها وجود داشت . هم از جهت

خرابی اوضاع مال و اختلافات طبقاتی و هم از جهت بالا رفتن استاندارد با سطح زندگی و افزایش فوق العاده توقعات و حساسیتها ، روح عناد و بدبینی و کینه خلی بیش از سابق شده بوده است .

سادسا این جوانان مستقیما در معرض ضربات و صدمات شدید هیستو حاکمه قرار گرفته بودند . ضربات و صدماتیکه در پام جوانی ما سابقه نداشت . آنوقتها ما مثلا گاهگاه چوب و فلک میدیدیم اما حالا گوله و خون را دیده بودند . ۱۶ آذر شوخی نیست . با طوم پاسبانان در تظاهرات خیابانی بسرو رویشان خورده و شکجه های زندانها را چشیده یا شنیده بودند . حتی دخترها نیز در این دورانها مصونیت نداشته من خودم در لشکرزهی خرسی را که در حمام تاریک بسراخ دخترها میفرستادند دیده بودم . بعدا که قضیه اول بهمن ۱۳۴۰ پیش آمد دیگر قضیه از حدود تنبیه و تهدید تجاوز کرده کماندوها با عناد و کینه تیزی مخصوص بقصد گفت همه را میزدند و بهیچکس و هیچ چیز ابقا نمینمودند . حتی به بیماران و مجروحان پانسمان شده - حتی به کتابها و میکروسکوپها . . .

وحشیگری و جرح عام آنروز را روزنامه نکاهی توفیق بوضع پر معنائسی در کارهکاتور روی جلد نشان داده سالون درس را کشیده بود که استاد سرو دست بهچیده و پا شکسته مشغول تدريس است و با اشاره به تنها جوان سالمیکه بالای آملی تاتر نشسته است میگوید " تو که دانشجو نیستی اینجا چرا آمده ای ؟ "

فکر میکنم بهترین شاهد و مدرک زنده نجای آنروز و رفتار خصمانه عجیب ماورین دستگاه اعلامیه ای باشد که رئیس دانشگاه وقت (رئیس دانشگاه منصوب اطمحضرت) صادر کرده بوده است :

" امروز یکشنبه اول بهمن ماه ساعت ۱۱ و ربع دهه ای نظامی بدون اینکه اتفافی ورود آنها را ایجاب نماید بمحوطه دانشگاه وارد شده عده ای از دانشجوین مجروح و مضروب نمودند .

دانشگاه نسبت به این روش اعتراض داشته و تقاضای رسیدگی و تعقیب مرتکبین را از دولت دارد . مادامیکه نتیجه رسیدگی به دانشگاه اعلام نمیشود .

اینجانب و روسای دانشکده ها از ادامه خدمت در دانشگاه معذور خواهیم بود".
خلاصه آنکه دستگاه دولت برای جوانان ایندوره قیافه ای غیر از قیافه مسلمانان
زمان مراجعت ما از اروپا داشت.

سایه ها هم چشم و گوش اینها بجزریانات مملکت و شغل و سرنوشت آینده باز تر
شده بود و هم دزدیها و خیانتها بوضع چشم و گوش باز کن تری در مملکت رواج پیدا
کرده بود. اینها با نگرانی خیلی بیشتری (از جهت مالی و معاشی و از جهت
اخلاقی و ملی) آینده را میگریستند. بنابراین برخلاف دوره های تحصیلی ما
دست و دل آنها خیلی بدرس نصیرت و مبارزه را وظیفه خود میدیدند و دوست
داشتند.

سهرسوی جوانان:

سروکار داشتن با جوانان در دانشگاه و در انجمنهای اسلامی و فعالیتهای
اجتماعی و اطلاع مختصریکه از درد دلها و آرزوهای آنها میدادم اگر نگویم مرا
متقابل بآنها مینمود ولی حداقل تا حدودی مدافع آنها میماخت. اتفاقا موقعیت
و مناسبتی در سال ۴۰ پیش آمد که چون ارتباط نزدیک و کامل با کبفرخواست و
ماهیت دارد بنقل آن میپردازم.

بعد از فاجعه اول بهمن دانشگاه يك کمیسیون تحقیقی از طرف دولت مامور
گردید به عوامل و عامل این قضیه رسیدگی و مسئولین را معلوم کنند. کمیسیون
تحقیق (متشکل از دو قاضی و يك سرلشکر) عده زیادی از استادان و دانشجویان
و کارمندان و مسئولین دانشگاه و اعضای از جبهه ملی را احضار و سقالاتی نمود.
بنده را هم لاروزهای آخر خواستند.

در ابتدای صحبت گفتند ما میدانیم نهفت آزادی و شخص شما در واقعه
اول بهمن دانشگاه دخالتی نداشته اید و حتی نهفت آزادی مخالف هم بوده
است، ولی چون شما در دانشگاه با دانشجویان محشور هستید خواستیم از
اطلاعات و نظریاتتان استفاده نماییم. مذاکرات طولانی شد. از جمله این مطلب
را هوان کردند " حال که خودتان عقیده دارید بعضی از دانشجویان با اشتباه

با خطا می‌انند آنها بهتر نمی‌دانید در دوره دانشگاه صرفاً درس بخوانند و کاری به سیاست و فعالیتهای خارج نداشته مهندس خوب یا دکتر و متخصص شوند و پس از آنکه وارد جامعه شدند به فعالیتهای سیاسی بپردازند ؟ " جواب دادم اولاً اینکه فعالیت اجتماعی و اظهار نظر در سیاست را بعد از دانشگاه حواله می‌دهید یک حواله نصیبه بی اعتبار میباشد و اگر چنین آزادی دانشگاهی برای آنهاست بعد از دانشگاه و برای مردمیکه خارج دانشگاهند وجود راحت می‌شد صحبت آنرا کرد . ثانیاً - مسئله را طور دیگر باید طرح کرد و باید دید چه چیز باعث تظاهرات است بقول شما سیاسی دانشجویان میشود و اگر ما آنها را نصیحت کنیم و از توجه به مسائل اجتماعی و ملکی منعشان نمانیم گوش بحرف ما خواهند داد ؟

چون آقایان خود را کنجگاو و علاقمند نشان میدادند چنین اضافه کردم : امروز هر چه دبستانی بقدر کافی هوشیار و چشم و گوش باز شده است و بطریق اولی یک جوان بیست و چند ساله دانشگاهی بخوبی خیز دارد عوامل موفقیت در جامعه چیست و چه تبعیضها و پارتیها و فسادها در مملکت جریسان دارد . دانشجویان دانشکده ما تعطیلات تابستان به کار آموزی میروند . در کارگاهها و نزد مقاطعه کاران بچشم خود میبینند و در مدرسه و خارج از مدرسه از رفقای ارشد میشنوند که چگونه یک سیتواسیون (صورت وضعیت ماهیانه) تنظیم میشود و مهندس کارگاه در صورت زد و بند با مهندس ناظر دولت بعوض ۴۰۰ کیلو سیمان ۲۵۰ کیلو سیمان در بتون زده و صورت کار کرد مثلا ۶۰۰۰۰ تومان را یک ماهیون و نیم تومان بحساب میآورد . چنین مهندسین مورد علاقه و تشویق شرکت مربوطه خواهند بود و اهدا در موقع استخدام و برای تعیین حقوق او کار ندارند با اینکه در درس مقاومت مصالح یا در درس ماشینهای حرارتی بنده چه نمره ای گرفته و در خرج ارفغانشکده رتبه چندم شده است . آن شرکت مقاطعه کار هم اگر برنده مناقصه و صاحب درآمد سرشار و سرمایه هنگفت میشود از جهت آن نیست که تجهیزات و تجهیزات فنی فراوان دارد یا مهندسین و مدیران را که استخدام کرده است که با نوع و هنر و ابتکار خود بهترین طرح را با کمترین خرج تهیه نمود مانده

بلکه چون سهامی بمقامات داده و ساخت و پاخت با بالافتها دارد یا خوب کمین میکند کارهای کلان گیرش آمد هاست .

این جریانها و این عوامل و طتهای موفقیت در مملکت چیزهایی نیست که يك دانشجوی ایرانی نداند . بنابراین از نظر مادی و منافع شخصی و معاشی خود هیچ موجبی برای قبول زحمت و رنج تحصیل نمی بیند . برای او همینقدر که فورمالیته ای بعمل آید و بتواند با حداقل نمره دیپلمی بگیرد کافی است . نصاب امثال ما در جنب بندیها و تعلیماتیکه جامعه بیک دانشجو میدهد مثل پرکساره در مقابل کوه است . خرابی مملکت و نیروهای ناساد آنها را بجانب دیگر میکشد و میبرد .

فقط آن دانشجویانی دنبال درس و کار میروند و گوش به نصیحت و دلالت ما میکنند که بخواهند معاش خود را از درآمد های حلال و پاک تامین نمایند و با متخصصین و کاردان شدن نان در آورند . بنابراین این عده مختصر هم با کسی محاسبه و استدلال باین نتیجه میروند که دل بدرس و کار دادن فایده ندارد . مگر آنکه علاوه بر میل به نان حلال و درآمد شرافتمندانه يك هدف عالیتیری در ذات آنها باشد . یعنی طالب حق و حقیقت و عاشق خدمت و ملت و درین اصلاح مملکت باشند . در اینصورت علاوه بر آنکه زحمت تحصیل را میکنند مشتاق آن هستند که محیط بعد از تحصیل ، يك محیط پاک و منظم باشد . نیروهای اهریمنی بر آن حکومت نمایند . چنین دانشجویان زنده ارزنده نمیتوانند بمملکت و با اجتماع ذیصلاح نباشند .

آن جوانانیکه شما می بینید در دانشگاه به بیکارهای سیاسی میردازند و خود را دچار خطرات و هزاران صدمات و محرومیتها میکنند ، چنین آتشی در نهادشان شعله وراست . نه تنها آنها را نباید اغلالگر و از زیر کار در رو تصور کرد بلکه باید دستفانرا بوسید . زیرا با آنکه میدانند با کمال راحتی و بسودن زحمت و رنج درس خواندن و قبول خطرات میتوانند با هم رنگ شدن با جماعت و خود فروختن به سازمان اضیت بحقوقتهای گراف و مقامات اطمی برسند . بازند دنبال

درس و کار و با استقبال فداکاری های مبارزه با فساد و با دستگاه میروند .
این يك واقعیت و حقیقت دو دو تا چهارتایی است که نمیشود و نباید انکار کرد .

فعالتهای سیاسی در دانشگاه اگر بفرهنگ کاربردی باشد جلوی آنرا باید در خارج و با اصلاح دولت و جامعه گرفت .
اینها توضیحات و صحبتهایی بود که در آن هیات سه نفری در سال ۱۳۴۰ شد و آقایان جوابی و ایرادی نداشتند .

عده زیادی از افراد نسل معاصر بنده و مردم دیگر از چند سال قبـل و مخصوصا در حوادث بعد از ۲۸ مرداد و آن اختلاسهای کلان و بی بند و باری اوضاع باین واقعیت رسیده بودیم که :

درست است که تحصیل علم و کسب تخصص و هنر چیزی خوب و واجب است ، درست است که برای زنده ماندن يك ملت (ترقی کردن و جلو افتادن فعلا پیشکش) اقتصاد و درآمد لازم است و درآمد از طریق تجارت و معادن و صناعت و کشاورزی و غیره تامین میـشـد و باید چنین اقدامات بحقیاس وسیع عمل گردد ، درست است که تربیت بدنی و اخلاقی و رواج آداب و هنر و خیلی چیزهای دیگر از ضروریات و مظلومها و لوازم زندگی است . . . اما همه اینها مادامیکه در مملکت قانون و عدالت و آزادی برقرار نباشد و ظلم و نظریات خصوصی و روش استبدادی حکومت کند ، حرف و یاد هوا خواهد بود . ممکن است اقدامات و اصلاحات خیلی زیبا و دلنفریب باشد ولی پایه و حاصلی نخواهد داشت . در مملکت و در هر جامعه بشـسـری اختلافات سلیقه و رویه قابل قبول است و لازم نیست همه مالک يك عقیده و يك سیستم را داشته باشند ولی آنچه هیچ جامعه ای نمیتواند خود را از آن بی نیاز بداند عدالت و حکومت قانون است :

الملك یبقي مع الكفر ولا یبقی مع الظلم .

باین ترتیب و بعد از ۲۵ سال سر و کار داشتن و سروکله زدن با جوانان کشور من بتدریج بدرد دل آنها واقف گشته و میفهمیدم که نه تعلیم و تربیت

دروس فنی و علمی . یعنی آموختن شغل تخصصی و آماده کردن معاش بعضی عطش آنها را سیراب و امیدوار و مطمئنشان میکند و نه توجه دادن آنها بهمانسی خدا پرستی و یا توجیه به تقوی و تقویت ایمان در آنها رفع اضطراب و چاره مسائل روحی و ملیشانرا میکند بلکه آن افراد حساس ارزنده و هوشیار و پاک باز ، کسری و التهابی دارند . نمیخواهند بصرف ایمان بحث و به علم و تامین معاش اکتفا نمایند . کافی نمداند گیم خود را از آب در آورند . اینها گیم بخت خود را یافته شده در گیم اجتماع و جزئی از گیم ملت می بینند . برخلاف نسلهای گذشته سرنوشت خود را از درجه سرنوشت اجتماع و ایران میگردند .

چاره جوشی :

نکات و خصوصیاتیکه در باره نسل جوان حاضر عرض کردم هم مایه امید و مسرت است هم موجب نگرانی و وحشت . شاید دومی بیشتر .

ما بخوبی میدیدیم با آن روح حساسیت و بدبینی و عصیان که در نسل جوان وجود دارد مانند هر جسم متحرک متزلزلی تعادل ناپایدار میباشد و برب پرتگاه است . پرتگاه دو طرفه : با یاس و توسل بوسائل تخدیراز قبیل هروئین و تریاک و نشاء و مشروب یعنی بیاد دادن سرمایه های انسانی و یا به انقلاب و ضد و کومینیم - یعنی واژگون کردن امنیت و استقرار مملکت .

وظیفه ما در برابر چنین خطرات چه میتواندست باشد ؟

باین سوال دو جواب داده شده است : جواب دولتیها و جواب طیبون . دولتیهها با تشکیل سازمانهایی نظیر رهبری جوانان - راهنماییهاییکه بازجوها و افسران سازمان امنیت به کسانیکه در دامشان میافتند مینمایند و بسا برنامه های رادیویی و تلویزیونی و غیره جوانان را برای آنکه سرگرم نمایند بانواع مشغولیتها و خوشگذرانیهها متوجه میکنند و مسافرت و حقوق و شغلها را در انحصار مان میگذازند . در معرض شرافت و حیثیت و شخصیت آنها را میگردند .

اما جوابیکه بنظر ما میآید این بود که با آنها همدردی و همگامی ننماییم .

با آنکه خرما موسسین نهضت آزادی و طرفداران فعالیتهای سیاسی با اصطلاح

از پهل گذشته هرکدام صاحب شغل و موقعیت و درآمدی شده بودیم و با آنکه‌های ما دیگر سست شده و آن نیرو و حرارت را نداشتیم فکر میکردیم ولو به قیمت از دست دادن شغل و موقعیت، خود را در وضع عدم تامین معاش و زندگی آنها بگذاریم و با آنها همدرد و هم‌آواز شویم.

باینترتیب میتوانستیم آنها را از دو خطر بزرگ حفظ کنیم. ضمن تسکین آتشهای روزنی سعی نداشتیم آنها را رهبری صحیح بنمائیم.

البته اگر میخواستیم آنها را مجبور کنیم با بهای ما بپای ما بروند و دست و پا یا قلمشانرا ببندیم رشته پاره میشد و به آنجا که نباید بروند میرفتند. این یک نوع طرز فکر و سلیقه آموزش و پرورش است که ممکن است خیلیها نهند و روشهای اجبار و انضباط را ترجیح دهند. ولی ما بحقیقت و تجربه طرفدار این طریقه بوده و هستیم. اساسنامه نهضت آزادی برای واحدهای تابعه قائل با استقلال نسبی و آزادی عملی در حدود قلمرو یا محیط مربوطه در چارچوب مراسمات و خط مشی کلی جمعیت شده است. درحالیکه بسیاری از رهبران جبهه ملی افراد و کمیته‌های خود را موظف و مقید به انضباط سخت و مراجعه و استجازه از مقامات بالا میدانستند، ما معتقد بودیم که در نهضت اجتماعی و ملیکه سهم اصلی آن تعلق به نسلهای جوان دارد افراط در محدودیت افکار و افراد سبب خفتگی یا گسیختگی خواهد شد.

نشانه این طرز فکر و تصمیم، وجود اعلامیه‌ای جداگانه با لحنهای مختلف در موضوعات مشترک است. یکی با امضاء و از طرف خود نهضت (شورا - هیات اجراییه یا بطور مطلق) و دیگری با امضاء و از طرف جوانان نهضت (کمیته دانشجویان - با حاشیه و بی حاشیه - نشریات داخلی). از آنجمله است اعلامیه ۴۰/۱۱/۵ نهضت آزادی در باره قضایای اول بهمن دانشگاه و اعلامیه نظیر دانشجویان نهضت در همان موضوع. و همچنین اعلامیه اردیبهشت ۴۲ نهضت راجع به تشکیل فدراسیون دولتهای عربی اسلامی و اعلامیه نظیر کمیته دانشجویان بتاريخ ۴۲/۲/۱۸ که تماماً در پرونده اینجانب جمع‌آوری شده است.

در جواب ایراد آقای دادستان و اتخان سندیکه بخيال خودشان از بیانات من کرده گفتند: پس خودتان اقرار دارید که دانشجویان را بفحش دادن تشویق میکرده اید لازمست بگویم:

اولا ما بآنها حق و اجازه تندی کردن و بدگوئی نداده ایم - خدا داده است. اینرا قرآن میفرماید:

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم (خداوند بدگوئی بصدای بلند در گفتار را دوست ندارد مگر برای کسیکه ظلم با او شده است، با عبارت دیگر خدا دوست دارد کسیکه مورد آزاد قرار گرفته است بصدای بلند بدگوید) .
ثانیاشما که آیه را قبول دارید ولی میفرمائید . صدائق صحیح نیست و دانشجویان مورد ظلم و ستم از ناحیه کما نیکه مورد انتقاد و دشنام قرار گرفته اند نیستند . اینطور نیست . بلکه در باره آنها واقعا و مکرر بناحق ظلم و بد رفتاری شدید شده است . شاهد شاخص قضیه همان اعلامیه رئیس دانشگاه در باره فجاج مامورین دولتی در اول بهمن ۱۳۴۰ است .

ثالثا با استناد و استمداد از آیه ما بعد آیه فوق نقش تعدیل کننده داشته سعی کرده ایم جوانان صباهی شده را بمقتضات و مبارزه در حدود نظم و قانون واردیم . نمونه این دعوی همان اعلامیه ۴۰/۱۱/۵ و مصلحت اندیشی با دستورهائی است که در آخرش داده ایم .

آیه شریفه چنین است: ان تدوا غیرا و تخفوه او تعقوا من سوء فان الله کان عفوا قذیرا .

سفارشهای پایان اعلامیه نیز چنین میباشند:

" شایسته ترین وسیله و روش جهت انجام این مقصود (بخششی کردن توطئه ها) ادامه مبارزه با کمال مال اندیشی و تدبیر و هوشمندی و خصوصا آگاهی از وضع سیاست مملکت است. شما باید در مبارزه خود متکی بر حق و قانون و مصلحت عمومی باشید . و اما شما دانشجویان ارجمند و فدائیکار ضمن مطالبه تعقیب نوری مسئولین واقعه اول بهمن ماه سعی کنید دانشگاه محکم

قانون استقلال آن و لزوم رفع تعطیل درس مجدداً باز شود و استادان و دست‌انیکه از طریق قانونی و به رای شورای انتخاب شده اند کار اداره و درس خود را از سر بگیرند و در برابر تصمیم احتمالی تعطیل دانشگاه با توسل به وسائل منطقی و قانونی مقاومت کنید و اجازه ندهید چراغ علم و فضیلت را خاموش کنند . . . نهضت آزادی ایران هر حرکت خلاف نظم و هر اقدام خلاف مصلحت عمومی را محکوم میکند .

بسیار لازم بود من این مطالب را در اینجا بگویم . زیرا هم از نظر شناسائی روحیات جوانان و اوضاع و احوال نسل معاصر ضرورت داشت و هم از نظر شیر تحولی افکار عمومی و جریاناتیکه منتهی به تاسیس نهضت آزادی ایران میگردد . بحث و شواهد اخیر مربوط به زمانهای جلوتر از سالهایی که بآن رسیده بودم شد . حالا مجبورم رشته سخن را بهمین جا متوقف کرده به آنجا که بودم برگردم و مسرغ موضوعی بروم که کلیتر از مسائل جوانان است و قبل از رسیدگی بمسئله همکاری با جبهه ملی و تاسیس نهضت آزادی باید بررسی شود .

دومین تکان مملکت و مسئله کودتا :

آن سلسله قضایای هشت سرهم و پیش‌آمد های متوالی سنوات ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۰ مرا تکان میداد ولی بکمرته از خواب بیدار نمیشدم . به کندی و کودنی بالاخره فهمیدم که فرمایش تیمسار وزیر کشور درست بود . حق داشت بگوید " شما باید فراموش کنید که همکار و منصوب دولت دکتر مصدق هستید و حالا فقط هیات ده - دوازده نفری وزیران عوض نشده است - بلکه همه چیز مملکت عوض شده است ."

حادثه ۲۸ مرداد ۳۲ مانند پیش‌آمد شهریور ۲۰ تکان دهنده مملکت و درگونی کلی بود .

قبلاً گفتم که در شهریور ۲۰ وضع مملکت مانند قطار سنگینی بود که به لکوموتیوی بسته شده و با سرعت پیش میرفت و ناگهان به مانعی برخورد و توقف و تکان شدید و واژگون شدن پیش‌آمد . پس از آنکه قطاری لکوموتیوی راننده شد (با راننده عوض شد) مردم بخود آمده و در محیط آزاد و تا حدودی مساعد که پیدا شد ، فعالیتها و ابتکارها و حرکات مختلف امکان پذیر گردید . از نوع

بدو از نوع خوب . آنچه مسلم است فعالیت‌های اقتصادی آزاد و خصوصی در زمینه‌های کشاورزی و اقتصادی اهدا قابل قیاس با دوره قبل نبود . مظهر توسعه فعالیت‌های اقتصادی خیاران سعدی و تعداد بانک‌های غیر دولتی و با افزایش عجیب حجم معاملات و ایجاد کارخانجات خصوصی فراوان در کشور می‌باشد که بهیچوجه سابقه نداشته است .

در آن سالها اگر فعالیت‌های احزاب غیر ملی و تظاهرات و افتخاشاتی وجود داشت کم و بیش از پس آن بر می‌آمدیم در مقابل و در سنوات آخر احزاب و افکار ملی هم پیدا شده بود .

در هر حال شخصیت و احساس مسئولیت پیدا شده مردم خود را تا اندازه‌ای موثر در سرنوشت خویش و مملکت می‌شناختند . این قضیه البته فوق العاده مهم است .

متتبعاً البته جریانهای بعد از تکان شهریور ۲۰ و مسیریکه از میان انتخابات آزاد دوره های پانزدهم و شانزدهم آن جبهه ملی توانست وارد معرکه شود (و اتفاقاً با تحمیل در دربار و توسل به مقام سلطنت برای آزادی انتخابات نیز همراه بود) بالاخره تصویب قانون ملی شدن نفت و روی کار آمدن حکومت ملی آقای دکتر مهدق و خلج پد از شرکت غاصب گردید .

تنها ده سال مختصر آزادی و مختصر احساس شخصیت و مسئولیت ملت ایران را به بزرگترین پیروزی تاریخ خود رساند . پیروزیکه ایران را در دنیا مفتخر و معروف ساخت . شهر لاهه افتخار میکرد که چند روزی دکتر مهدق در دیوان بین المللی آن شهر اجلاس کرده است و سندلی او را به بازدید کنندگان نشان میدادند . شنیدم رئیس یکی از دانشگاههای آمریکا در موقع دست دادن به سه اعلیحضرت گفته بوده است " من مفتخرم که دست پادشاه کشور مهدق را می‌فشارم . . این پیروزی بزرگ شمره همکاری عمومی و نیروی ملی بود که برای اولین بار در تاریخ ایران بمنصفه ظهور رسیده بود و تمام ملت را از راه تا گدا همدا و همگام کرد .

اگر شهریور ۲۰ مملکت را تکان داد ، پیروزی ملی کردن نفت و خلع پسر
استعمار را تکان داد .

استعمار بوهشت افتاد . زیرا مزاج استعمار با آزادی و دموکراسی در
کشورهای دیگر و با حکومتهای ملی و جنب و جوشهای ملی اهدا سازگار نیست .
استعمار با استبداد سازگار است . با قطار بسته به لکوموتیو سازگار است که روی
خط ترسیم شده محدود و بفرمان راننده واحد حرکت کند تا بفرض نافرمانی با
مختصر ساهوتا از خط خارجش کنند و هر وقت و هر طور مصلحت دانستند لکوموتیو
دیگر و راننده دیگر بیاورند یا بگذارند قطار را بکشد . . .

بنابراین تصمیم گرفتند که ورق برگردد ، حکومت ملی صدق ساقط شود
و جریان کار مملکت عوض شود . بهر قیمت شده میبایستی حادثه ای پیش آید و برای
دفعه دوم و در جهت مطلوب مملکت ایران تکان بخورد . این تکان حادثه ۲۸
مرداد بود .

کیفرخواست رما را از اینکه قیام عموم ملت را کودتا نامیده ایم مقصر شناخته
است و تیمسار ریاست دادگاه نظر بنده را سؤال میفرمائید که بگویم کودتا بود یا
کودتا نبود .

متاسفانه نمیتوانم در یک کلمه جواب بدهم . هم کودتا بود و هم نبود .
مسائل و حوادث بزرگ را که دارای جهات و جنبه های مختلف است نمیشود در یک
کلمه خلاصه کرده بر حسب اشخاص و احوال مختلف جواب مخصوص داد .
در آنروز گذا بنده در بخانه آدم . طرف ساعت ۲ بعد از ظهر بود که
بمنزل من رسیدم افسرجوانی را که خیلی صدقی و از همسایه ها بود دیدم با
اضطراب و سرعت از خانه خارج میشود . در حالیکه هفت تیرش (کلت) را بکمرب
بسته و دستش را روی آن گذاشته بود . با دستچگی گفت اوضاع خرابست - نمیدانم
چه میشود برای آن آقای افسر که شاید در حمله بخانه آقای دکتر صدق
شرکت کرده باشد عطیات آنروز حکم انضباط و اجرای اوامر ارتشی داشته است .
پس از صرف ناهار در آن حال ابهام و اضطرابی که وجود داشت و رادیو

خاموش شده بود به آقای دکتر سحابی تلفن کرده از منزل ایشان پیاده بطرف خیابان کاخ براه افتادیم که لااقل به بنیم چه خبر است و چه وظیفه ای بر عهده ما خواهد بود .

منزل آقای دکتر سحابی در خیابان امیریه بود . آنجا اتوبوسی را دیدیم که از طرف شهرنو میآمد و عده ای از زنهای معلول الحال شعار بنفع شاهیدادند عمل و حرکت آن زنهای روسی را البته نمیتوان قیام ملی نامید . وقتی آقای دادستان دادگاه مرحوم طبیب رجواب ایراد وکلای مدافع راجع به سیاسی بودن محاکمه بگوید " این اشخاص بیسواد هستند و مردم بیسواد سیاست سرشان نمیشود بطریق اولی زنهای روسی هم احساس ملی و قیام عمومی سرشان نمیشده و مسلماً مزدور و اجیر شده بودند .

وقتی ، نزد یکیهای خانه آقای دکتر صدق رسیدیم مرد تریاکی بی سروپایی را دیدیم که يك جوال زغال با خود میکشد و شکایت میکرد که شانس ما بیشتر از این نبود . دیگری جمبه " رادیوشی زیر بغل داشت و بما پیشنهاد فروش آنرا کرد . این قبیل اشخاص هم که بحساب قیام کنندگان ملی گذاشته شده اند نظرشان چیزی جز جپاول نبوده است . بنابراین حادثه ۲۸ مرداد از نظر انواع مختلف ناظرین با شرکت کنندگان اسامی و مفهومیهای مختلف داشته است .

قابل انکار نیست که در نظر و مقصد عده ای از پاسپانان و سربازان بی هجوم کنندگان دیگر ممکن است فکر خدمت بکشور و اقدام علیه خائضین وجود داشته و برای آنها حادثه ۲۸ مرداد "چهره" قیام مثلا " ملی " را داشته باشد . ولی آنچه برای ما مهم است و کودتا بودن یا نبودن را مشخص میکند اولاً بلحاظ خارجیان است که چه نظر و چه عملی در اینکار داشته اند و ثانیاً بلحاظ آثار و عواقبی که در مملکت ایجاد نمود .

راجع بدخالت و شرکرت خارجیان در این قضیه قرار است یکی از دوستان صحبت کنند . بنده فقط اشاره ای بنظر خارجیهما قبل از حادثه ۲۸ مرداد و اینکه در آن زمان همه کس چه در داخل و چه در خارج انتظار يك کودتار را داشتند

مینمایم و سپس به تاثیرهای بعدی و آن تغییر و تکان کلی که تیمسار مرحوم وزیر-کشور اشاره فرمودند و منظور نظر سیاستهای متضرر شده از خلع پد بوده است . میپردازم . استناد های بنده صرفاً بگفته های خارجیهایی که در روزنامه های مورد قبول و حمایت دستگاه نقل شده است و به اظهارات رسمی وزیر دارایی کابینه سپهبد زاهدی که مدافع و عاقد قرارداد کنسرسیوم بوده است خواهد بود .

ما دعوای بر الفاظ و اصرار بر اینکه حادثه ۲۸ مرداد را کودتا بنامیم نداریم . ما میخواهیم بگوئیم قرارداد نفت (که در حقیقت الغای خلع پد و ملی شدن نفت و حاکمیت ایران است) بر ما تحمیل گردیده و دولتها و جریانهای بعد از ۲۸ مرداد غیرملی (اگر نگوئیم ضد ملی) بوده اند .

جناب وزیر دارایی در موقع تقدیم قرارداد جدید نفت به مجلس شورای ملی در روز ۳۰/۶/۳۳ صریحاً چنین میفرمایند (نقل از سپهبد وسپاه — سرخ : ۳۳/۷/۴) :

ما مدعی نیستیم قرارداد فروشیکه بسته ایم همان چیزی باشد که ملت ایران آرزو میکند . راه حل ابدال برای ملت ایران روزی بدستخواهد آمد که ماقدرت و ثروت و وسائل فنی پیدا کنیم . . . ما آنچه در قدرت داشتیم برای حفظ هرچه بیشتر منافع کشور انجام دادیم و بیش از این میسرمان نشد . . . ما با پانفساری در مقابل پیشنهادات آنها و استفاده از شرایط مساعد سیاسی بین المللی که بنفع ما در دنیا وجود دارد موفق شدیم قرارداد فروش را بنفع ملت ایران در چهار دیوار قانون ملی شدن صنعت نفت که مظهر مبارزات قهرمانان ملت است تنظیم کنیم . ما صریحاً بنمایندگان کمپانیها گوشزد کردیم که ملت ایران از مداخلات بیرویه عمال کمپانی سابق در امور سیاسی و ملی خود در رنج و عذاب بودند و برای رهائی از جنگ این تجاوزات قیام کرده و با خلع پد از کمپانی سابق نفت ریشه های اسارت سیاسی را از حکومت ایران قطع کرد . . . ملی شدن صنعت نفت و خلع پد از کمپانی سابق در واقع جهشی بود که ملت ایران بطرف کمال و ارتقاء کرد . این جهش از نظر مالی و اقتصادی ضررهای محکمی بود ولی تمام این خسارتها مانع از

این نقد که ملت ایران رل پیشوائی خود را نسبت به کشورهای غاوریانه مسلم کند . ما در مقابل تمام خسارتها نتیجه ای از مبارزات خود بدست آوردیم و آن منقرض کردن دولتی در داخل دولت ایران است . . . لگایان محترم ، شرکت سابق بعنوان صاحب امتیاز نفت ایران مرد و دستگامیکه آراه امتیاز نفت و سیاست مملکت چیره شده بود دیگر وجود خارجی ندارد . . ."

اینها من فرمایشات وزیر دارائی دولت ساقط کننده حکومت آقای دکتر هدی و تقدیم کننده قرار داد کنسرسیوم به مجلس بود . ایشان فرمودند شرکت سابق بعنوان صاحب امتیاز که از راه امتیاز نفت بر سیاست مملکت چیره شده بود از بین رفت . این حرف صحیح است و مید مبارزات جنبه ملی میباشد ولی مادر آن وقت در آن نامه گفتیم و حالا هم میگوئیم که شرکت فاصب متکی بیک دولت خارجی رفت ولی بجای آن کنسرسیوم متشکل از چهار ملیت و متکی بچهار دولت که یکی از آنها همان انگلستان است وارد مملکت گردید . یعنی ریشه های اسارت چهارمیخه شد . جناب آقای وزیر دارائی دولت کودتا در همان نطق روز تقدیم لایحه بدنبال مبارات فوق این اظهارات را هم کردند :

" ما نمایندگان کمیانیهای آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی صریحا اعلام کردیم که اگر بفکر کوچکترین مداخله ای در امور ملی ما بیفتند باید خود را آماده قبول خشم و غضب احساسات وطن پرستانه مردم با شرافت میهن ما بکنند . من مجددا از پشت تریبون نمایندگان کمیانیهای عضو کنسرسیوم یاد آور میشوم که : ملت ایران بهیچ خارجی اجازه نخواهد داد که نفوذ و مداخلات کمیانی سابق نفت را تجدید کند ."

بنده میخواهم این حرف آقای وزیر دارائی طاقد قرار داد را تکذیب کنم . ایشان مکن است واقعا چنین عقیده ای داشته و چنین اخطاری هم نمایندگان کمیانیها کرده باشند . ولی اعتقاد و اخطار یکطرفه ، نصف مسئله بوده است . باید طرف مقابل هم که بقول ایشان هم زور داشته است و هم حسن نیت چندان نداشته حاضر و مایل بوده است که با اخطار ایشان دایر بخدم مداخله در کار ایران

عمل نماید ؟

ما از روی سوابق و قرائن چنین وحشتی داشتیم که دولتهای پشیمان کمپانی های نفت که طبعاً میل دارند در حالت بنمایند . در صدر این برآیند که نگذارند ملت ایران موثر و کاره ای باشد و تمام تدابیر و وسایل را برای آنکه مجدداً فرصت و قدرت خلغ یابد و ملی کردن نفت خود را پیدا نکند برانگیزند .

ملت ایران نیز چنین نگرانی و ناراحتی داشت و از خود میپرسید از کجا معلوم که از کار انداختن دولتیکه ریشه های اسارت سیاسی را از حکومت ایران قطع کرد و روی کار آوردن دولتیکه عقد قرارداد مینماید . اینها تماماً بمل و بدست سیاستهای خارجی و پشیمان شرکتیهای عامل نفت نباشد ؟

مسئله کودتا و احتمال وقوع آن با پشیمانی ممالک خارجی از ابتدای اجرای قانون ملی شدن نفت در اذهان داخلی و خارجی ورد زبانها بود . با چنین چیزی حتی بموجب اخبار روزنامه ها خود اطمینان هم مخالفت داشتند . بطور نمونه شرحی را که مجله خواندنیهای مورخ ۳۱/۶/۱۵ پس از رد پیشنهاد مژومن چرچیل از قول روزنامه های کما Combat و فرانس سوار France Soir درج کرده است باختصار نقل مینمایم :

" ولی دکتر مهدق با صراحت و سرعت غیر منتظره ای پیشوایان آمریکا و انگلیس را رد کرد . . . این شجاعت و صراحت دکتر مهدق برای رئیس جمهور مقامات سیاسی آمریکا گران آمده و آنها را متعادل به پیروی از سیاست خمین انگلیسها کرده است " روزنامه فرانس سوار از قول خبرنگار خود در تهران فعالیت هائیرا که برای انجام این کودتای نظامی از سر گرفته شده است تصریح کرد . . . توطئه برای انجام يك کودتای نظامی در ایران نظیر کودتای پارسال نجیب در مصر از وقایع سیاسی ام تیر و تجدید زمامداری دکتر مهدق با بنظر تشکیل و توسعه یافته است . . . کسانی که در ایران قصد کودتا دارند نقشه کودتای نجیب پاهسا را در مصر تمهیب میکنند . ولی هدف کودتا در ایران برخلاف کودتای مصر بالا بردن مقام سلطنت است . اگرچه خود شاه حاضر نیست قدرت از دست رفته را بوسیله

کودتا باز یابد و سلطنت قانونی را بر دیکتاتوری نظامی ترجیح می‌دهد. پس از رد پیشنهاد ترومن چرچیل از طرف دکتر مصدق انگلیسها و آمریکاها حاضر شده اند برای موفقیت توطئه کودتا در ایران تشریک مساعی نمایند. ولی در مقابل کمانیکه قصد کودتا دارند دو مانع بزرگ داخلی وجود دارد و ایندو قدرت ملیون و کمونیستها است."

این نگرانی و ناراحتی از وقوع کودتا و دگرگونی اوضاع رانه تنها آن در روزنامه فرانسوی نقل کرده اند بلکه مجله خواندنیها مورخ ۲۵/۶/۳۱ از قلم يك آلمانی (هنریش گرتمان) مخبر روزنامه دو بچه ایلوسترهم که با شخص اعلیحضرت صاحبسه نموده است نقل میکند :

" در موضوع نفت پاسخ شاه این بود که ملت بهر طریقیکه صلاح بدانند با نفت خود رفتار خواهد کرد. من دخالتی ندارم. ملاقات من با شاه ایران در کاخ سلطنتی صورت گرفت. شاه از اوضاع نگران و ناراحت بود و گفت من با تمام قوای خود میکوشم که با اوضاع فعلی سرو سامان داده شود. از کلمات او اینطور استنباط کردم که از اطرافیان خود و رجال مطبکت دل خوشی ندارد. لیکن نسبت بزمامدار فعلی ایران یعنی دکتر مصدق با اینکه شایع است آنها با هم دشمن هستند اظهار ملاحظه و پشیمانی میکرد. . . . راجع به عطیيات احزاب چپ و تبلیغات آنها نظر شاه این بود که دولت و ارتش کاملاً مراقب و بیدار بوده و آماده برای هر پیش آیدی است سهس اضافه کرد که زندگی و سلطنت من وقف خدمت به ملت است و ملت هم دوستار شاه خود میباشد."

بحث در این قسمت و اثبات این را که حادثه ۲۸ مرداد که قبلاً آنرا چه در داخله و چه در خارجه بصورت يك کودتای نظامی الهام شده از خارج تلقسی و پیش بینی میکردند، کودتای نظامی خارجی بوده است یا قیام ملی بدوستان دیگر که بعد از بنده خواهند آمد واکذار مینمایم.

بنده به بعد از کودتا که اسفند را تکان میدگ ارم و تحولاتیکه در کشور صورت

گرفته میرد ارم.

این تحولات با درگونیها در دو جبهه و از دو ناحیه پدیدار شد. یکی در جبهه و از ناحیه کسانی که قبل از تکان مسقول و دخیل بوده یا بعدا خواهان و طرفدار اصولیکه قبل از تکان بر قرار بود بوده اند، یعنی طیون و بعبارت دیگر صدقیها. دوم از جبهه و در ناحیه کسانی که مسقول و دخیل در حادثه ۲۸ مرداد یا طرفدار و بهره بردار از آن جریان و حاکم بر اوضاع مملکت بوده اند.

وجه اول مرا مستقیما وارد بحث از فعالیتهای مورد اتهام در کفرخواست تا تاسیس نهضت آزادی ایران مینماید. وجه دوم کلاس را به تشریح اوضاع اخیر مملکت (البته از نظر مودمان) و انتقادی که بآن داریم و تشریح عقاید و هدف و دفاع از اتهامیکه کفرخواست وارد نموده است میکشاند.

اول به جبهه ملی و نهضت آزادی میرد ازم. پس از آن به تحولات و تکان های مملکت که همان معکوس شدن جریانهای طبیعی یعنی تشکیل احزاب دولتی فرمایشی و انقلاب از بالا است و منتهی به انقلاب ۶ بهمن و بازداشت فعلی شده است خواهیم رسید.

تاسیس جبهه ملی:

کفرخواست در دو محل یکی در گردش کار عمومی و دیگر در صفحه ۱۰ آنجا که به نتیجه تحقیقات و دلائل اتهام میرد ازم و از مضمون ردیف ۱ صحبت میکند. از جبهه ملی بشرح ذیل نام میرد.

"... تا بهار سال ۳۹ وضع بهمین منوال ادامه داشت تا اینکه بمناسبت انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی و فرمایشات اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مورد آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیتها در این انتخابات سران و کارگردانان سابق جبهه ملی نیز در صدر برآمدند که به تجدید فعالیت ملی این جبهه بهره ازند و تقریبا از همین تاریخ نهضت مقاومت ملی عملا مشعل و کلیه سران و رهبران آن از جمله آقایان مهندس بارزگان - سید محمود طالقانی و دکترید الله سبحان در روز سی ام تیرماه سال ۱۳۳۹ طی انتشار اعلامیه ای آغاز دوره جدید فعالیت جبهه ملی را اعلام داشته و در جریان دو

انتخابات تابستانی و زمستانی شرکت نموده و سرگرم گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات جبهه شدند.

موامل وابسته به آقای مهندس بازرگان ضمن شرکت در فعالیتهای جبهه ملی پیوسته در داخل جبهه مزبور جناح خاصی را تشکیل داده و بعضا با سایر رهبران جبهه در زمینه های مختلف اختلافاتی داشته و بطور کلی معتقد بلزوم فعالیت شدیدتر و دست زدن به اقدامات حاد بودند.

در صفحه ۱۰

..... اما بعد از مدتی از این حزب ظاهرا بعنوان آنکه با حزب منحل شده افتلاف نموده است کناره گرفته و با جبهه ملی که با برنامه وسیع و موافق پس در تلاش تحصیل قدرت بود نزدیک میشود و هر چند پس از قیام ۲۸ مرداد صوم ملت که این آقایان آنرا کودتا معرفی مینمایند دستگیر میشود لکن با استدعای سفواز پیشگاه مبارک ملوکانه و عذر تقصیرات از زندان آزاد شده و ظاهرا مرد آرامی میشود ولی چون هدف شیطنانی را قضا در او وسوسه میکرد و او را راحت نسنگداشته است در سال ۱۳۳۴ اقدام به تشکیل سازمانی بنام نهضت مقاومت ملی مینماید ولی چون از اینبار هم طریقی نمی بندد در سال ۱۳۳۹ جبهه ظاهرا ملی بکارگردانی آقای الهیار صالح اعلام میدارد باین مولود جدید الولاده چسبیده و با آنکه بعنوان عضو شورای عالی انتخاب میشود معینا بحلت اصطکاک منافع شخصی با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی بنای عناد و لجاج و اهانت بمران جبهه ملی را میگذارد و در این چند ماه اخیر اعضای نهضت مقاومت ملی روسای جبهه ملی ایرانرا مورد حمله قرار داده و نسبتهای ناروا بآنها داده اند که "با درهافت ملی از هد نهی مقدس خود دست برداشته و بدستکاری بعضی از رجال دولت برای ضربه زدن به جبهه ملی در تلاش هستند" . . . الی آخر.

تتائفات و جعلیات کیفرخواست در مورد جبهه ملی :

قبلا چند تتافس گوی و جعلیات کیفرخواست و اهانتهای آنرا متذکر مفهوم و سپس به بحث از جبهه ملی و فعالیتهای خودم در آن که از عناصر و ارکان

کیفرخواست است وارد می‌شوم :

۱- اقرار کیفرخواست باینکه قبل از سال ۳۹ آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات و جمعیتها وجود نداشته و سران و کارگردانان جبهه که قبلا تحت عنوان نهضت مقاومت ملی فعالیت مخفی میکردند به تجدید فعالیت ملی پرداختند .

این مطلب یا دروغ محض است و قبلا هم در مملکت آزادی انتخابات و امکان شرکت کلیه دستجات وجود داشته است (و نظر کلیه دولتهای قبلی همین بوده است) و دادستان ارتش مرتکب بزرگترین نهضت و خیانت بدولت ایران و بشخص اعلیحضرت شده است و یار است است . در اینصورت سند خیانت و غیر قانونی بودن دولتهای قبل و سند برائت و مظلومیت و حقانیت افرادی است که بقول کیفرخواست نهضت مقاومت ملی را تشکیل داده و اینک به تجدید حیات جبهه ملی میپردازند .

۲- اظهار اینک در صدور اعلامیه سی ام تیر تجدید فعالیت جبهه ملی آقایان سید محمود طالقانی و دکتر بیدالله سحابی دست داشته اند بطوریکه قبلا توضیح دادم خلاف حقیقت و نشانه عدم دقت و بی پایهگی کیفرخواست است .

۳- شرکت در انتخابات تابستانی و زمستانی و گردآوری طرفداران و سازمان دادن به تشکیلات را با لحن طعنه آمیز و از قرائن جرم می‌شناسند . همچنین اختلاف با سایر رهبران و تشکیل جناح خاص و اعتقاد بفعالیت شدید و اقدامات حاد را که از امتیازات و افتخارات ممالک دموکراسی (و از جمله احزاب انگلستان) است .

۴- مسئله کناره گیری از حزب ایران را که قبلا توضیح دادم و در اینجا ذکر شده است . حالا منشاء آنرا ذکر میکنم تا بدانید " خانه از پای بخت ویران است " .

برگ ۱۳۶ پرونده گزارش محرمانه ۲۲۱۴۱ / ۳۱۳ - ۲۲ / ۹ / ۴۱ (قبل از بازداشت) ساواک بدادرس " مشارالیه در سال ۲۱ وارد حزب ایران گردیده و در سال ۱۳۲۴ بعلمت همکاری حزب توده از حزب ایران مستعفی و انجمن

اسلامی دانشجویانرا تشکیل و سپس در سال ۱۳۲۸ از عضویت این انجمن نیز مستعفی گردیده است. "سرا پا اشتباه و غلط .

۵- با جبهه ملی که با برنامه وسیع عوامفریبی در تلاش تحصیل قدرت بود ه نزدیک میشود"

خیلی عجیب است . جبهه ملی همان بود که موفق به ملی کردن صنعت نفت و بزرگترین خدمت و افتخار تاریخ ایران گردید . خدمتیکه همواره مورد تأیید و پشتیبانی صریح شخص اول مملکت بوده است و روز قبل اظهارات رسمی وزیر دارایی حکومت مخالف جبهه ملی در مجلس را عرض کردم و ملاحظه فرمودید که آنرا جبهش ملت ایران بطرف کمال و ارتقا" . پیشوائی کشورهای غاوریانه . قطع ریشه های اسارت سیاسی از حکومت ایران خوانده است . این برنامه را برنامه وسیع عوامفریبی در تلاش تحصیل قدرت مینامند .

تازه مگر تلاش تحصیل قدرت در منطق و مکتب سیاست و حکومت کارسدی است ؟ آیا در تمام ممالک دموکراسی جهان تمام احزاب و سران آنها اینکار را نمیکند ؟ تحصیل قدرت وقتی برای خدمت و نجات مملکت باشد بد است ؟ اعلیحضرت سابق و اعلیحضرت فعلی مگر کاری غیر از این میکنند ؟ دوگل - کندی - نهرو و سایرین جز آنکه اول تحصیل قدرت بنمایند و بعد بخدمت بهر ازنند راه دیگری داشته اند ؟ تازه من که اصلا کاری با جبهه ملی قبل از ۲۸ مرداد نسه داشتم و قبلا تشریح کردم که جز خدمات اداری و فنی ارتباط و اطلاعی با حزب و جبهه و فعالیتهای مجلس و دولت نداشته ام .

۶ - مسئله کودتا و استدعای عفورا قبلا عرض کردم - همینطور همدی

شیطانی .

۷- اقدام به تشکیل سازمان نهضت مقاومت ملی در سال ۳۴ که با عبارات اول کیفرخواست تناقض دارد . و حتما آقای دادستان حاضرند اینجا را بگویند اشتباه منفی و ماشین نویس است .

" نهضت مقاومت ملی در سالهای ۳۲ الی ۳۴ فعالیت تقریبا حساسی

داشت ولی بتدریج فعالیت‌های آنان کاهش یافت و تنها بطور گاه‌گاه به فعالیت‌های مختلف

قاعده^۵ مقصودش از فعالیت‌های تقریباً حاد همان مکاتبات با وزیر کشور و نامه سرگشاده به مجلسین و اظهار نظر درباره قرار داد کنسرسیوم است که ملاحظه فرمودید

۸- " در سال ۱۳۳۹ که جبهه ظاهراً ملی بکارگردانی آقای اللهیار صالح اعلام میدارد باین مولود جدید الولاده می‌چسبد . ملاحظه میفرمائید همه جا با لحن مسخره و تحقیر از جبهه ملی صحبت میکند و در اینجا نام آقای البهار صالح را هم می‌آورد . در صورتیکه ایشان از صاحب منصبان و رجال تحصیل کرده و خدمتگزار و جزو قضات عالی‌رتبه و مورد اعتماد دولت و مردم بوده‌اند . معاون وزیر دارائی و همه کاره وزارت دارائی در زمان اعلیحضرت سابق و بعد وزیر دادگستری - سپس در حکومت آقای دکتر صدق وزیر کشور و سفیر کبیر ایران در آمریکا بوده است . بطوریکه در یک جلسه با زهرسی مشترک به آقای سرهنگ مقدم اظهار می‌داشتند اعلیحضرت سابق بفرزند خودشان در حضور صالح توصیه می‌کردند که این شخص مورد اعتماد من است و باو اعتماد و با او مشاوره نماید .

کیفرخواست چنین آدمی را دارای برنامه وسیع عوام‌فریبی و ظاهر طلسمی میخوانند . کارگردانان جبهه ملی کهها بودند ؟ یکی دیگرش شخصیت بارزو حقیقتاً محترم و متشخص چون آقای میرزا سید باقرخان کاظمی پیر مرد افتخار ایسران - سفیر کبیر ایران در افغانستان - در ترکیه (قرار داد سعدآباد) وزیر اعد در زمان اعلیحضرت سابق - وزیر فرهنگ دولت قوام السلطنه اعلیحضرت فعلی و سپس وزیر خارجه و وزیر دارائی حکومت خلع‌کننده بد از شرکت سابق نفت .

اگر من بخواهم و هر کس بخواهد یک کتاب بیوگرافی برای اعلیحضرت سابق بنویسد فکر میکنم در صدر صفات و نبوغهای ایشان قدرت پسیکولوژیک و مردم شناسی ایشان را ذکر خواهد کرد که حقیقتاً فوق العاده بود . آنوقت چنان شخصی چطور ممکن است در انتخاب وزیران و اعتمادیکه بایشان مبدول میداشته است اشتباه کند ؟

دیگر از گردانندگان جبهه ملی (البته از خودم و آقای نزه که جزو موسسین آن هستیم و مهم میباشیم حرف نمیزنم) آقای دکتر صدیقی است . دکتر صدیقی استاد دانشگاه تهران - دکتر در جامعه شناسی - رئیس موسسه علوم اجتماعی دانشگاه تهران . وقتی کیفرخواست چنین کسی را موافقید و ظاهراً طی معرفی مینماید علاوه بر شخص ایشان به دانشگاه تهران - به فرهنگ و به جوانان مملکت اهانت مینماید . کما آنکه اهانت با مثال اللهمار صالح و سید باقرخان کاظمی اهانت به اطمینان سابق و اطمینان فعلی است .

عجیب است در این مملکت نه تنها جوانان و دانشجویان از دست سازمان امنیت ، امنیت جانی و ناموسی و فکری ندارند بلکه پیر مرد ها و سابقه دار ها هم که یک عمری خدمت بدولتهای قبل از شهرپور و بعد از شهرپور کرده و صداقت خود را به ثبوت رسانده اند امنیت اخلاقی و قضائی ندارند .

چطور شما میخواهید مردم به وطنشان اطمینان و علاقه پیدا کنند ؟ یک عمر خدمت و زحمت و آغوش اهانت و زندان .

صرفنظر از اشخاص این قبیل اعمال امنیت را از مملکت سلب میکند . امنیت همه چیز و حتی روسی moral واقعا انصاف بدیهی را ما قیام بر طبع امنیت کشور کرده ایم با سازمان امنیت و دادستانی کل ارتش ؟ اخیراً دانشکده افسری شهرهای کل کشور برای قبول داوطلب آگهی کرده یکی از شرایط پذیرش را نداشتن سوء پیشینه کیفری تا بستگان درجه ۱ و ۲ و ۳ قرار داده است (!!) .

آنها بزرگترین نا امنی و تزلزل در این نیست که مردم تکلیفشان را ندانسته بگدام ساز برقصند ؟ مثلاً بنده را که بقول خودشان عضو یک حزب ناسیونالیست (حزب ایران) بوده ام و بعلمت افتلاف آن حزب با حزب کمونیست بوده اعتراض و استعفا کرده ام ، در همان دورانیکه دولت به شدیدترین وجه حزب توده را میگوید مرا زندانی مینماید و بعد که از شدت خطرات حزب توده تا حدودی خیالش فارغ میشود و بقول خودش برنامه ناسیونالیسم مثبت و شاه چاکری را میخواهد تعقیب

نماید امثال بنده مخالف حزب توده را بجرم اهانت بسلطنت یا مقام سلطنت و بی شایسته در عقیده سیاسی بزدان و محاکمه میکشاند و توده ایهای دو آتشه تند زبان و تند قلم سابق یا سه پاتیزانهای آنها را بمعاونت نخست وزیری و وزارت تبلیغات و وزارت فرهنگ و وزارت دادگستری ارتقا^۴ میدهند ؟

۹ - " بعلت اصطکاک منافع شخصی با منافع شخصی گردانندگان جبهه ملی . معنی این جمله و منافع شخصی را نفهمیدم . اتفاقاً در پرونده و گزارشهای محرمانه سازمان امنیت و اطلاعات و شهرهای کل کشور نیز چیزی از این مقوله ندیدم خواهشمندم جناب دادستان توضیح بفرمایند این منافع شخصی چه بوده است که با هم اصطکاک پیدا کرده و چه ارتباطی با اتهام دارد ؟

۱ - اعلامیه صادره از طرف آقای دکتر سنجابی بنمایندگی شورای مرکزی

جبهه ملی و آن فحاشیها .

پنبه اش را آقای سرهنگ پگاهی زدند و سندی گویا تر و زنده تر از آن نمیشد که ارائه دادند . اگر دستگاه تنظیم کننده کیفرخواست کوچکترین حسن نیت و وجدان حقیقت جویی داشت مبیایستی لا اقل دادگستریها بگویند این یکی اشتباه است همانطور که ملاحظه میکنید ما چگونه از يك اشتباه كوچك خود ناراحت ميشويم^۵ و درصدد نصیحتش بر میآئیم .

فعالیتهای جبهه ملی:

اینها جملات و ایرادات وارده بر کیفرخواست بمنظور سست کردن مبانی و ارائه اغراض کیفرخواست در حواشی آن بود . اما راجع به اصل جبهه ملی و متن مطلب اینک بتوضیح و بشرح مختصر مبرر ازم که معلوم شود آیا برنامه جبهه ملی برنامه وسیع عوامفریبی و جبهه ظاهرا ملی و محل تصادم منافع شخصی بوده است یا واقعا جبهه ملی مدافع ملت و قانون اساسی با شعار معروف خود که میگویسد^۶ استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایران است^۴

جبهه ملی همانطور که کیفرخواست میگوید طی اعلامیه ۲۹/۴/۳۰ تجدید

حیات و فعالیت خود را اعلام نموده آن اعلامیه بشرح ذیل بود :

باز هم همانطور که کیفرخواست میگوید تشکیل جبهه ملی بقصد شرکت در انتخابات و استفاده از آزادی موعود و احتمال امکان فعالیت سیاسی که حق هر فرد و جمعیت ایرانی میباشد بود .

اولین اقدام آن که بنده هم البته همانطور که کیفرخواست میگوید مشارکت داشته ام ، تنظیم يك نامه بعنوان وزیر کشور دولت آقای دکتر اقبال - جناب آقای اتابکی بود . این نامه سرگشاده بود که ایجاد ناراحتی و نارضایتی که ونه با وسائل زیرزمینی فرستاده شده بود . حاملین نامه که با کسب وقت قبلی از آقای وزیر کشور رفته عبارت بودند از آقایان کشاورز صفدر - دکتر شاهپور بختیار - دکتر صدیقی و ... (یاد م نیست که آنها دیگران هم بودند یا خیر) . مفاد نامه که البته کاملا معقول و منطقی بود چنین است :

بطور خلاصه خواسته شده بود اجازه دهند جبهه ملی نامزد های خود را در جرائد و اجتماعات عمومی و نشریات معرفی و تبلیغ نماید . آقای وزیر کشور ما را محترمانه و دوستانه پذیرفتند و در همان مجلس به آقای نخست وزیر جریانه تلفن کردند و بما گفتند پس از مطالعه و مذاکره با ایشان جواب خواهند داد . چند روز منتظر شدیم و جوابی نرسید . ولی در نطقهای تبلیغاتی جناب آقای نخست وزیر رهبر حزب ملیون همه شنیدند که ایشان میفرمودند به فرانسویم چیها (و شاید صدقیها) اجازه انتخاب کردن و انتخاب شدن نمیدهیم (متن بیانات ایشان) .

نظر باینکه اجازه معرفی نامزدها و انتشار نظریات را در روزنامه ها و تشکیل اجتماعات علنی را ندادند ناچار چند حوزه بسیار محدود در خانه های اشخاص دادیم که جلوگیری شد و جبهه ملی بالاخره ناچار گردید در چنان شرایط و اوضاع غیر قانونی بودن انتخابات را اعلام و شرکت در انتخابات را تحریم کند . گمان میکنم اگر دادستان کل ارتش و دادستان محترم با هیچ عمل و اظهار جبهه ملی موافق نباشند ، این یکی را حتما قبول دارند . زیرا اطمینان صریحاً در محاسبه مطبوعات پنج شهریور ۱۳۳۹ فرمودند " طبعاً و مسلماً از جریمه انتخابات دوره بیستم راغی نیستیم " در حالیکه قبلاً در سلام صد قربان همان

سال فرموده بودند "بدولت دستور هوا هم داد که انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی حتما آزاد باشد."

جبهه ملی و نهضت آزادی ایران با جناب دکتر اقبال نخست وزیر که در سال ۱۳۳۷ وقتی وزیر کشور بسود بناموس مادرش قسم خورده بود بهیچوجه مداخله در انتخابات ندارد و خلاف آنرا نشان داد، مخالفت و اعتراض داشته است. اعلیحضرت هم که او را نخست وزیر مورد اعتماد خود کرده بودند بهمین نتیجه رسیدند.

آن انتخابات بصورتیکه میدانید و با استعفای وکلا بهم خورد و نخست وزیر که مورد توبیخ و نارضایتی قرار گرفته بود استعفا داد و ساقط شد.

حکومت آقای مهندس شریف امامی روی کار آمد. همان وعده و وعید ها و اعلامیه ها راجع به آزادی انتخابات تکرار شد. جبهه ملی هم بنا بوظیفه ملی و قانونی فعالیت خود را شروع کرد. تقاضای میتینگ نمود. همانطوریکه بدستجات دیگر اجازه داده شده است اجازه امتیاز و انتشار روزنامه خواست. آگهی های انتخاباتی بروزنامه های کثیرا لا انتشار داد. . . . ولی از هر طرف به بن بست رسید. حتی اجتماعی را که در محیط دیوار دار در بسته خرابه ای در کنار خیابان فخرآباد تشکیل میداد پس از دو سه تجمع با فرستادن جا قو کشان حرفه ای در صدد اخلال برآمدند و بالاخره خیلی آشکار و علنی آنجا را بوسیله ماموران پلیس محاصره و ممنوع کردند و افرادی را نکبذ توقیف نمودند.

سران جبهه ملی بلافاصله در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل جلسه دادند. در برابر چنین مانعتهای از آزادی انتخابات تصمیم گرفتند در مجلس سنا تحصن اختیار نمایند. شاید بشکایت قانونی آنها رسیدگی شود. آنها کاری قانونی تر و معقول تر از این میشود؟

جرهان تحصن در سنا که قریب یکماه طول کشید شنیدنی است. متحصنین

صارت بودند از آقایان :

کاظمی - کشاورز صدر - مهندس حسینی - دکتر شاهپور بختیار - دکتر مددی

دکتر غنی زاده - مهندس خلیلی - نصرالله امینی - علی اشرف منوچهری - دکتر اردلان - و بنده .

مرحوم صدرالاشراف واردین با پناهندگان را با گفاده روفی پذیرفت و دستور داد طالار قراقچه و کتابخانه را که جنب اداره بازرسی و دفترهاست است بما اختصاص دادند . روز بعد مذاکرات شروع شد و ایشان اذعان کردند باینکه اعمال خلاف آزادی و خلاف قانون در انتخابات زیاد میباشد و بعهده - گرفتند مذاکرات و اقداماتی بنمایند .

روز دوم یا سوم جناب آقای تقی زاده و جناب آقای حکمت پدیدار و مذاکرات با ما آمدند . صحبتهایی پیش آمد که حقیقتا تاریخی و قابل توجه است و من تا حدودیکه حافظه ام باری میکند اشاره مینمایم .

جناب آقای تقی زاده با بکنوع دلسوزی و طعنه گفتند آقایان اگر مقصودتان از اینکارها ثواب آخرت است خوب مانع ندارد . اما اگر طالب نتیجه و فائده ملی هستید مثل اینکه با توجه باوضاع داخلی و حمایتهای خارجی کار لغوی باشد... بعلاوه باین جوانها (مقصودشان دانشجویان) چه کار دارید و آنها را چرا بدر سر میاندازید ؟ ...

این کلام و بیان از ناحیه شخصیتی مثل ایشان خیلی غیر مترقبه بود و چند لحظه بهت و سکوتی در مجلس افتاد . جناب آقای کاظمی با تأثر خاطر و تعجب گفتند ما در زهارت ماهورا میخوانیم " لمن الله امة فتنته و لمن الله امة سمعت بذلك فرضیت به " . حال چطور جنابعالی انتظار دارید ما رضایت باین اعمال خلاف و سلب حقوق مردم بدیم ؟ ...

جناب آقای تقی زاده ناراحت شده گفتند " من ابدانه خودم را فاسق هستم و نه میگویم شما را فاسق باشید .

پس از آقای کاظمی آقای دکتر سنجابی نکته ای را اظهار و اقرار کردند که کاملا موید نظریات بنده در زمینه سیر تحولی مبارزات اجتماعی ایران و تأثیر جوانان میباشد . گفتند " شما تصور میکنید ما جوانان و دانشجویانرا تحریم

باین کارها میکنیم ؟ درست بعکس است حرارت و حدت آنها است که ما هارا بحرکت و فعالیت واداشته است! . . . (۵)

آقای مهندس حسینی نیز شرحی به آقای تقی زاده اعتراف نمود که "خود جنابعالی وقتی برای مشروطیت مبارزه میکردید جوانتر از دانشجویان فعلی بودید و چطور شده است که در این عصر اینها حق مطالب حقوق سیاسی را ندارند ؟

در مجلس سنا کوچکترین رسیدگی و حسن استماع که به شکایات ما بعمل نیامد هیچ بلکه ما را بصورت زندانی در آورده یک افسر سازمان امنیتی بسیاری مراقبت گذاشتند و مانع هرگونه ارتباط ما با خارج شدند . حتی آقای مهندس حسینی را که بضاعت کسالت خانواده مجبور شده بود با اجازه و اطمینان افسر مراقب شب بمنزل برود و صبح برگردد بلافاصله بعد از خروج توقیف گردید . . . پس از آنکه انتخابات بسلامتی و راحتی انجام و مجلس شورایی از طرف اعلیحضرت با تجلیل و تاهید صحت انتخابات افتتاح گردید و آنها از آسپاها ریخت ، اجازه فرمودند متحصنین بخانه های خود بروند . و بعنوان بدرقه ما سیل اتهامات بخشنامه وار روزنامه ها طیه جبهه ملی و تهمت همکاری و رهبری توده ایها براه افتاد و البته جوانی را که تنظیم و تسلیم شده بود (طبرقم قانون مطبوعات) درج نکردند .

در دولت جناب آقای شریف امامی آن انتخابات که جبهه ملی غیر قانونی و غیر آزاد میدانست انجام گرفت ولی چیزی نگذشت که دولت موفف شد و همان مجلس بعنوان اینکه " مانع اصلاحات است " با فرمان طوکانه منحل گردید . . . یعنی باز معلوم شد حق با جبهه ملی و انتخابات باطل بوده است . والا منتخبین قانونی و طبیعی ملت که هیچگاه مخالف و مانع اصلاحات نمیتواند باشند .

دولت پنجم بعد از کودتا یعنی دولت امینی روی کار آمد . جناب آقای امینی بطوریکه مشروحا در نامه سرگشاده مرداد ۱۳۴۰ نهضت آزادی ایسران

بیان شده است بسیاری از گفته های ما را در زمینه خلافت‌ها و زدها و اختلاسها تایید کرد^(۲)

آقای دکتر امینی با طرز فکر تازه و دامنه اصلاحاتی که وجود مجلس را مانع آن میدانست برخلاف دولت های سلف خود طریقه تحبیب و تقریب و تماس با ملت با شیوه تودل بروفی را اتخاذ کردند و تا حدودی آزادی انتقاد و حرف دادند (این حداقل قابل تقدیر است که تا آنجا که متوجه و مربوط بخود ایشان میشد تحمل انتقاد و ایراد میکردند) البته مطبوعات و اجتماعات آزادی درستی نداشتند و سانسور سازمان امنیت بر داشته نشده بود اما جبهه ملی و نهضت آزادی توانستند هر یک باشگاهی اجاره کرده فعالیت بپوش کنند .

کار این مختصر آزادی اجتماعات و نطق و بیان بلافاصله بجائی رسید که بدعوت جبهه ملی در روز ۲۸/۲/۴۰ یک میتینگ عظیم ۸۰۰۰۰ نفری در جلانیه تشکیل شد . خبرگزارهای خارجی جریان آنرا منعکس کردند و بعد از هشت سال یک دروغ تبلیغاتی دولتهای کودتا که مردم ایران منزجر باین علاقه نسبت به آقای دکتر صدق و تزه های جبهه ملی هستند برملا شد . . .

طبیعی است که چنین وضع نمیتوانست مورد قبول دستگاه واقع شود . جلوگیری و تضییقات از سر گرفتند .

پشت سر میتینگ جلالیه تظاهرات ۳۰ تیر و آن لشکرکشی عظیم و افسانال نظامی شهر تهران دیده شد و اصلا بمردم تهران و به جبهه ملی فرصت تظاهرات را نداده ده ای از سران را که شب قبل برای فاتحه خوانی به مسجد شهدای ۳۰ تیر بدون تظاهر و جنجال باین بابویه رفته بودند سرکوب کردند و بلافاصله باشگاههای جبهه ملی و نهضت آزادی از طرف پلیس برای همیشه بسته و هرگونه فعالیت طنی عملا ممنوع گردید .

جبهه ملی در تمام دوران حکومت آقای امینی دولت را مورد انتقاد قرار داد . ایراد بزرگی این بود که چرا مجلس بسته و مفروضات تعطیل بوده است .

از جریانات و حوادث قابل بحث دیگری واقعه اول بهمن ۱۳۴۰ در دانشگاه بود که اجمالا عوض شد و هیئت رسیدگی سه نفری که از طرف دولت مامور شده بود بیگانه‌ی جبهه ملی را تصدیق نمود.

از اعلامیه‌های جبهه ملی یکی منشور کنگره است که چون کیفرخواست اشاره نکرده و ارتباطی با آن نگرفته است حرفی نمیزنم. دیگر قطعنامه مربوط به فرزندوم ۶ ماهه‌ای است که علت بازداشت غالب ماها گردید و قبل از آن اعلامیه ۶ آذر ۱۳۴۰ میباشد که بعد از آن صحبت خواهیم کرد.

پس بطور خلاصه و اگر خواسته باشم بیان جبهه ملی را تا روز بازداشت خودم (۳ بهمن ۴۱) ببندم باید بگویم: "تشکیل برای یک سلسله منظورهای قانونی که بقول کیفرخواست اعلیحضرت دستور و اجازه آنها داده بودند، محسور اقدامات و فعالیتها روی انتخابات پارلمانی، هر دفعه مانعت از طرف قسوی انتظامی طبرقم دستور و اجازه انتسابی باعلیحضرت، نه تنها مانعت بلکه زندان و گرفتاری... اما حرفهایش هم تماما درست درآمد، چه حرفهاییکه درمخدوش بودن انتخابات زده چه ایرادهاییکه بدولتها داشت. عاقبت الامر نیز بر سر انتخابات عمومی یعنی فرزندوم بزند ان افتادند تا در آن فعالیت و مشارکتی ننمایند..."

خوب. حالا بفرمائید مسئول این خلافکارها و زندانها و پانها کیست؟

امیدوارم در استان تشریف بیاورند جواب بدهند.

تاسیس نهضت آزادی ایران:

قبلا نظریه کیفرخواست را بخوانم:

در صفحه ۳ - "... در اثر اختلاف سلیقه‌ها و پاره‌ای اختلافات

دیگر آقای مهندس بازرگان و عدای از دوستان و همفکران وی تصمیم به تشکیل جمعیت و سازمان مستقل گرفتند و در نیمه دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ تشکیل جمعیت نهضت آزادی ایران بوسیله هفت نفر بعنوان اعضای هیئت مؤسس بشرح اساسی زیر:

آقایان مهندس مهدی بازرگان - سید محمود طالقانی - دکتر یدالله سبحانی -
 مهندس منصور عطائی - حسن نزیه - عباس یحیی - رحیم عطائی . رسماً اعلام گردید .
 روش هد فهای جمعیت نهضت آزادی ایران طبق آنچه در مراسم آن درج شده
 است قرار ذیل است"

در صفحه ۱۱ - " و چون مهندس بازرگان و همکاران ، خود را از اینجا
 رانده و از آنجا مانده می بینند بفرک بازی نو افتاده و بطوریکه در مقدمه کفیه
 خواست توضیح داده شده در نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۴۰ همراه شش نفر دیگر
 تاسیس جمعیت نهضت آزادی را اعلام میدارد که این مراتب تلویحاً و صریحاً در
 جریان تحقیقات مورد تایید مشارالیه میباشد . اما با آنکه هدف خود را از لحاظ
 سیاست داخلی و از لحاظ سیاست خارجی ظاهراً در لفافه عباراتی متناسب با
 قوانین کشور اعلام مینماید ولی در عمل نه فقط از تحریک مردم بانقلاب و افشاش
 فروگردار نمیشوند بلکه انصران و سربازان را هم تشویق بظغیان و عدم اطاعت
 میکنند و مدارک این ادعا اعلامیه های موجود در پرونده او اوراق شماره ۱۱۹ و ۱۲۰
 و ۱۶۵ است ."

الله تعبیر و تفسیر هر مطلب و موضوع وقتی روی بدبینی و بد خواهی رفت
 خیلی آسان است . بسهولت میتوان برای هر کاری دلیل و توجیهی مقابلش
 گذاشت تنظیم کننده کفیه خواست جواب سقوالا تیکه در قبال فکر تاسیس نهضت
 آزادی ایران مطرح کرده نوری داده و گفته است اختلاف سلیقه ها و پاره ای
 اختلافات دیگر که ما با جنبه ملی داشتیم ما را باین صل وادامت . خصوصاً که
 از اینجا مانده و از آنجا رانده شده احتیاج به بازی نو داشته ایم . قصد وقرضمان
 نیز تحریک مردم بانقلاب و افشاش بوده است . . .

اما اگر قرار باشد روی حقیقت و تحقیق مطلبی گفته شود کار خیلی مشکلیتر
 در میآید . باید قضایا را از ریشه تعقیب کرد - حوصله و وقت بیشتر لازم میشود .
 در صحبتهای گذشته فکر میکنم برای آقایان بقدر کافی قضایا روشن شده
 احتیاج به تعدیع و توضیح مجدد نباشد . عرض کردم که در حقیقت مسداً "

تاسیس نهضت آزادی ایران را باید در وسایلی شاه سابق و در اعزام محصلین بااروپا جستجو کرد. مشاهدات و تاثیرات اروپا نقش ابتدائی را داشت. ایمان و علاقه ما با اسلام محرک و میزان اصلی شد. تجربیات و مشاهداتیکه در مراجعت با ایران و در دوران خدمت با آنها روبرو شدیم آمال و افکار همه کسرا بطرف معینی توجیه و تنظیم میکرد. تکان شهریور ۲۰ نه تنها مملکت بلکه نظریات مردم را در گروگون ساخت. جریانها و تحولاتی در دهساله بعد از شهریور ۲۰ در ملت پیش آمد که بسبب موش و پرمعنی بود. مردم را در دو راهی انداخت "یا تسلیم و تخدیر شدن و یا دست از مزایا و دارائیها کشیدن و به نجات مملکت پرداختن". ورود بسیاست برای ضبط و دفاع از حیثیت و شرافت و ملیت. اول بصورت فردی تدافعی غیر متشکل و تعرضی در جبهه ملی.

جبهه ملی ایران همانطور که از اسسش پیدا است جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترك (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترك داشتن ملازم با محرك مشترك داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرك بعضی ممکن است ناسیونالیسم بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصبهای نژادی و محرك بعضیها مثلا سوسیالیسم باشد. . . . جبهه های ملی در همه جای دنیا مجمعی از سنن و افکار و رنگهای مختلف میتواند باشد.

ولی برای ما و برای همه ای زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمیتوانست وجود داشته باشد. نمیگویم سایرین مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند. غیر برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمیشد. ولی برای ما مبنای فکری و محرك و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود. اتفاقا چنین حزب با جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود یا اگر شده است فعلا وجود نداشت.

اواخر تابستان ۱۳۳۹ بود که باتفاق آقای دکتر سبحانی به برهان برای گردش رفته بودیم. در آن دره صفای طبرستان میزدیم و راجع به تاسیس یک

حزب که دوستان و مخصوصاً جوانان وحتى وجدان خود مان یعنی ضرورت زمان
خیلی فشار می‌آورند ، فکر میکردیم و حرف میزدیم .

سه مسئله برای ما محرز بود :

۱- فعالیت سیاسی و تشکیل يك حزب یا جمعیت در شرایط موجود مملکت بر

ما واجب است .

۲- جمعیت مورد نظر و مورد لزوم ملام و ایدئولوژی آن باید بر مبنی و ماخوذ

از اسلام باشد .

۳- مازوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم .

هفت هشت ماه باز به تردد و تاخیر گذشت . بالخره در آغاز ۱۳۴۰ از تردد

بیرون آمده در يك جلسه بیست سی نفری دوستان تصمیم به تاسیس نهضت آزادی
ایران گرفتیم (۲۷/۲/۴۰) در اولین اجتماع عمومی ، تاسیس نهضت آزادی ایران
و ملت تشکیل و مرام آنرا به موطنان اعلام کردیم .

به مناسبت آنروز سخنرانیهایی بعمل آمد و کتابچه ای حاوی آن سخنرانیها

و معرفی و برنامه بانضمام دستخط پیشوای ملی جناب آقای دکتر مهدق و بهایی
از حضرات آیات الله حاجی سید رضا زنجانی و حاجی سید محمود طالقانی منتشر
شد . در آن کتابچه که در پهنده موجود و در دسترش اشخاص است با صداقت و
صراحت تامی مسافل ذیل یکایک تشریح و بمعرفی برنامه منتهی شده است :

گهزان بودن مردم ایران از احزاب ، عواطف جغرافیائی و اقتصادی و تاریخی

که این افکار را بوجود آورده است ، احتیاج و الزام به تریب طیرقم سوابق و
مشکلات ، فائده و لزوم . مشکلات خطیر ، فشار وجدان ، روزنه امید ، دل بدرها
زدن و توکل بخدا کردن برای تشکیل جمعیت سیاسی با وجود ابهامها و اشکالها
چرا وارد احزاب دیگر نشدیم ، عدم مهابت و عدم مخالفت با جبهه طلسمی ،
برنامه

حضرت آیت الله طالقانی در بهانیه خود از وضع نکیت بار سرزمین تاریخی

و کشور اسلامی ، فقر اقتصادی و مادی ، بدبینی و بداندیشی و پراکندگی ، عدم
امکان سکوت تا سقوط معنوی و مادی کشور ، لزوم گردآوردن مردان زنده ،

بهیستن بصف مبارزین سیاسی (نهضت) ، استخاره بقرآن و آیات مشوق مربوط
به جنگ بدره سخن گفته بودند . .

چند کلمه توضیح و دفاع از مرام و مقصد و هدف نهضت و خودم :
کیفرخواست و رای دادگاه از يك طرف میگویند مرانامه نهضت مورد قبول
و منطبق با قانون اساسی است و از طرف دیگر ابراز دشمنی و نهضت نسبت بمصرام
و مقصد و هدف ما مینمایند . باینترتیب وضع دفاع و تکلیف بنده بسیار مشگل
میشود .

تیمسار ریاست دادگاه نه میگذارند از مرام و مقصد مان حرف بزنیم و حقانیت
آنها ثابت نمایم و میگویند مرانامه مورد ابراز نیست و اثبات مقصد و نیت هم
مطالب خارج است . از طرف دیگر ارافه و دفاع از هدف و نیت باطنی با قسم
و آیه نمیشود . باید از گذشته و حال و آینده و از افکار و اعمال موسسین نشانه
و دلیل آورد . میگوئید آنچه تا بحال گفته ام خارج و بیهوده بوده است ؟
اصرار دارید فقط روی مدارك و دلائل اتهام صحبت کنم . اما مدارك و
دلائل اتهام که در رای دادگاه بدوی ذکر شده است هیچکدام ارتباط به شخص
بنده ندارد و خودتان خوب میدانید . از طرف دیگر با همه اصرار و استفسار بنده
هم حاضر نشده اید تصریح نمائید که دادگاه فقط توجه باین پنج فقره مدارك
اتهام داشته و کاری بنیات باطنی و هدف و مقصد کسی جز آنچه در مرانامه ذکر
شده است ندارد و موسس بودن را جرم شناخته احتیاج بدفاع بنده از نهضت و از
سایرین ندارد .

دلائل مذکوره در رای دادگاه پنج فقره است که مسئولیت هیچکدام (بفرض
جرم بودن و وارد بودن) بشخص بنده نمیخورد .

۱- نشریه شماره ۹ که نویسنده و چاپ کننده و نشر کننده آنرا کیفرخواست
ذکر کرده است و در زمانی منتشر شده است که از چند ماه قبل ما سه نفر امضای
موسس در زندان بدون ملاقات و بدون ارتباط با خارج بودیم . چگونه ممکن است
پای بنده حساب شود ؟

۲- اعلامیه خطاب با افسران و سربازان ، بفرض آنکه بخط و بدستور حضرت آیت الله طالقانی و اصولا جرم باشد ، وقتی خودتان میگوئید دستغیب نامی جاپ و احمدی نامی منتشر کرده است و اصلا امضا و عنوان نهضت آزادی را ندارد و بنده هم در آن موقع در زندان بودم ، چه ارتباطی با نهضت و یا بنده میتواند داشته باشد ؟

۳- خطبه حضرت سیدالشهدا (ع) نیز صرف نظر از اینکه اصل وفرع آن از حضرت آیت الله طالقانی نبوده ، ایشان تصحیحی در قسمت غربی روی اعلامیه جاپ شده قبلی کرده اند و تازه جرمی هم نیست. چه ارتباطی با بنده و نهضت دارد ؟

۴- اعلامیه یا نشریه داخلی فضل الله مجاهدین که در اردیبهشت ۱۳۶۱ منتشر شده است و پرونده در هیچ جا ماخذ و نویسنده و ناشر آنرا معلوم نمیباشد و اهانت و ضدیت با سلطنت مشروطه هم ندارد . آن نیز مربوط به ماههای بازداشت بنده است . چگونه میتوان بدلیل موسس بودن کسیرا مسئول اعمالیکه فرضا در غیاب او از جمعیت سرزده است دانست ؟

۵- مندرجات نشریه با حاشیه وی حاشیه ، همانطورکه در بازپرسیها و در مدافعات بسیار متین و مدلل آقایان و کلاسه مدافع در مرحله صلاحیت توضیح داده شده است ، نه اصل و اساس آن و نه مقالاتش که کلا نقل از روزنامه های مجاز داخلی یا خارجی بوده است در شوری از هیئت اجرائیه که بنده عضویت و مسئولیت داشته ام تصویب و مطرح نمیشده است و بفرض که خلاف تشخیص داده شود باید بسراغ مسئولین آن رفت.

من از جهت خالی نبودن عریضه و بلاد فاع و بلا اشاره نگذارن پنج فقره اتهامات مذکور در رای توضیحات فوق را دارم ولی مطلب کاملا بدیهی و برای خودتان هم مسلم بود که این استنادها و اتهامات بهانه ای بیش نیست . گناه ما و اتهام اصلی ما همانطور که کفرخواست و رای دادگاه و دادستان امضا کننده کفرخواست تکرار و تاکید کرده اند قصد و نیت و هدف ما بود مومناشد

بنابراین مختصری هم روی آنها توضیح دفاهی میدهم .

همانطور که در بیانیه روز افتتاح نهضت گفته ایم ما مسلمانیم ، ایرانی هستیم طرفدار قانون اساسی و مهدقی .

۱- مسلمان بودن ما سبب اقدام ما به تشکیل و فعالیت در نهضت شده است :

بدلیل آیه شریفه " کتّم امة اخرجت للناس تا " مرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ،

بدلیل واجب بودن دفاع که یکی از احکام و فروع اسلام است .

بدلیل حدیث نبوی " من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس مسلم ،

بدلیل آنکه مواد اعلامیه حقوق بشر و کلیه اصول دموکراسی را بنحو بارزتر و کاملتری در قرآن مجید و در سنن اسلامی میبینیم (رجوع بکتاب راه طی شده صفحه ۱۱۳ و همچنین کتاب اسلام و صلح جهانی آقای نفوری) .

۲- ایرانی بودن ما و وطن دوستی ما بحکم حب الوطن من الایمان و عاطفه و فریضه انسانی و مقدم بودن نزدیکان بر سایرین است . ایران و ایرانیان دوست داریم و علاقه و دفاع از آنها بر خود فرض میسازیم - اما تعصب نداریم و با شعر " هنر نزد ایرانیان است و بس " با ایران فوق همه و مغرور شدن بیجهت به نیاکان گذشته مخالفیم .

۳- طرفدار قانون اساسی هستیم و باطنا و عقیده طرفدار آن میباشیم ، طرفدار کامل و کلی . این طرفداری ما از قانون اساسی که نوشته ها و گفته ها و کرده هایمان شاهد آن است هم از جهت دلائل و موازین طی و اجتماعی و حکومتی میباشد و هم از جهت معتقدات اسلامی .

راجع به سلطنت مشروطه :

یکی از اصول قانون اساسی ایران اصل سلطنت است که لازم میباشد . راجع بان بحث روشنتر و بیشتری بنمایم تا ثابت شود که ما واقعا طرفدار و موفقی آن هستیم و طرفداری ما چگونه و تحت چه شرایطی است (یعنی همان شرایط

۵/۱۰/۲

۱۹۰

سلطنت مشروطه که در قانون اساسی مصرح است .
اگر از مسئله سلطنت جداگانه و مفصل میخواهم صحبت کنم و قسمت حساس
دفاع من میباشد ، نه از آنجهت است که باطل سلطنت پیش از سایر اصول قانون
اساسی اهمیت میدهم و سایرین را فرع می شمارم بلکه از اینجهت که مدار و محور
اتهام ما و مواد استنلادی دادستان دادستان راجع با هانت بمقام سلطنت و
ضدیت با سلطنت مشروطه است . بنابراین لازم است که در ادعای کیفرخواست
و رومی دادگاه که گفته است ما رویه و نیت مخالف مرادمانه داشته ایم برای شما
باتکای آن افکار و معتقداتم که قبول دارید مورد قبول هست . نشان دهم چرا
و چگونه با سلطنت مشروطه برای ایران موافق میباشیم

آقای رئیس دادگاه با وجود تصریح فوق که قسمت حساس و اصلی دفاع
و آخرین روز دفاع میباشد ، اجازه اثبات و ادامه صحبت به آقای مهندس بازرگان
ندادند و مدافعات ایشان که حاضر نشدند از حقوق خود و از بیان کامل
آنچه بر طبق ماده ۱۹۴ آئین دادرسی و کیفر ارتش ، شخص خود مفید برای
دفاع میدانند صرف نظر نمایند ، بهمین جا خاتمه یافت و اعتراضها بجای خود
نشستند .

